

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵



کتابخانه مجلس شورای ملی



۲۷۰۶

نام کتاب: تاریخ ادبیات ایران

مؤلف:

موضوع/تالیف:

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر:

۲۳۶۱۱

۲۰۷۲

بازدید شد  
۱۳۸۱

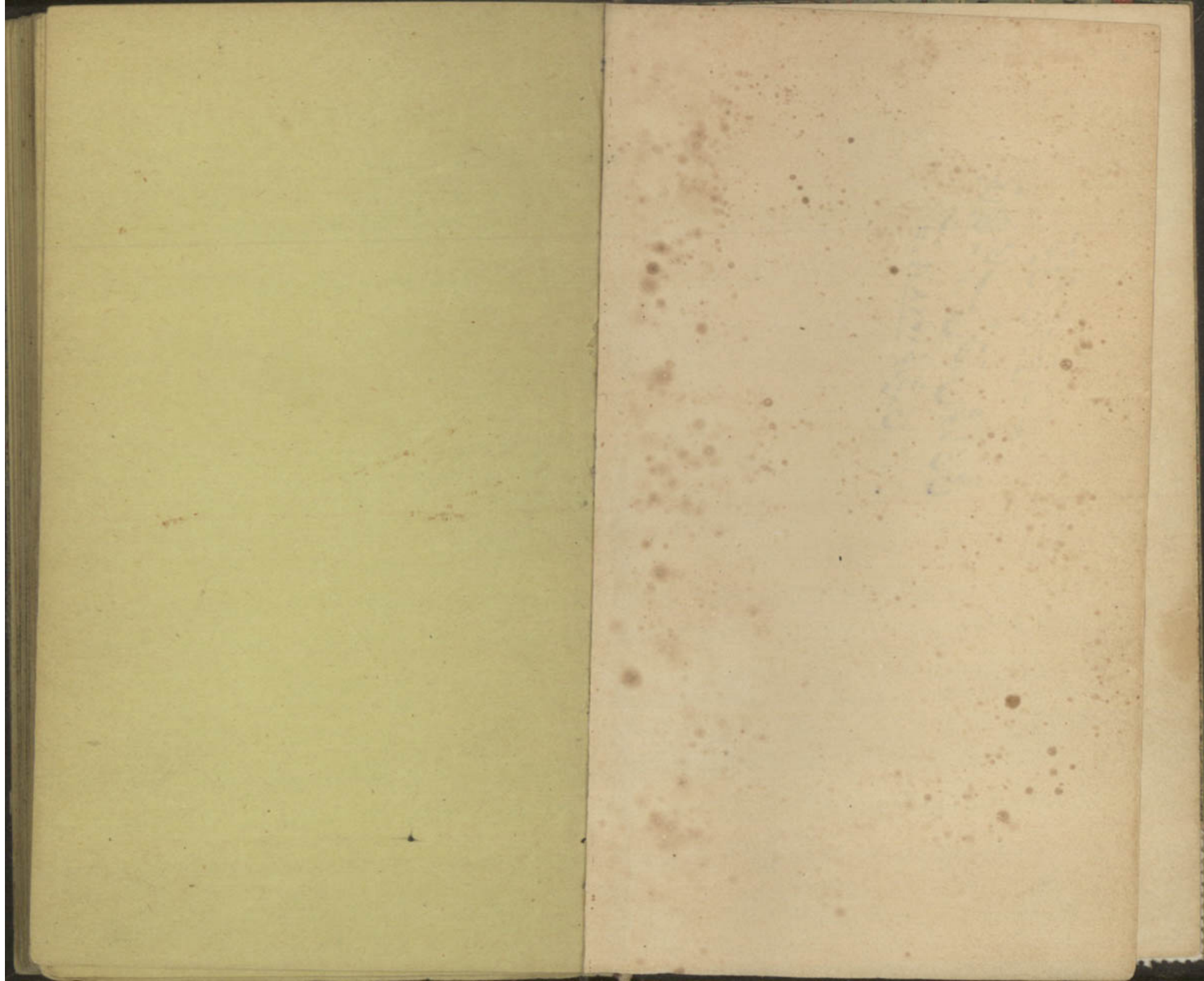
بازرسی شد  
۱۳۸۱

۲۷-۳۷

تقدیر محسن آئینی بخاری  
بمکتبہ نجف مطبوعہ مدرسہ ثورانی ملی  
آذر ماه ۱۳۱۸ خورشیدی

۱۳۴۰۰۳۱۱

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰





بسم ربنا العلي الاعلى  
 الباب المذكور في بيان ان العباد لن يصلوا الا  
 مشاطي بحر العرفان الا بالانقطاع الصروف عن كل  
 من في السموات والارض فليقتد من انفسكم يا  
 الارض لعل تصلن الى المقام الذي قد رتب الله لكم  
 وقد خلق في سرادق جعله الله في سماء النيران  
**جوهر** اين باب انكه سالكين سبل ايمان و طابوا  
 ايقان نايدينفوس خود را از جمع شئون عرضيه فاك  
 ومقدم نمايند يعني كوش را استماع اقوال قلبه  
 از شئون متعلقه بسجرات حلال و روح را از تعلق  
 با مسبب ظاهر و چشم را از ملاحظه كلمات نير و

علي

علي الله و متوسلا اليه سالك شوندا انكه قابل عبادت  
 اشراق شهنوس علم و عرفان الهي شوندا محل ظهور  
 فيوضات عيب نامناهي كردند زيرا كه اگر عبد  
 بجواهد كه اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و  
 ميزان معرفت حق و اوليائي او قرار دهد هرگز خوا  
 معرفت رب العزة داخل نشود و يعيون علم و حكمت  
 سلطان احديه فائز نكردد و هرگز بسبب منزلت عباد  
 و از جام قرب و رضا مرزوق نكردد ناظر بايام قبل  
 كه چه قدر مردم از اعالي و اداني كه هميشه متظن  
 احديه در هياكل قدسيه بودند بقبس ميگردانند  
 و اوان مترصد و منتظر بودند و عاها و تصريحا  
 مينمودند كه نمايند نيم رحمت الهي بوزيدن اين  
 موعود از سرادق عيب بعرضه ظهور قدم كند و  
 ابواب عنان مفتح ميگرديد و عمام مكرمت  
 و شمر عيب از افق قدرت ظاهر ميشد جميع تك  
 مينمودند و از لقاء او كه عن لقاء الله استحضار  
 حنا بقبصيل و در جمع كتبهها و مذكور و  
 طال قدرتي فاعلم انك سبب اعتراض نام بعد  
 طلب و فعال ايشان چه بود و يقيني هم اعتراض مينمودند

که زبان و بیان و تقریر و سخن بر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است  
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد  
مگر آنکه با اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشتند  
چنانچه میفرماید یا حشر علی العباد ما یاتهم من ربهم  
الا کأنوابیستهم زنون و در مقام دیگر میفرماید  
وهمت کل امه بر موهب لیا حذوه و جادو و بالباطل  
لیدحضوا به الحق و هم چنین کلمات منزله که از خفا  
صمدانی و سما عترت ربانی نازل شده و زبانه از  
احصا و احاطه جناد است و اولو الافئده و صالحان  
نصیر اسوره هود کفایت میکند قدری در این  
مبارکه کامل و منابید و بظورت اصلیه قدری نماید  
تا قدری بر بدایع امور انبیاء وارد و تکرار یکبار  
نقی الطلاع یا میدشاید که ناس را از موطن غفلت  
باشیان و حدیث و معرفت الهی بر وارد میدوزد  
حکمت لا یزال و انما در شرف علم ذی الحلال مشرب  
کردید اینست نصیب انفس مجرده از مانده منزله قدر  
باقیه اگر بر ابتلای انبیاء و علت و سبب اعتراض  
عباد بران شهور هویه که استوید بر اکثری از امور  
اطلاع یا مید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر

شهور

شهور صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در این خود  
و امر الله حکمت و دانست می شود لهذا بعضی از حکایات  
مجله در این الواح ذکر میشود تا معلوم شود و همین است  
که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع  
وارد می آید و در اینجا نیز که قلم از ذکر شرح و منفعل است  
مشاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض  
و اعتراض علماء و رجال عصر مضطرب شوند و بلکه بر  
و اطینا نشان میفرماید و از جمله انبیاء نوح بود که قصد  
پناه سال نوح نمود و عباد را وادی این روح دعوت  
فرمود و احدی او را اطاعت نمود و در هر یوم بقدر  
انبیاء و اذیت بران وجود مبارک وارد می آید و در آنکه  
یقین بر هلاکت او میفودند و وجه فرات است  
و گامی که با حضرت وارد شد چنانچه میفرماید  
مر علیه ملا من قومه سر و امنه قال ان تسیر و امنه  
تسیر منکم کما تسیرون منوف تعلمون و بعد از آن  
مرتب و عده از آن نضر با حکار خود فرمودند و عده  
و در هر مرتبه بداند و بعضی از آن احکار معروض  
بعلت ظهور بد اعراض میفودند چنانچه بقضیل  
در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر علی

رسید یا میرسد تا آنکه باقی ماند از برای آنحضرت مگر  
چهل نفر و یا هفتاد و دو نفر چنانچه در کتب و اخبار  
مذکور است تا آنکه بالاخره مذکور است **لا تذکر الکر**  
**من الکافرین** دیار از جان بر کشید حال قدری تا آمد  
تا بد که سبب چه بود که در این مدت از عباد با این  
اعتراض نمودند و احراز جستند و از قیصر نفسی طایفه  
مفخر و فائز نشاندند و دیگر جراد و عددهای الهی پیدا  
کنسب ادبار بعضی مقبلین بشود بسیار تا آمد  
تا با سیر را مور غیبی واقف شوید و از طبیعت کلمات  
حقیقی بویی برید و صدیق نمائید که امطانات الهی  
همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نوران  
و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت  
و سعادت از شقاوت و خازن کل امتاز و معلوم شود  
چنانچه فرموده است **المرحسب الناس ان یترکوا ان**  
**یقولوا امثا وهم لا یفتنون** و بعد از نوح بحال هود از  
مشرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه  
او ازید با اختلاف اقوال مردم را برضوان فرود و بحال  
دعوت نمود و وجه مقدار بلا یا که تمثیل غایتها  
بر آنحضرت باوید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت

شد

شد و شدت اهتمام علت شدت اعراض کردید  
بزیار الظالمین **الاخسار** و بعد هیکل صالحی از رضوان  
غیبی معوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعه قرآنی  
باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر را الهی و حق  
از مناهی میفرمود ثمری بخشید و اثری ظاهر نیامد و حد  
مرتب غیبی اختیار فرمود تا آنکه ان جمال زلیله تا آمد  
جز مدینه احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرمودند  
نمود **اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اولاد**  
**الی اخر القول** قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا فهدنا  
انهم انا ان نعبد ما نعبد ابا ثنا و انما انفی شک مما  
تدعوننا الیه **مرتب** و هیچ فائده بخشید تا آنکه بصیحه  
جمع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقای  
نمود و علم هدای مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقوی  
دعوت فرمود هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز  
ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصل بخشید **الا الذی نام**  
**انقطعوا بکلم الله** و عرجوا احبا حین الایقان **الا**  
مقام جعله **الله عن الادرک** مرفوعا و تفصیل آنحضرت  
مشهور است که چه مقدار اعداء اطاعت نمودند تا  
آنکه نارسد و اعراض از رخته شد و بعد از حکایت نادر

ان سراج الهی از طلا حراج نمودند چنانچه در هر رسا  
و کتب مذکور است و بعد از آن منقض شد تا  
نوبت بموسی رسید و حضرت بصای امر و بصای  
معرفت از فاران محبت الهی باغبان قدرت و شکر  
صمدانی از سینای نور بفرصه ظهور ظاهر شد و جمع  
من فی الملك را ملکوت بقا و آثار شجره وفاد عو  
و شنیده شد که فرعون و ملاً او چه اعتراضها نمودند  
و چه مقادیر اجازت و نجات از انفس مشرکه بران شجره  
وارد آمد تا بحدیکه فرعون و ملاً او همت گماشتند  
ان فاد سدره ثانی را از مآء تکذیب و اعراض فر  
و محمود نمایند و عاقلان نیز که فاد حرکت الهی از ان  
افزوده نشود و سراج قدرت ثانی از بادهای محال  
خاموشی نیندرد بلکه در این مقام مآء سبب استعلا  
شود و با عدلت حفظ لوانتم بصر الحدید تصور  
و فریضی الله تسلكون و چه بیانی خوشتر فرموده  
ال فرعون چنانچه حکایت او در رب العزیز بر او  
میفرماید و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتب ایمانه  
انقلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد جئتکم بالبینات  
من ربکم وان یتکذبا فاعلم ان الله لا یتخذ بالظالمین

یصیب

یصیب بعض الذی یحیدکم ان الله لا یتخذ بالظالمین  
مصرف الذاب و بالآخره امر حجابی کشید که همز  
بهاست عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی القوا  
الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید  
که چه نسبت اینگونه اختلافات عباد میشود که هر  
حق که در امکان از ان فوق امکان ظاهر میشود اینگونه  
فساد و اغتشاش و ظلم و انقلا در اطراف عالم ظاهر  
و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور  
مردم را اشارت میدادند بنبی بعد و علامت مؤثر  
ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب  
مستور است با وجود طلب و انتظار فاسر عظام  
قدسیه و ذکر علامات در کتب حجرا باید اینگونه  
امور در عالم رود همد که جمیع انبیاء و اصفیاء  
در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی نمایند  
چنانچه میفرماید افکلا ایاکم رسول یالاهم  
انفسکم استکبرتم فزیقناکم تم و فریقاً یقتلون  
میفرماید که هر زمان و عهد که آمدن نبوی شماست  
از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید  
موقر نشدید و کردهای از ان انبیاء را تکذیب نمودید

وگویی را میکشید آخر تا مثل فرمائید که سبب از آنجا  
 چه بود که با این قسم باطلغات جمال ذوالجلال سلوک  
 میشود و هر چه که در آن از منته سبب اعراض و انحراف  
 از عباد بود حال هم سبب اغفال این عبادند  
 و اگر بگویم حج الهی کامل و تمام نبودند لهذا سبب  
 اعراض عباد شدند این کفری است صراح لاجل  
 آنکه این بجاییت از فیض و فیاض دور است و از جهت  
 منبسط بعید که نفسی بازمیان جمع عباد برکنند  
 بوی هدایت خالق خود و باو محبت کافی و از عطا  
 نقر نماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معدوم  
 فرماید بلکه کمیل خود سلطان وجود بر هر محکات  
 بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و از نیستی که  
 فیض او منقطع شود و با آنکه امطار رحمت از عظام  
 او ممنوع کرد پس نسبت این امورات محقره مرکز  
 انفس محدود که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند  
 و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بطرفات خود  
 هر چه از علمای خود شنیدند همان را انانیت  
 لهذا غیر انحراف امری ندارند و جز اغراض حاصل  
 نخواهند و این معلوم است از هر ذی بصیری که اگر

این

این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم  
 و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نمودند  
 پاک و مقدر مینمودند البته از جمال الهی محروم نمیشدند  
 و از حرم قرب و وصال مطلق قدمی ممنوع نمیشدند  
 و چون در هر زمان محبت را معرفت خود که از علمای  
 خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه  
 آنها موافق مینامد لهذا از اینگونه امور غیر مرتضیه  
 از ایشان در عالم ظهور و بظهور میامد و در هر وقت  
 سبب صد عباد و منع ایشان از نشانی بجز احادیث  
 علمای عصر بودند که نظام آن مردم در کف کفایت  
 آنها بود و ایشان هم بعضی نظر محبت ریاست و بعضی  
 از عدم علم و معرفت نامر را منع مینمودند چنانچه  
 همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسله نشانی  
 نوشیدند و با علی افق عزت پروران نمودند چه ظلمها  
 که از رؤسای عهد و علمای عصر رسلا طین و حجر  
 و جواهر مقصود وارد شد و با این ایام محدود فانیه  
 قانع شدند و از ملک لایهقی بازماندند چنانچه  
 حشم را از مشاهد او از جمال مجرب بزیبیب نمودند  
 و گوش را از بدایع نغمات و رقاه مقصود محروم



ساختند نیست که در جمیع کتب معنای ذکر احوال  
 علمای عصر شده چنانچه میفرمایند اهل کتاب  
 لم تکفرون بایات الله وانتم تنهون عن دعای  
 دیگر میفرمایند اهل کتاب که تلبسون الحق بالباطل  
 وتکتفون الحق وانتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید  
 قل یا اهل کتاب لکم نصیحت من عند الله وان  
 معلوم است که اهل کتابی که صد نمودند مردم را  
 از صراط مستقیم علمای آن عهد بود چنانچه اسم  
 رسم جمیع در کتب آمده است و از اکثر آیات اخلاقی  
 مستفاد میشود لوانه بطرف الله منظورین بر قدر  
 مدینه بصیرت الهی در افاق علم ربانی و انفس کلنا  
 فانه صدانی تعقل فرمائید تا جمیع امر و حکمت  
 روحانی بی حاجات جلال از خلف سرد و فضل و  
 افضال ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم  
 و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل  
 مثلا بنیانیان که طلعات مجال حق در علامات ظن و  
 بعد فرمودند بیان بیانات را در ادراک ننمودند و حقیقت  
 ان واصل نشدند لهذا علم فساد بر او افتاد و  
 آیات فتنه بر پا نمودند و این معلوم است که تاویل

کلمات

کلمات خامات ازلی را جز هیا کل ازلی در ادراک ننمایند  
 لغات و رقاء معنوی را جز سامعه اهل بقا نشود  
 هرگز قبلی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب نماند  
 و فرعون که از بنی اسرائیل اطلاق نیاید چنانچه  
 میفرمایند لا تعلم تاویل الا الله و انکم عن العلم  
 مع ذلك تاویل کتاب را از اهل حجاب مستفسرند  
 و علم را از منبع او اخذ نمودند مثلا چون آیام موسی  
 گذشت و انوار عیسی از فخر روح عالم را احاطه نمود  
 جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در توره  
 موعود است با مبروج و مکمل شرایع توره ناستد  
 و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد کلام  
 و سبب که از حکیمان و اعظم موسی است نسخ نموده و  
 آنکه علام ظن و هویر ظاهر شده چنانچه یهود هنوز  
 منتظران ظن و ورنه که در توره مذکور است چه قدر  
 از ظاهر قدر احدیه و مطالع نور از لیه که بعد از موسی  
 در ادباع ظاهر شده و هنوز یهود بحجیات نفس شیطانی  
 و ضوئات وهم نفسانی محجوب بوده و هستند منتظرند  
 که همگیل مجبوله با علامات مذکور که خود ادراک  
 نموده اند که ظاهر خواهد شد که آنکه اخذ هم الله

بدینهم واخذ عنهم روح الايمان وعندهم مبارکات  
 فیها ویرایحیم موقودا و این نبود مگر از عدم عرفان هجرت  
 عبارات مسطور و در توراته را که در علامت ظهور بعد  
 نوشته شده چون بحقیقت ان بی نبردند و بظاهر هم  
 چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شد  
 و مطلقا الله فائز نگشتند و کما فی المنظرین و امیرین  
 و لا یزال جمع ام بهین جعلیات افکار بحسب تشکیک  
 و از عیوضای لطیف رقیق جاریه خود را بی خبر و بی  
 نمودند و در کشف این امر از ذکر بعضی از عبارات و آیتها  
 سیدایع لغات مجازی در الواح مسطوره قبل که بر  
 یکی از اجباب نوشته شده بود مذکور گشت و طالب هم  
 بتغنیات خوش عراقی نظر بخواهنش انجامد در این  
 اوراق مجزاد ذکر می نماید که شاید تشنگان حواریها  
 بعد از مجرب دلالت نماید و کم گشتگان بیابانها  
 هجر و فراق را بخیرام قرب و وصال رساند تا غما  
 صلاحت مرتفع شود و افتاب جهانتاب هدایت از  
 افق جان طالع گردد و علی الله اتمکل و به استعین  
 لعل یجری من هذا القلم ما یجری من افئدة الناس لیقول  
 کلک عن مرارة عقلهم و یسبغ عن اطوار و رقعات العرف

من السدرة

من السدرة التي كانت فی رضوان الاحدیه من ایدی  
 القدره باذن الله مغر و مسأبر و لو العالم معلوم و واضح  
 بوده که چون نار محبت عیسوی بجایات حلد و ظهور را  
 سوخت و حکم انحضرت فی الجملة حرمان و بحسب ظاهر  
 یافت روزی از جمال غیبی بعضی از اصحاب در حاکم  
 ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق آفر و خند و فرمودند  
 که من میروم و بعد بیایم و در مقام دیگر فرمودند من  
 میروم و میاید دیگر می تا بگوید آنچه من نلفتمه ام و غما  
 نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت در الحقیقه  
 توانم فی مظاهر التوحید بعین الله شتم بدون و اگر  
 مبدی بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه  
 عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت نشد و مقام  
 اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار  
 و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله یوفی  
 در این مقام ندر خودشان فرقی مشهود و ندر کتابها  
 غیر حق ملحوظ زیرا که هر دو قائم با امر الله بودند و هم  
 ناطق بامر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر امر الله بود  
 از اینجهت است که خود عیسی فرمود که من میروم و مرا  
 میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس بود

قبل صادق است و اگر بگوید در حد و دومی که غیر الف  
صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمایند که اگر  
گفته شود که کل یکتی اند صحیح و صادق است و اگر  
گفته شود که بحر و اسمی و در می غیر همدانم صادق  
چنانچه می بینی که با آنکه یکتی اند با وجود این در هر کجا  
اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که  
در غیرین نمیشود و همین بیان و قاعده مقامات  
تفصیل و فرق و اتحاد و نظایر قدسی را در اول فرما  
تا قلوبیات کلمات ان مدح اسماء و صفات را در  
مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی  
و جواب مسئله خود را که موسوم نمودن ان جمال از  
در هر مقام خود را با اسمی و رسمی بتمامه بنیانی بعد  
اصحاب و فلا میذ حضرت است دعا نمودند که  
رحمت و ظهور رحمت و چه وقت این ظاهر خواهد  
شد و در چند مقام این سوال را از ان طلعت پیشا  
نمودند و حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند  
چنانچه در نا حیل بعد مسطور است و این خادم  
فانی یک فقره آن را ذکر می نمایم و لغتها می گویند  
مخزنه ر الوجه الله بر عباده مبدول میدلم تا هیما کل

فانیه

فانیه از آثار باقیه محروم نمایند که شاید در شیخ از آنها  
بی زوال حضرت ذوالجلال که در دارالسلام بغداد  
جاری شد فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایند  
انما نطعمک لوجه الله و ما نرید منکم جراً و لا مشکوراً  
و این طعنه است که ارواح و افئده منیه و با وجودش  
باقیه یابند و این همان مانده است که میفرماید  
ربنا انزل علینا مائدة من السماء و این مانده هرگز  
از اهلش مقطوع نشود و فساد بخوبی و در کل حق  
از شجره فضل میرود و از سهوات رحمت و عدل  
نازل میشود چنانچه فرموده است مثل کله طیبه کبر  
طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توئی اکلا  
کل حین حیفت است که انسان از این عطیه لطیفه  
خود را منح نماید و از این نعمت باقیه و حیوة دائمه  
خود را محروم سازد پس قدر این مائده معنوی را دانسته  
که بلکه از الطاف لطیفان شمس حقیقی اجساد  
مرده حیوة تازه یابد و ارواح بر مرده بروح فی اند  
فائز شود ای برادر من جهدی باید تا ایام باقی است  
از اکواب باقی چشم همیشه نسیم خان از مصر خانان  
نوزد و همیشه هفتای بدیان در جریان نه و مدام بود

رضوان مفضوح نماید و قتی که عند لیسان جنان  
 از گلستان قدیمی باشیای الهی پرواز نمایند دیگر  
 نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال کل بیتی بر تا جامه از  
 در سوز و نفوس است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت  
 شمرده گوش قلب را از سر و پیش او بی بهره ممکن است  
 نصیحت این عبد بختیار و احتیای خدا را فرستاد  
فلیقبل من شاء فلیعز ان الله کان غنیاً عن کل  
من فی العالمین مجموعاً و اینست نغمات عیسوی در لایحه  
 در رضوان انجیل با لحن جلیل در علامت ظهور و بعد  
 فرموده در سفر اول که منسوب بقی است در وقت  
 که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود  
**و الوقت من بعد ضیق تلك الايام تظلم الشمس**  
**لا تعطي ضوءه و الكواكب تتناقض من السماء و قوۃ**  
**الارض تخرج جنداً یظهر علامات ابن الانبیا**  
**فی السماء و ینوح کل قبائل الارض و یرید ان یصل**  
**اتما علی سحاب السماء مع قوۃ و محراب و ورسلاً**  
**متشکته مع صوت الشافور العظیم انتهى** که ترجمه آن  
 بشارت می یست که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را  
 احاطه می نماید شمس از افاضه ممنوع میشود یعنی نارفتن

میکرد

میکرد و قرازا عطاء فوراً باز میماند و ستاره های  
 بر ارض نازل میشود و ارکان ارض مترزل میشود  
 در این وقت ظاهر میگردد نشانیهای پسرانشان در سما  
 یعنی طلعت موعود و سادج وجود بعد از ظهور این  
 علامات از عرصه غیب بعالم آشود میاید و میفرستد  
 در آن حین جمیع قبیلها که در ارض ساکنند نوحه  
 مینمایند و می بینند خلایق ان جمال احدیه را که میاید  
 از آسمان در حالتیکه سوار بر ابراست با قوه و نزول  
 و بخشش بزرگ و میفرستد متسکله های خود را با  
 سافور عظیم انتهى و در اسفار اولته دیگر که منسوب  
 بلوقا و مرض و یوحنا است همین عبارات مذکور  
 و چون در الواح عربیه بتفصیل مذکور شد دیگر در  
 این اوراق متعرج ذکر آنها ننشیم و کفایه میگویند از هاتو  
 و علمای انجیل چون عارف بمعانی این بیانات و مضمون  
 مودعه در این کلمات نشندند و بظاهر از متسکله نشندند  
 لهذا از شریعه فیض محمدیه و از بشارت فضل احدیه بیخبر  
 شدند و بحال انظار نفهم متسکله علمای خود حسیه از  
 ذیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور  
 شمس احدیه چنین علامات که مذکور شد در بشارت

اینست که فرضا کثرت و عهدها با خرد رسیدن  
 جوهر روح بمقر بقای سلطنت خود راجع میشود و نفی  
 دیگر از نفس روحانی در صورت الهی میدهد و نفس  
 مرده از قبور غفلت و ضلالت با روض هدایت و محفل  
 عنایت محشور میشوند و هنوز آن گروه در انتظارند  
 که این علامات ظاهر شود و از هیچکس معهود وجود  
 تا نصرت نمایند و ملاحظه در راهش انفا و کندیها  
 در مسیلت ایشان را چنانچه اجمد دیگر هم همین طوفاست  
 کوز معانی رحمت نامتناهی حضرت باری در زمانه  
 و بحیال خود مشغولند و از این عبارات گذشته  
 دیگر را بخیال هست که میفرماید: السماء والأرض  
تزلزلان و لکن کلام این انسان زلزول اند که  
 معنی ان بشارت است که آسمان و زمین زلزلان  
 که زائل و معدوم شود اما کلام من هرگز زائل  
 نمیشود و همیشه باقی و ثابت میماند فاسر خواهد بود  
 و از این راه است که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل  
 هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان که طلعت  
 ناهمه علامتها ظاهر شود نماید من مرتفع در انجیل  
 محکم و ثابت نماید تا همه عالم دینی باقی ماند مگر این

دین و این فقره از مطالب محققه مسلم است و دلالت  
 و چنان اعتقاد کرده اند که اگر نفسی هم معبوث شود  
 بجمع علامات و عود و در خلاف حکم ظاهر در انجیل  
 حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول نمایند بلکه تکفیر  
 نمایند و استنزا کنند چنانچه در نظور شمس مجرب میشود  
 مثلاً حال که معانی این کلمات منزله در کتب که جمیع  
 ناس از عدم بلوغ معانی این از غایت قصوی سید  
 منتهی محبوب شدند از نظرات احدیه در هر طریقی  
 بتمام خضوع سؤال می نمودند البته با نور شمس  
 محمدی میشدند و با سر علم و حکمت واقف میشدند  
 حال این بند و شیخی از معانی این کلمات تذکره  
 تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی این جمیع نلو و کلام  
 کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی و  
 شونده از همیشه کلمات از حجاب آراء و صفات  
 شونده از فصاحت احدیه که محل تجرد از استخوت  
**قوله** من بعد ضیق تلك الايام یعنی وقتیکه فاسر  
 در سختی و تنگی مبتلا شود و این در وقت است که آثار  
 شمس حقیقت و انوار سدر علم و حکمت از زمان  
 زائل شود و زمان فاسر بدست جمال افتد و انوار

و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود  
 شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت و رنج  
 شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمان هر کس هر چه  
 بدست خا هیل افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت  
 میدهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از  
 مقصود جز حرفی نامانده و بقسمی بادهای هوی و نفس  
 غالب است که سرانجامی عقل و فؤاد را در قلوب  
 خاموش نموده با اینکه ابواب علم الهی عجایب قدرت  
 ربانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات نورانی  
 فیوضات قدسی منور و صندلی گشته اند بقیه  
 در هر مثنوی ربانی از علم با رکن گشته و در هر ذره اتاری از  
 شمس مشهود است و با همه این ظواهرات علمی که عالم را  
 احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته اند <sup>ایضا</sup>  
 رحمت را قطع کرده اند بظن تمسک جسته از عروه الهی  
 محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود  
 کویا بعلم و باب و بالفطره یعنی مذا رفند و در خیال  
 ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی ایشان  
 یافته اند و در ظهور مظهر علم خرافات و جهل جزئی پیدا  
 لهذا البته از این کفر بلند و بان متمسک و اینکه علم الهی

بلک

بلک میداند از هر کوشه حکمی صادر میشود و از هر  
 محلی امری ظاهر و در نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا  
 جز هوی الهی بخوبیند و بغیر از خطا سبیل نخواهند رفت  
 نهایت وصول مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را  
 غایت بلوغ محبوب بشمرده اند و عز و برات نفسانی را  
 مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا  
 گذر نشته اند و بند بندیر و یا اشتغال نموده اند و تمام  
 قوت و قدرت حفظ این مراتب را میفایند که مباح  
 نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزت ببرد  
 و اگر چشمی از کل معارف الهی روشن شود ملاحظه  
 میکند سعی چندا که بر مردارهای نفوس عباده افتاد  
 حال کدام ضیق و تنگی است که از دیدن مراتب مذکوره با  
 که اگر نفسی طلب حقیقی و یا معرفتی نخواهد غایب نماید  
 نزد کدام رود و از که جو یا شود از غایت سبیل که در آنهاست  
 و بسبب این متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرط ظهور  
 که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور  
 هدایت بعد از تلیا ضلالت طالع میشود این است که  
 در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر  
 عالم را فر و میگرد و ظلمت احاطه می نماید و امثال اینها

چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این  
 احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث  
 نشد ام حال اگر مقصود از این ضیق راهی در این  
 که تا ضیق هر ساند و یا خیالات دیگر که خیال خود  
 نمایند هرگز مشهور نگردد و البته گویند که این شرط  
 ظهور نیافته چنانچه گفته اند و میگویند باری  
 از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات و آیات  
 که در ایام غروب شمس و مرایای و عباد در تنگی و سختی  
 افتند و ندانند که توجه نمایند چنانچه مذکور شد  
**كُنْ لَكَ لَعْنَتِكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَطَقَى عَلَيْكَ**  
**مِنْ أَسْرَارِ الْحِكْمَةِ لَنْ تَطَّلِعَ بِهَا هُوَ الْمَقْصُودُ وَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ**  
**كَانُوا عَنِ كَامْرِ الْعَالَمِ مَشْرُوبًا قَوْلُهُ تَطَّلِعُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ**  
**لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَاللُّوْكَابُ تَلْفَظُ مِنَ السَّمَاءِ الرَّجَبُ**  
 مقصود از شمس و قر که در کلمات انبیاء مذکور است  
 مختصر این شمس و قر ظاهری نیست که ملاحظه میشود  
 بلکه از شمس و قر معانی بسیار اراده فرموده اند که در  
 هر مقام بمناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند مثلا  
 یکی از شمس شمسهای حقیقتند که از مشرق و در طلوع  
 میشوند و بر جمیع مکاتبل ابلع فیض میفرمایند و این

حقیقت

حقیقت مظاهر کلیه الهیه هستند در عوارض صفات  
 و اسماء او و هر چنانکه شمس ظاهری تربیت انبیاء ظاهر  
 از انوار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و درون ذلك  
 از انچه در عالم ملک مشهور است با مردم و حقیقتی با عباد  
 او است و هم چنین اشجار و تو حید و انوار تفرید و اورا  
 تجرید و کلیهای عالم و ابقان دریا حین حکمت و نبیا  
 از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشوند  
 اینست که در حین اشراق این شمس عالم جدید میشود  
 و انوار حیوان جاری میکند و انوار احسان بروج میاید  
 و مضاب فضل رفیع میشود و نعمات خود بر همه  
 موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای الهی ظاهر  
 معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احدی  
 میشود و از عنایت این ارواح مجرده است که روح  
 حیوان با فیه بر اجساد مردگان فانیه میوزد و میگرد  
 و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک ای از تجلی ان شمس  
 معنوی است و این شمس است که از برای او مقابله  
 و شمس و مثل و ندی ملاحظه نمیشود و کل بوجه  
 اوقا نمند و از فیض او ظاهر و باور ارجع منها ظهیرت  
 الاشیاء و الخزان لمرها رجعت و منها انبثت الحکما

والی کافر حکما اعادت و اینکه در مقام بیان مذکور  
 تخصیص داده میشوند بعضی از اسما و صفات  
 شنیده اند و میشوند نسبت مکر برای ادراک عقول  
 ناقصه ضعیفه و الا لام نزل و لا نزال مقتدر بوده  
 از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جوهر اسمها را  
 بساحت قدسشان زای نه و لطافت صفات را در  
 ملکوت عزیشان بسپارند فَسُبْحَانَ اللَّهِ من از بِعَرَفِ  
اصْفَاءَهُ بغیر ذواتهم او توصیف و لیاة بغیر انفسهم  
فَتَعَالَى عما یندرون العباد فی وصفهم و تعالی عما  
بِعَرَفُونَ و اطلاق شمس بر این انوار مجزده در کلمات  
 اهل عصمت بسیار شده از آن جمله در دعای فیه  
 میفرمایند این الشمس الطالعة این الاقار النیرة  
الاخیرة از آهسته پس معلوم شده که مقصود از شمس و  
 قر و نجوم در مقام اولیة انبیاء و اولیاء و اصحاب  
 ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیبیه و در  
 و متوقراست در مقام دیگر مقصود از شمس و قر  
 و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد  
 موجودند و مقام دین مردم در دست ایشان است  
 و اگر در ظهور شمس اخری بظیاء او متوقر گشتند هذا

مقبول

مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در  
 انها ظاری است اگر چه بظاهر هادی باشند زیرا که  
 جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت  
 و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق  
 ان شمس معنوی الهی است بر هر نفسی از علماء حکم ایمان  
 از سید عرفان در بوم نغان و احسان ظاری شد  
 حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادق است  
 و الا حکم جهل و نفی و کفر و کفر و حریان یا بدو این  
 هر ذی بصری مشهود است که همچنانکه نور ستاره  
 محو میشود نزد اشراق شمس ظاهر و همین قسم  
 علم و حکمت و عرفان ظاهر هم نزد طلوع شمس خفت  
 و افتاب معنوی محو و نادیدنی میشود و اطلاق شمس  
 بر ان علماء بماست علو و شرف و معرفت است  
 مثل علمای مسلم عصر که مشهور با بدو مسلمند  
 عباده و اگر خاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه  
 محسوبند و الا از شمس نجین چنانچه میفرمایند  
الشمس والقمر بحسان و معنی شمس و قر که در  
 مذکوره است البته شنیده اند احتیاج بندگیت  
 و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قر باشد یعنی



در مقابل بناط و اعراض از حق البته از حسابان ظاهر  
و حسابان راجح خواهد شد زیرا میماند باید بعد  
الوثق متمسک بشویم که مثالی از تمام ضلالت نبوی  
هدایت راجح کردیم و از ظریفی فراموش کرده در ظل انبیا  
در انیم و از فار حسابان از اندک نبوی رجال حضرت  
مندان منور کردیم و التام کند که تعظیم من انما  
تعبیر العالم لکنون فی رضوان حکم الله لکن الحبر  
و در مقامی هم مقصود از اطلاق شمس و قمر و  
نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است  
مثلاً صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از انبیا  
جمال محمدی از جمیع احکام حکمتر و اعظمت است  
چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر این است  
شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه در هر عصری حکم  
صلوة حکم و محرمی بوده چنانچه از انوار مشرق از  
محمد تیمنا نور است که جمیع انبیا در هر عصری  
حکم صلوة نازل شد نهایت آنکه در هر عصری اقتضا  
وقت بقسمی و ادنی حدی مخصوص حرکت و چون  
در هر ظهور بعد از ادب عادات و علوم مرتفعه  
مشرقه و اخصه فایده در ظهور قبل منبوع میشود  
لهذا

لهذا تلو بحا به شمس و قمر ذکر نموده اند لیس لو که انکم  
احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بصوم  
و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة  
نور و لکن روزی در محلی نوشته بودم شخصی از علما  
معروفه وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود  
و فرمود چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید  
لهذا بضمیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوة لیل  
چون برودت مبطل است لهذا بنور که قرابت  
معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطره از بحر  
معانی موقوف نشده و بجزوه از فار سدر حکمت  
ربانی فائز نگشته بعد از مدتی در خطابتی در اطراف  
داشتم که جناب اشیر فرمودید در معنی حدیث در  
واقوه ناصر مذکور است ولیکن گویا مقصود در  
از حدیث مستفاد میشود بیان آن را طلب نمودند  
شد که خاتم انبیا و سید اصغیاء در مرتفعه  
فرقان دانسته است و فرموده اند بعد از صلوة و صوم  
و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء  
ظاهر دورکن اعظم اقوم مقرر شده است که زمین  
باشد و شمس و قمر نماید و هم چنین در سماء

دین هم در غیر معتد گذشته که صوم و صلوة باشد <sup>تلا</sup>  
 نماز و الصوم <sup>تلا</sup> نماز و الصلوة قرها باری نیست  
 از تلویحات کلمات مظاهر الهی بر اطلاق شمس و  
 در این مراتب باین مقامات مذکوره بایات نازل  
 و اخبار وارده محقق و ثابت شد اینست که مقصود  
 از ذکر تاریخ شمس و قمر و سقوط انجم ضلالت علماء  
 و دفع شدن احکام مرتفعه در شریعت است که  
 ان ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز او را  
 از این کاس نصیب نیست و جز اخبار در اقسامی نه  
ان الابرار یشربون من کاس کان من افعالها کافوا  
 و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم  
 و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع  
 و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر  
 منور و مهتدی میشوند تاریخ میشود یعنی  
 و اثرش تمام میکند و حال ملاحظه فرمائید که اگر  
 امت انجیل مقصود از شمس و قمر ادرک میشود نه  
 و با از مظهر علم الهی مستفسر میشوند بدو احترام  
 و نیاز البته معانی آن واضح میگشت و اینگونه  
 ظلمت نفس و هووی مبتلا و گرفتار نمیشد بلکه

علم را

علم را از مبده و معدنش اخذ نمودند لهذا در او  
 مهملک کفر و ضلالت هلاکت رسید اندوهناک  
 مشعر نشدند که علامت کل ظاهر شد و شمس و قمر  
 از افق مهدی اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام  
 و معارف قبل تاریخ شد و غروب نمود حال انجم  
 علم یقین و جناحین عین یقین بصلطه حق <sup>البقیه</sup>  
 قدم گذار قل الله ثم درهم فی حوضهم بلعون تا از  
 احتیاجی محسوب شوی که میفرمائید ان الذین قالوا  
 ربنا الله ثم استقاموا تستزل علیهم الملائکه تا جمیع  
 این اسرار را بصر خود مشاهده فرمائی ای برادر من  
 قدم بردار تا با دیدهای بعید بعد و هجر  
 بانی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصله درانی  
 در نفسی بانفس الهیه فان شوی و بقدم جسد  
 این مراحل طی نشود و مقصود حاصل نیاید <sup>السلام</sup>  
 علی من اشع الحق بالحق و کان علی صراط الامر مستقام  
 العرفان باسم الله موقفاً انست معقوبه مبارک  
 که میفرمائید رب الشارق و العارب زیرا که از  
 برای هر شمس از این شمس مذکوره محل اشراق و  
 غروب است و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسها اندک

اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مناره که معطل  
 شدند و بعضی ذکر نمودند که چون افتاب در هر روز  
 از نقطه طلوع میماند غیر از نقطه یوم قبل لهذا لفظ  
 جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود  
 از بعه است که در هر فصلی چون شمس از محل طلوع میشود  
 و محل غروب میماند لهذا مشارق و مغارب دیگر  
 شده اینست مراتب علم عناد و با وجود این باحوال  
 علم و لطائف حکمت چه مجلیها و عیونها که نسبت میدهند  
 و همچنین از این بیانات واضحی حکم متعنه غیر متعنه  
 نظر ممانرا که از علامت ساعت و قیامت است ادراک  
 نما اینست که میفرمایند ان السماء انفطرت مقصود  
 سماء ادیان است که در هر ظرف و در ترفع میشود و نظیر  
 بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود  
 قسم بخدا که اگر درست ملاحظه شود نظر او سماء  
 اعظمه است از نظر سماء ظاهری قدری کامل  
 و نمائید که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع  
 در تحت او نشو و نما نموده باشند و با حکام مشرفه  
 مدتها تربیت یافته و از ابا و احاد جز ذکر او را  
 نشنیده بقی که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکند

و گوشها

و گوشها جز احکامش را استماع ننموده بعد نفسی ظاهر  
 شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید  
 و فصل کنند بلکه همه را نفی و مابعد حال فکر نماید این  
 اعظم تر است یا آنچه این هم در غایب گمان نموده اند از  
 نظر سماء و دیگر رحمت و مرارت آن طلعات و غلغات  
 نما که در ناصرو معین ظاهری در مقابل جمیع اهل زمین  
 اقامه حدود الله میفرمایند با آن همه ایزد که در آن  
 وجودهای مناره که لطیفه رقیقه وارد میشود و با  
 کمال قدرت صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمل  
 میمانند و همچنین معنی تبدیل روض را ادراک نماید  
 تمام رحمت آن سماء بر قلوبی که نسیان مکرمت مبدل  
 داشت تبدیل شد از ارضی ان قلوب با روض معرفت  
 حکمت و چه دریا حین توحید که در ریاض قلوبشان انبساط  
 شد و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدق  
 منیرشان درو بشود و اگر روض قلوبشان تبدیل نمیشد  
 چگونه رجا لیکه حرفی تعلیم نکرشته اند و معلم و اندوختند  
 و هیچ دستانی قدم ننگ داشته اند بکلمات و معانی  
 تکلم میمانند که احدی ادراک نتواند نمود کویا از  
 قراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آن حکمت اند

عجین کشته اند اینست که میفرماید العلم نور یقینه  
 الله فی قلب من یشاء و این بخوار علم است که عمدا  
 بوده و هست نه علوم محدود که از افکار محجوب بگذرد  
 احداث شده و او را گاهی از هم سرت می نمایند و بر  
 دیگران افتخار میکنند بیک شصت صد هزار عباد از  
 این تحدیدات و کلیات مظلمه پاک و معتد بر میشد  
 که لعل بجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار  
 حکمت لدنی فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این  
 اراضی جزیه وجود تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور  
 احدی و بروز جواهر هوئی میشد این است که کفر  
 یوم تبدل الارض غیر الارض و از نشانات وجود از صلاط  
 وجود ارض ظاهر هم تبدیل یافته لوانه فی اسرار کتب  
 تنگترن و دیگر معنی این امر و ادراک نما که میفرماید  
 و الارض جمیعاً قبضه یوم القیمة و السموات مطویات  
 بیست سبطانه و تعالی عما یشرون مضمون این است  
 که هر زمین اخذ شده در دست او است روز قیامت  
 و اسما ن پیچیده شده در دست راست او است حال آنکه  
 انضاف میخواهد که اگر مقصود این است که مردم را  
 نموده اند چه حسن بر او مرتب میشود و انکه و این مسلم

که حق

که حق منبع دستی که مرئی نشود بصیر ظاهر و مرتکب این  
 امورات نشود منسوب بذات نیست بلکه کفری است  
 محض و افکی است صرفاً قرار بر چنین امری و اگر بگویند  
 مظاهر امر و هستند که در قیامت با این امر آموز میشوند  
 اینهم بغایت بعید است و بی فائده بلکه مقصود از  
 ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات  
 ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت است  
 از قبل مبسوط شده بود بقبضه قدرت و اقتدار  
 قهر نمود و ارض منبعه نازه در قلوب عباد مبسوط  
 فرمود و دریا حین جدید و کلیهای بدیعه و استعار  
 از صد و منیر انبات نمود و هم چنین ملاحظه کن  
 که سموات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در زمین  
 پیچیده شد و سما بیان با مراد مرتفع گشت و  
 و قهر و نجوم او امر بدیعه جدید ترین یافت  
 اسرار کلیات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک  
 صحیح معانی فرمائی و سرهای طوفان و در هم و شکر  
 نقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و صباح جدید  
 علم و یقین در مشکو قلب و دل برافروزی و جمیع این کلمات  
 مروزه و اشارات ملغزه که از مصادد در این ظاهر میشود

مقصود امطان عباد است چنانچه من گور شد تا معلوم  
 شود اراضی قلوب جتید منیر از اراضی جزوه فانی همیشه  
 این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب  
 مسطور است و هم چنین آیه قبله را ملا حظه فرمائید  
 که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بجا میسر  
 رو بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوات  
 تا آنکه یهود بعضی مضامین نامشایسته بر زبان راندند  
 که ذکرش شایسته این مقام نبوت و سبب ظهور کلام  
 میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند و ملاحظا  
 بقدر و تحمید در سما نظر میفرمودند بعد چیر نیل نازل  
 شد و این آیه تلاوت نمودند **فَذَرْنِي يَاقُوتَ وَجْهَكَ**  
**السَّمَاءَ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قَلْبَهُ تَرْضَاهَا نَا أَنَا لَكُ دَرِيوعِي خَضِرَ**  
 باجمعی اصحاب بفریضه نظر مشغول شدند و دور کعبه  
 از نمازجا آورده بودند که جبرئیل نازل نمود و عرض کرد  
**قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ السَّجْدِ الْحَرَامِ** در آئینای نماز حضرت از  
 بیت المقدس اخراج بسته بکعبه مقابل شدند و چون  
 زلزله واضطرار در میان اصحاب افتاد بجهت سبب  
 نماز در هر هوزه اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای  
 امطان عباد و الا ان سلطان حقیقی قادر بود که هیچ  
 شیئی

تغییر

تغییر نهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار دادند  
 و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید چنانچه در عهد  
 اکثری انبیاء که بعد از موسی معجوت برینالت شدند  
 مثل داود و عیسی و درون آنها از انبیای اعظم که فیما  
 بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه  
 بر مسلمانان از جانب رب العالمین مردم را بتوجه همان  
 جهت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی هم بان سلطان  
 حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود  
 تخصیص با امری دهد چنانچه میفرماید **وَلِلَّهِ الشَّرْقُ**  
**وَالْمَغْرِبُ** فایماتو لو اقم بحمد الله با وجود تحقق این امور  
 تبدیل شد که سبب جرع و فرج عباد شود و علت تزلزل  
 واضطراب اصحاب کرد در دل اینگونه امور که سبب خستگی  
 نفوس است واقع نمیشود مگر برای آنکه کل محمل امطان  
 الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصل یابد  
 اینست که بعد از اختلاف فاس میفرمایند **وَمَا**  
**الْعَسَلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لَنَعْلَمَ مِنْ بَيْتِ الرَّسُولِ مِمَّنْ**  
**عَلَى عَقْبِهِ** که مضمون آن این است که ما نکر دانستیم  
 و بر هم نریزم قبله را که از بیت المقدس باشد مگر آنکه  
 بدانیم که کی مثلاعت تو میماند و که راجع بر عقبیه

میشود یعنی اعراض می نماید و طاعت نمی کند و صلوة بنا  
 باطل نموده فرار می نماید حرم مستغفرة و قرت من قنوة  
 اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و میان ابویان  
 معانی و تبیان مضموح بینید و جمع علم و اسرار از  
 بحجاب مشاهده فرمائید و نیست این امور مگر بر  
 تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوای اولاد  
 سلطان حقیقی آیزل بذات خود غنی بوده از معرفت  
 موجودات و لا ینزال بکینونت خود مستغنی خواهد بود  
 از عبادت ممکنات نسیم از عنای او جمع عالم را  
 بخلق غنا منتظر نماید و یک قطره از بحر خود او هر هستی را  
 بحیوة باقیه مشرف فرماید و لکن چون مقصود امتیاز  
 حوز باطل و شمس از ظل است اینست که در کل زمین  
 امثالهای منزله از جانب رب العزیز چون غیثها  
 جاری است اگر قدری در افینای قبل و ظهور انسا  
 تعقل رود امر بسیار باهله دیار سهل شود بقیه  
 از افعال و اقوالیکه مخالف نفس و هوای است بحسب  
 نمایانند و همه حجات را رساند در عرفان محزون  
 و بر عرش سکون و اطمینان مسترح میشوند مثلاً  
 موسی بن عمران که یکی از انبیای معظم و صاحب کتاب است

در اول

در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت  
 نفر با لیدیکه معارضه می نمود تا یکی از آن دو نفر از سو  
 استمداد حبت اخضر را و او امانت نمود مدعی را  
 رسانید چنانچه در کتاب دستور است و ذکر تفصیل  
 تعویق و تعطیل مقصود میشود و این خبر در مدینه است  
 یافت و اخضر تراخون غالب شد چنانچه در کتاب است  
 تا آنکه بخبر آن الملائکه یا تمرون ملک لیقتلواک مخبر شد  
 مدینه بیرون تشریف بردند و در مدینه در خدمت  
 شعب ابی قحافه فرمودند و در حر رحبت در وادی مبارک  
 که تریه سینا نامند وارد شد و تجلی سلطان احدی  
 از شجره لا شرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جا  
 روحانی را از ناز موقده ربانی استماع فرمود و مامور  
 هدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و  
 هوای نجات داده بصراطهای دلفزای روح وهدایت  
 وارد نماید و از سلسیل انقطاع جمیع من فی الابداع  
 از حیرت بعد بلوالات السلام قرب رسانند و چون منزل  
 فرعون وارد شد و تبلیغ نمود با آنچه مامور بود  
 زبان به بی ادبی گشود و گفت ایانوی نبود که قتل نفوس  
 و از کاران شدی مثل اینکه رب العظمه خبر داد از آن

فرعون که موسی عرض نمود و فعلت فعلتک التي فعلت  
وانت من الکافرين قال فعلته اذا و انما من الصالحين  
ففررت منکم لما خفتکم فیهما کبریا حکما و جعلت  
المرسلین حال بقدر رفتن های الهی و بدایع مظاهرها  
اوکن که نفسیکه معروف است بقدر نفس و خودم اقرار  
بر ظلم می نماید چنانچه در آیه مذکور است و می بیند  
اواقلم هم بر حسب ظاهر در بدیت فرعون تربیت یافته  
و از طعام و غذای او غریب نشد بلکه تبه او را از میان  
عباد بر کبرید و با بر هدایت کبری مأمور فرمود و حال  
انکه ان سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از  
ممنوع فرمایند تا با این اسم در بین عباد معروف می باشد  
که سب و حشت قلوب شود و علت احتراز نفوس کرد  
و هم چنین در خالت عرف می نماید غما که ان طلعت  
از عظمت امر و تحیر از روی عدم فرمود چنانچه مستقفا  
از آیه مبارکه می شود که بعد از تو لدر عیسوی مریرا لعود  
با این کلمه زبان کشود که یا لیتنویث قبله لک و کنت تسیا  
متسیا که ترجمه آن این است ای کاش مرده بودم قبل از  
ظهور این امر یا انکه بودم از فراموش شدن کان قسم بخدا  
که گدایها از استماع این سخن میگذارد و روان نامیرد

و این

و این اضطراب و حزن نبود مگر از شگفتی اعداء و عترت  
اهل کفر و مشقا آخر بقدر نماشید که مرید چه جواب بامرد  
میگفت طفلی که پیر او معین نباشد چگونه میتوان  
بمرد معین نمود که این از روح القدس است این بود  
که ان محذره بقان طفل را برداشته بمنزل مراجعت  
فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هر روز ما کا  
ابوک امر سوء و ما کانت لمتک بغیا که مضمون او  
این است که ای خواهر هر روز نبود پدید تو مردی و  
نمود ما در کلب کار خال ناظر با این فتنه کبری و امضا  
عظی نشوید و از همه گذرشته همان جوهر روح که در  
میان قوم بنسبت بی پدری معروف بود او را از  
بخشید و حجت خود نمود بر کل اهل سموات و ارض  
مشاهده فرمائید که چه قدر امور مظاهر ظنی و غایب  
نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون  
بر این جواهر را بر مطلع نشوی مقصود انکار اطلاق  
و احوال و افعال ان ملک با اقتدار مثل هم ملکی  
مانی بقسمیکه آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات  
ملاحظه گردد و هر چه در کلمات او ملاحظه کرد  
در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال ظاهر

نقصد برای قمار و در باطن رحمت برای ابراز کردید  
 قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سما مشیت با مو  
 مظهره از ملکوت قدرت بلیغ مشاهده شود و در  
 قسم ادراک کرد چنانچه من کور شد خالی برادر <sup>حظه</sup>  
 نما کرد این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکما  
 بروز نماید چه خواهند نمود قسم بر بی وجود و متر کلاما  
 که در حین تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا کوش  
 میدهند که گفته شود که عیسی از نوحه روح القدس <sup>ظاهر</sup>  
 شد و یاموسی از امر مبر و ما مور کشته کرد و عیسی از <sup>ظاهر</sup>  
 بلری بکوش احدی نرود که بی پدری معیوت و <sup>است</sup>  
 کشته و یا قاطب از شجر نارانی انا الله آورده چشم انصاف  
 اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهوره میگرد <sup>که</sup>  
 مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است  
 با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشود با <sup>کرد</sup>  
 این تمسک بطونوات انفس مروده شد و چه نسبتها  
 که داده اند و چه بلایا که وارد آورده اند که در این <sup>شبه</sup>  
 ان بظهور نیامد که الله اکبر بیان که با این مقام رسید  
 دانشه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و وصی <sup>است</sup>  
 صبحگاهی از مدینه سنای لایزال و زید و شاد

جانرا

خان دباشرت تازه بخشید و روح را فتوحی بی انداز  
 بساط جدیدی مبسوط نمود و در معان بیشتر بیکر  
 از ان یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفتر  
 بس قاصر است و در آء بیان از قامت منیرش بر کونا  
 بی لفظ رمز معانی کشف می نماید و بی نشان است و <sup>نیست</sup>  
 میگوید و بلبسهای شاخسانا و هر فراق زاناله و افغان  
 میاموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و در <sup>میز</sup>  
 دلدادگی تعلیم می نماید و کلماتی بدیع رضوان <sup>قرب</sup>  
 و وصال دارسم دلبری و دل بچشوه گری تلقین  
 می نماید و اسرار حقائق در شقائق بستان عشق <sup>میخشد</sup>  
 و دقایق رموز و رقائق ان زاد در صد عشاق و <sup>دیده</sup>  
 میگذارد بقسمی عنایت در این رعایت فرموده <sup>کرد</sup>  
 القدر بجایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری <sup>د</sup>  
 و ذوق را طراز نور بشیدی عنایت نموده الطاف  
 بمقامی رسید که جعل صد نافه مشک نمود  
 و خفتاش در مقابل افتاب مفرکز دیده مردگان <sup>ز</sup>  
 بنفخه حیوة از قیور جسد معیوت نموده و جاهلا  
 بر صد علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل <sup>محل</sup>  
 معین نموده و عالم هستی بحجیم این عنایات <sup>خامله</sup>



کشته تاکی از این عنایت در خاکدان ترابی ظاهر شود  
 و تشنگان از بافتاده را بگو فرزال محبوب رسا  
 و ککشتگان عجزی بعبودیت تو بسوق لب لبراق فریب  
 هسوق معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این  
 حبه های قدس نبات نماید و از ریاض بقوم که  
 مشقایقهای غیبی بشکافد باری نه چنان سدره  
 عشق در سینا و جت مشعل شد که باجنای بیبا  
 افزده گردد و یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بجز  
 نشاندن این مهند رفاری خرد در نار روی یاز مقرر  
 نگریند پس ای برادر سراج روح را در مشکو قلوب  
 حکمت برافروز و بزجاج عقل جفزش نما تا انفسها  
 انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور باز نماند  
 کذلک تزیینت علیک من انوار مومس الحکمة والعرفان  
 لیظن بها قلبک وتكون من الذين هم كانوا يحسبون  
 الايقان فی هواء العلم طورا **وقوله** حينئذ نظر  
 علامه ابن الانسان فی السما میفرمایند بعد از  
 کسوف شمس معارف الهیه و اسقاط نجوم و احکام  
 مشبه و خسوف قرع که مرتب عباد است و انعدا  
 اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صدا

ظاهر

ظاهر میشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود  
 از سما هم سما ظاهری است که قریب ظهور ان فلک  
 سوات معدلت و جریان خلک هدایت بر بحر  
 عظمت در آسمان نجی بر حسب ظاهر پیدا میشود که  
 مبشر است خلق بهوات در ابط و ان غیر اعظم و هم  
 در آسمان معنی نجی ظاهر میشود که مبشر است اهل  
 ارض را بان فجر اقوم اگر و این دو علامت در سما  
 ظاهر و سما باض قبل از ظهور نجی ظاهر گشته است  
 شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور انحضرت  
 نمرود خواب دید که گنده را خواست اخبار دادند  
 طلوع نجی در سما و هم چنین شخص در ارض ظاهر  
 شد که مرد مراد شارت میداد بر ظهور انحضرت بعد  
 از او حکایت کلمه الله بود که گفته ان زمان فرعون را  
 خبر دادند که کوکبی در سما طالع شده که دال است  
 انعقاد نطقه که هلاک تو و قوم تو بر دست او است  
 و هم چنین عالمی پیدا شد که شبها بخی اسرار بیل  
 بشارت و تسلی میفرمود و اطمینان میداد چنانچه  
 در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود  
 این رساله کتابی میشود و دیگر آنکه دوست ندانم

حکایات واقعه قبل از ذکر نام و خدا شاهد حال  
 که این بیان هم که میشود نیست مگر از حال حبس با نجیب  
 که شاید جمعی فقرای ارض عرب شاهی غنا وارد شوند  
 و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا تنگنا  
 معرفت بر سلسیل حکمت و صلایند و الا این عبد  
 اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم و عصای  
 کبیر میثمرم و هم چنین نزد یکتا ظهور عیسی شد چند  
 از محسوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء  
 باثران نجم آمدند تا داخل نشدند شهری که مقرر  
 هیروفس بود و در آن ایام سلطنتان ممالک در  
 قبضه تصرف او بود و کافران ظلمین این هوالمود  
 ملک الیهود که آنقدر ایما نجه فی المشرق و وافینا  
 لتسبیحه و بعد از تقصیر معلوم نمودند که در بیتی  
 یهود ان طفل متولد شد این علامت در سماء  
 و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد  
 ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت میداد  
 بظهور آنحضرت چنانچه میفرمایند ان الله ینشک  
 یحیی مصداقاً بکلمه من الله و سید و مصوراً مقصود  
 از کله حضرت عیسی است که یحیی مبشر ظهور اوست

و در الواح سماوی هم مسطور است که یوحنا مکرر  
 فی ربه یهودا قائلان یو یو افتد اقریت ملکوت السموات  
 و مقصود از یوحنا یحیی است و هم چنین قبل از ظهور  
 جمال محمدی آثار سماء ظاهری ظاهر شد و آثار باطن  
 که مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس  
 چهار نفر بودند واحد بعد واحد چنانچه روزی که  
 موسوم بسلیمان شد بشارت خدمتشان مشرف بود  
 و زمان وفات هر یک میرسید روزی که در نزد دیگر  
 میفرستاد تا فوت یحیی را رسید و او در حین موت  
 فرمود ای روزی بعد از تکفین و تدفین من بروی خاک  
 که شمس محمدی اشراق مینماید و بشارت باد نور لطف  
 آنحضرت تا رسید با این امر بدیع منبع و اکثر از منجیا  
 خبر ظهور نجم در سماء ظاهر داده اند و هم چنین در  
 ارض هم نورین نیزین احمد و کاطر قدس الله تریتها  
 پس از این معانی میفرماید که قبل از ظهور هر یک  
 از امرای احدیه علامت ان ظهور در سماء از ظاهر  
 و اسمان باطن که محل شمس علم و حرکت و انیم معانی  
 و بیان است ظاهر میشود و ان ظهور ایشان کامل است  
 قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از

برای بقای از شمس هوته و قمر احدیه **وقوله** ونبوح  
 کل قبا فل الأرض وورون ابن الانسان آتیا علی سحبا  
 السماء مع قواة و محمد کبیر تلویح این بیان اینست که  
 بعضی در وقت نوحه میکنند عبادان جهت فقدان  
 جمال الهی و قریب و انجم حکمت لدن و در این اثنا مشا  
 میشود که آن خلعت موعود و جمال موعود از اسمها  
 نازل میشود در طاتی که برابر سوار است یعنی از جمال  
 از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور مینماید  
 و مقصود از سما نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل  
 ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدسیه است این  
 کنونات قدیمه اگر چه بحسب ظاهر از نظر اجزای ظاهر  
 میشوند ولیکن فی الحقیقه از سموات احر نازلند و آن  
 بر ارض ساکنند ولیکن بر روف معانی متکشد و در  
 که میان عباد مشق مینمایند در هواهای قریب  
 از حرکت ریخیل در ارض روح مشی نمایند و در هر  
 احدیه بر او فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب  
 ابداع را طی فرمایند و در هر انی ملکوت غیبی  
 شهنشاده را سیر نمایند در عرش لا یشغلنشان عن نشا  
 واقفند و بکر موی کل نوم هو و نشان ساکن از علو قده

سلطان

سلطان قدم و سمو مشیت ملوک اعظم مبعوث مینو  
 اینست که میفرماید از اسمان نازل میشود و لفظ  
 سما در بیانات شمسوس معانی بر جرأت کثیره اطلاق  
 میشود مثلا سما، امر و سما، مشیت و سما، اراده  
 و سما، عرفان و سما، ایقان و سما، بنیان و سما،  
 ظهور و سما، بطون و سما، ذلت و در هر مقام از  
 سما، معنی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار  
 احدیه و مشاربین کاوس از لیه احدی ادراک نمیشود  
 مثلا میفرماید فی السماء رزقکم و ما نوء عدوین  
 انکه رزق از ارض انبات مینماید و هر چند اسماء  
 فنزل من السماء با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر  
 اگر قدری جرأت قلب دار عبار غار صده باک و لطیف  
 فرضانی جمیع تلویحات کلمات کله جامع در بوبیه راد  
 هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی  
 ولیکن تا حجابات علمیه را که مصطلح بین عباد است  
 انقطاع سنوزی بصبح نوزی علم حقیقی فائز نکر دی علم  
 بدو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی از انظر انما  
 سلطان حقیقی ظاهر را بر این از تحلیلات انفس ظلالی با هر  
 ان حضرت با روی و معلم این و ساوس نفسانی بیان

انقول الله يعلم الله وبيان اين العلم حجاب الاكبر انما  
 ان شجر صبر و شوق و عرفان و محبت و انما در اين شجر  
 و غرور و نخوت و از بيانات صاحبان بيان كه در  
 علم فرموده اند هيچ رايحه اين علوم ظلماتي كه ظلمت  
 بلا در افر گرفته است تمام نميشود اين شجر جزي و محتاج  
 ثمري نيارد و جزئل و بعضا حاصله بخشد ثمرش  
 قائل است و ظلمت نار مهلك فمعه نازل است نازل  
 الهوى فاخلع الحياء و خل سبيل التماسكين و ان حلوا  
 پس بايد صدر از جميع آنچه نشيده شده پاك نمود  
 و قلب را زهره تعلقات مقدس فرمود تا عمل را  
 الهامات غيب شود و خزينه اسرار علوم رباني كرد  
 اينست كه ميفرمايد السالك في التمتع بالنساء و ان  
 الحرمان يصل الى مقام وطنة الاكف الصغر عما في  
 اميدى الناس اينست مثل طمسالك دست نظر و حفظ  
 فرموده تاني حجاب بر معصود كتاب واقف شوي بار  
 از مطلب دور نمايم اگر چه هم ذكر مطلب است وليكن  
 قسم خدا آنچه میخواهم اختصاص نمايم و باقل كفايت  
 مي بينم ز تمام قلم از دست رفته و با وجود اين قدر  
 از لثاني بي شمار كه ناسفته در صدف قلب است

وجه مقدار حوزيات معاني كه در عرفناي حكمت مستور  
 كشته كه احدي مسر آنها ننموده لم يطن من اسر قلماتهم  
 فلا حبان و با هم اين بيانات كوي احرفي از مقصود ديگر  
 نشد و در حيزي از مطلوب مدنكور نيامد تاكي محرمان  
 يافت شود و احرام حرم دوست بندد و بعبه مقصود  
 واصل كردد و بي كوش و لسان اسرار بيان بشود و بيان  
 پس از اين بيانات محكمه واضحه لاشبه مقصود از سما  
 در ايم منزل معلوم شد و مغرور گشت و اينكه ميفرمايد  
 با ابر و غم نازل ميشود مقصود از ابرام و روي است كه  
 مخالف نفس و هواي ناسر است چنانچه ذكر شده در آيه  
 مذكوره افكلاما حانكم رسول بما لا تهوى نفسكم استلبر  
 فقريقا كنتم و فريقا تقتلون مثلا از قبل تغيير احكام  
 و تبديل شرايع و ارتفاع قواعد و رسوم عادتيه و نقد  
 مؤمنين از عوام بر معرضين از علماء و همچنين ظهور حجاب  
 از لثيه بر جدودات بشرية از اكل و شرب و فقر و غنا  
 و عزت و ذلت و نوم و يقظه و امثال ذلك از ان  
 چيزهاست كه مردم را بشبهه ميان نازد و منع مينمايد  
 اين حجابات بجمام تعبير شده و ليست ان غمائي كه  
 سموات علم و عرفان كل من في الارض با و ميشكاف

و شوق میکرد چنانچه میفرمایند یوم تشق السماء  
بالغمام و هم چنانکه غمام احوال را من و مانع میفایند  
مشاهد شمس ظاهری همین قسم است این شئون از حد  
مردمان منع میفایند از ادراک آن شمس حقیقی چنانچه در  
در کتاب ارباب کفار و قائلان قالوا ان هذا الرسول باکل  
الطعام و میثقی الاسواق لولا انزل الله ملك فلو  
معه ندری امثال اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر  
ظاهری و ابتلائی ظاهری و همچنین ملزومات عصر  
جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه  
چون این مراتب از ان هیات کلیه ظاهر میشد  
در صحراهای ثلث و ریب و بیابانهای وهم و تحریف  
میگامند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا بیاید  
و اظهار غلبه نماید بر کل من علی الارض و عدت خلق و موج  
نمود نسبت دهد چنانچه فرموده كولوا مما خلقنا فلا  
و مع ذلك با این قسمها مبتلا با امور جزئیة شود چنان  
شنیدند انداز ابتلائی هر نفس و اضطراب او از فقر و مرض  
و غلت چنانچه سرهای اصحاب ایشان از در شمشیرها  
هدیه میفرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه  
با و ما مور بودند و هر کدام در دست عدل و مبتلا

بودند

بودند بقسمیکه برایشان وارد میاوردند از آنچه از او  
مینمودند و این معلوم است که تغییر است و تبدیلی است  
که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است نیز که خا  
میشود بصرفان عباد و از معرفت آن شمس الهی  
مشرق هویة اشراق فرموده زیرا که ساطع اعناد بر  
انباء و احداث باقی هستند و با ادب و طریق که در آن تغییر  
مقرر شده تربیت یافته اند بیکر تبه بشوند و با ملامت  
نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حد و تغییر  
بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلك جمیع احادیث  
شرعی که در قرآنی متواتره بان تربیت یافته اند تغییر  
و منکران را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند هم را از میان  
بردارد البته این امور حجاب و غمام است از برای تغییر  
که قلوبشان از سلسبیلی قطع بچشید و از کوفه معرفت  
نیاشامید و مجرد استماع این امور چنان محبت از  
ادراک آن شمس میماند که در بیکری سوال و جواب حکم کفر  
میکند و فتوی برقتلش میدهد چنانچه دیده اند  
و شنیده اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه  
پس باید جهدی نمود تا با غایت غیبی از این حجاب تغییر  
و غمام امتحانات ربانی از شاهان جمال نورانی تغییر

نشویم و او را بفرود بشناسیم و اگر هر محبت بخوایم بیک  
 محبت و برهان اکتفا نمائیم تا بجمع فیض نامتناهی که  
 جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فانز کبریا  
 ندانکه هر روز بخیاالی اعتراض نمائیم و بهوای تمتلح  
 سبحان الله با وجود اینکه از قبل این امور را نبلو و کجا  
 عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند تا جمیع نامرطبات  
 نماید و در آن روز خود را از بحر الجور فیوضات محرو  
 نشاندند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است  
 و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه میفرماید  
یوم یاتی اللعین ظلل من الغمام و علما یظاہر بعضو  
ایه و از علما قیامت موهوم که خود تعقل نموده  
گرفته اند که مضمون آن این است که روزی که مینا  
خدا در سایه از ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر  
سماوی مذکور است و در همه مآکن در ذکر علامتا  
ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد  
و هم چنین میفرماید یوم یاتی السماء مدخان  
یعنی آتاس هذا عداب الیم که مضمون آن این است  
که روزی که میاید آسمان بدودی آشکار و فروری  
سرد مر و اینست عذاب الیم و همین امور را

مغایر

مغایر انقض خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت  
 رب العزیز محلت و میزان فرار داده و باها امتحان  
 میفرماید عباده خود را و تمیز میدهد سعید را از شیو  
 و معرض و از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات  
 و نسخ و هدم و مومات غادیه و انعدام اعلا  
 محروده را بدخان در آیه مذکور تعبیر فرموده  
 و کلام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته  
 همه ناس را و عدلی است برای آنها که هر چه میخواهند  
 رفع آن نمایند قادر نیستند و بنا بر نفس در هر حین  
 بعد از این جدید معدن بند زبیکه هر چه میشوند که  
 این امر بدیع الهی و حکم منبع صمدانی در اطراف ارض  
 ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید  
 قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملا حظت مینماید  
 از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز  
 بعنایت الهی محکمتر و راستتر میشوند اضطراب  
 تان در نفوسشان ظاهر میگردد در این ایام که بجز  
 الله مطوت الهی چنان غلبه فرموده که حریت کل  
 ندارد و اگر یکی از اصحاب حق را که صدر از جان  
 و جان را بیکان در ره دوست آید مینماید ملا

نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند  
 لب و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرمایند  
 لَقَوْلُهُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَىٰ آلِئَامِهِمْ مِنَ  
 الْغَيْظِ فَلَمْ يَتُوبُوا غَيْظَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ  
 و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه  
 بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در  
 جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون  
 این آیات را ادراک نموده اند و از مقصود قیامت  
 واقف نشدند لهذا جمیع را بقیامت موهوم است  
 لایشرع تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که  
 اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع  
 که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان  
 بغایت رحمن واصل میگردد که كذالك نغفر عنك  
حَمَامَةَ الْبَقَاءِ عَلَىٰ قَتْلَانِ سِدْرِ الْبِهْمَاءِ لَعَلَّ تَلَوَّنَا  
فِي مَنَاحِمِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَسْلُوكًا وَقَوْلُهُ بَر  
مَسْلُوكَةً إِلَىٰ أَحْرَ الْقَوْلِ مقصود از این مسأله آنست  
 هستند که بقوه روحانی صفات بشریه را بنا بر محبت  
 الهی سوختند و بصفات عالیین و کرمیین متصف  
 گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کرمیین

میفرماید

میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و  
 از ذکرها خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده  
 هم در حسب ظاهر و هم در حسب باطن و لیکن در یک معنی  
 مدلل است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر  
 میفرماید مؤمن من مثل کبریت احمر است و بعد بمسح  
 میفرماید یا کبریت احمر دیده ملتفت شوید باین تلویح  
 که ابلاغ از نصیح است که دلالت میکند بر عدم وجود  
 مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر  
 از این خلق بی اخصاف که دانش ایمان نشنیده اند  
 ذلك کسانی را که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت  
 بکفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه را بخوا  
 بشریه پاک و معتدین گشتند و متعلق با خلقت  
 و متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا اسم  
 مسأله بران نفوس مقدسه اطلاق گشته باری  
 معنی این کلمات که هر فقره آن بایات و اصول  
 متقنه و براهین لایحه اظهاری است و چون آن  
 عیسی با من معانی فرسیدند و این علامات بر  
 حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نمودند  
 ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن بوم تا بحال

اقبال نمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند  
 و از مباح کلمات صمدانیه محجوب گشتند این است نشان  
 این عباد در یوم معاد و این قدر در اول انبوهند که  
 اگر در هر عصری علامت ظهور و طابق آنچه در اخبار است  
 در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که در ایام انکار و اعراض  
 میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و مستحق  
 تفصیل میشود مثلا انصاف دهید که اگر این عباد  
 که در این مظهر است بر حسب ظاهر وارد شود  
 و ممکنه تا عیبی بر هر یک از آنها ظاهر با بری نازل  
 شود دیگر که یا زاری نکلند و یا که لایق انکار  
 و قابل استنکار نباشد بلکه فی الفور همه اهل این  
 اضطراب بقسمی احاطه میکند که قادر بر جبر و تکلیف  
 نیستند تا چه رسد بر توفیق و قبول و نظر بعد از آن  
 این معانی بود که جمعی از علمای نصاری با مختصر  
 معارضه نمودند که اگر توان نبی موعود می چرا با  
 نیستند ان ممکنه که در کتب ما مظهر است که باید  
 با جمال موعود بیابند تا او را اعانت نمایند در  
 او و منذر باشند برای عباد جنایه رت العز  
 از لسان ایشان خبر داده که لولا انزل الیه مملکت

معده

معده نذیر که مضمون او این است چرا عز و فرستاده  
 نشد با محمد ملکی پس با شد با او بیم دهنده و ترسانند  
 مردمان را اینست که در همه اعهاد و اعصار اینگونه  
 اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده و همیشه  
 ایام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت  
 ظاهر نشد و فلان برهان با هر نیامد و این مضمون  
 غرض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر محسبند  
 در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و همینکه کل  
 الهیه و الیاهم نظراستغراق در شئون نفسیه  
 و اشتغال با مورات دنییه فانیه این شهور باقیه  
 مخالف علم و ادراک و معارض حجد و اجتهاد خود  
 میدیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار  
 حروفات احدیه را هم بر بسبیل ظاهر و ادراک خود  
 معنی و بیان مینمودند لهذا خود و جمیع فاسد را  
 از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و محجوب  
 نمودند با اینکه خود مدعین و مقربند بحدیث مشهور  
 که میفرماید حدیثنا صعب مستصعب و در جای  
 دیگر میفرماید ان امرنا صعب مستصعب لا یحمله  
 الا مملک مقربا و نبی مرسل و عبد امتحان الله قلبه



للایمان و مسأله است نزد خود ایشان که هیچیک از این  
 نثله در حق ایشان صادق نیست دو قسم اول  
 که واضح است و اما ثانی که هرگز از امتحانات الهی سالم  
 نماندند و در ظهور محکم الهی خیرش چیزی از ایشان  
 بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار با بن حدیث  
 علمانی که در مسائل شرعیّه هنوز در نظر و متکند  
 چگونگی در عوامض مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار  
 کلمات قدسیه اظهار علم مینمایند و میگویند فلا  
 حدیث که از علام ظهیر قائل است هنوز ظاهر  
 نشد با اینکه دانشه معانی اخاریت را اندر ادراک  
 نموده و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد  
 و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبیرون علیهم  
 وهم بظهور العلامة ینتظرون قلوبهم بالجماع  
 كما كان الذين من قبلهم لئن انتظروا لكانوا  
 سوال شود که از شرایط ظهور اینبنا ای بعد که در  
 قبل است از جمله الهی علامات ظهور و اشراق شهر  
 محمدری است چنانچه من کور شد و برجست ظاهراً  
 هیچیک ظاهر نشد مع ذلك یهد لیل و یوهنا  
 نضاری و امثال انها را در مینمایند و حکم بر کفر انها

نموده اند

نموده اند چون عاجز از جواب میشوند تسلیم با این نمائند  
 که این کتب تحریف شده و من عند الله نموده و نیست  
 و حال آنکه خود عبارات این شهادت میدهند از اینکه  
 من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم  
 موجود است لوانتم تعرفون و با اینکه مقصود از  
 تحریف داد را بیدارت ادراک نموده اند بل در آیات  
 منزله و کلمات مرابای احمدیه ذکر تحریف غالبین و  
 بتبدیل مستکبرین هست و لکن دره واضح مخصوصه  
 ذکر شد و از انجمله حکایت این صوریا است که در  
 وقتیکه اهل خیر در حکم قصاص زنا ی محسن و محسنه  
 از نقطه فرقان سوال نمودند و آنحضرت فرمود حکم  
 خدا رحمت است و ایشان انکار نمودند که در توره  
 چنین حکم نیست حضرت فرمود از علمای خود  
 مسلم و کلام او را مصدقید بن صوریا را قبول نمود  
 و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقصمک بالله الله  
 فلو لم یزل علیکم الین و ظللکم الغمام و انکم  
 من القرون و ملاءه و فضلكم علی الناس بان تذکر لنا  
 ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحسن و الزانی  
 المحسنه که مضمون او اینست که آنحضرت این صورت

باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در توره حکم قصاص  
 در زنا قی محض چه نازل شد عرض نمود یا محرم است  
 آنحضرت فرمود پس چرا این حکم میان یهود مستوح  
 شد و مجری نیست عرض نمود چون بخت النصر بیت  
 المقدس را سوخت و جمیع یهود را بقتل رساند  
 دیگر یهودی در روض باقی نماند الا معدودی قلیل  
 و علمای آن عصر نظر بقلبت یهود و کثرت عمالقه  
 بمشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم توره عمل شود  
 آنچه از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم کتاب  
 مقبول میشوند و باین مصالح حکم قتل از انضیان با امر  
 برداشتنند باری در این بین خبر میل بر قلب منیرش  
 نازل شد و این لیه عرض نمود يَحْرِمُونَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ  
مَوَاضِعِهِ این بابت موضع بود که ذکر شد در اینجا  
 مقصود از تحریف نه چنان است که این هیچ رطاع  
 فهم نموده اند چنانچه بعضی میگویند که علمای یهود  
 و نصاری ایاتی را که در وصف طلعت محمدیه  
 بود از کتاب محو نمودند و مخالفان را مذمت کردند  
 این قول نهایت ذم محو و باطل است یا میشود  
 کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته

افرا

اورا محو نماید و از این گذشته توره در همه روی  
 بود مختصر نمک و مدینه نبود که بتواند تغییر دهد  
 و یا تبدیل نماید بلکه مقصود از تحریف همین است  
 که ایوم جمیع علمای فرقان بان مشغولند و آن تفسیر  
 و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود و چون  
 یهود در زمان آنحضرت آیات توره را که مدلل بر  
 ظهور آنحضرت بود هوائی خود تفسیر نمودند و بدین  
 آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در بار  
 اله صادر یافت چنانچه ایوم مشهور است که  
 چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب و علامت  
 ظهور را بمیل و هوائی خود تفسیر مینمایند چنانچه مشهور  
 و در مقام دیگر میفرمایند وَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ  
لِسَمْعُونَ کلام الله لَمْ يَحْرِفُوهُ من بعد ما علقوا  
 وهم يعلمون و این آیه هم مدلل است بر تحریف کتاب  
 کلام الهی نه در محو کلمات ظاهره چنانچه از  
 مستفاد میشود و عقول مستقیم هم ادراک مینمایند  
 و در موضع دیگر میفرمایند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَتَبُوا  
الْكِتَابَ باید بهم لَمْ يَقُولُوا هذا من عند الله لَشَرٌّ و آیه  
ثُمَّ أَقْبَلْنَا إِلَىٰ آخِرَ آيَةٍ و این آیه در شان علمای یهود

و عزیزگان ایشان نازل شد که ان علما بواسطه انصاف  
 خاطر اغنیاء و استخلاف بزار و دنیا و اطمینان و غل  
 و کفر الواحی چند مرتبه حضرت نوشتند و بدلائل  
 چند استدلال شدند که ذکر آنها جا زین نیست  
 ادله های خود را که از اسفار یقوتیه مستند است ادکشی  
 الیوم مشاهده میشود که چه مقدار در این امر بیخ  
 علمای جاهل صرف نوشته اند و کجای نموده اند که  
 این مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات  
 اولوالانساب است باری مقصد از این اذکار این  
 که اگر بگویند این علامت مذکوره را که از اخبار ان کشته  
 تحریف یافته و رد نمایند و متمسک بایات خود  
 شوند مطلع نباشید که کذب محض و افتراء صریح  
 بل ذکر تحریف با بمعنی که ذکر شد در ممالک منقطعه  
 چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معایم و مرزین شود  
 بر هر ذی بصیری که خاطر علوم ظاهره هم نزد بعضی  
 امین الهی هست و بیکر معارضین با این خیال بقصد  
 و معارضه تمامند که فلان ایراد بیل بر تحریف است  
 اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب نموده  
 و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است و باره

یهود

یهود نازل شد و او نامه فی جزای علم الفرقان بخبر و  
 اگر چه از بعضی حقایق ارض شنیده شد که انجیل است  
 در دست نصاری نیست و باستان رفته دیگر غایب  
 از این که از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر بر این  
 باری جل و عزت ثابت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس  
 عیسی از میان قوم غائب شد و بصلت جباران  
 فرمود و کتاب قرآن ذکره که اعظم همان اوست  
 خلق او و هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی  
 زمان اشراق شمس محمدی بجهت مستکند و بکلام امر  
 ما مورد و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشود  
 و محل نزول عذاب و سیادت سلطان معنوی میداند  
 از همه گذشته انقطاع فیض قیاس و انداده این  
 سلطان ایجاد لازم میاید فعوذ بالله عما یظنون العجا  
 فی حقه فعالی عما هم یعربون ای عزیز در این صحاح الهی  
 که انوار الله نور السموات و الارض عالم را احاطه نمود  
 و سردق عصمت و حفظ و یانی الله الان تم نوره  
 کشته وید قدرت و بید ملکوت کلمه مسبوط و  
 شد که هر چه است و محکم نماید است که شاید بعنایت  
 الهی در مدینه قدسیه ان الله و ارد شویم تا بواقع عزت

الیه را چون مقر بایم انشاء الله ما یدر جیم دل را از  
 اشارات اب وکل باک نمود تا ادراک مراتب الالهیه  
 عرفان نمائید و حق را اظهار از ان بینید که در اثبات  
 وجودش بدلیل محتاج شوید و یا محقق تمسک جوئید  
 ای سائل محبت اگر در هوای روح در طایفه طائری  
 هست ظاهر فوق کل شیئی بنویسند همگی خراور انبیا  
 کان الله لم یکن معه من شیئی و این مقام مقتدران  
 ان است که بی هیچ دلیلی مدلل شود و یا آنکه درها  
 با هر لیدی و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کل  
 انشاء معروفت او معروفند و او بنفسه معرو  
 ف بوده و خواهد بود و اگر در ارض دلیل بنا کنی کفایت  
 کن با آنچه خود فرموده اولوی بکفرهم انا انزلنا علیک  
 الکتاب باینست محقق که خود قرار فرموده و اعظ از ان  
 حجت بنوده و نسبت دلیلله ایاته و وجوده اثباته  
 در این وقت از اهل بیان و عرفا و حکما و علما و شهود  
 ان استند عام میبایم که وصایای الهی را که در کتاب فرمود  
 فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل امر باشند که  
 مناد احسن و دران جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و  
 الاقوال متمسک ببعض عبارات کتاب شوند و در

وارد

وارد بنیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد  
 از سلطان هوته قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق  
 او را بحر فی از بدایع کلمات خود قبض روح فرمایند و  
 یا بحر فی جمیع را حیوة بدیعه قدیمه بخشد و از نور  
 و هوای محسوس و معنوت نماید ملتفت و مراقب بود  
 که جمیع منتهی با ایمان با و ادراک ایام و لقاء و میشود  
 لیس الزمان نور او و حوهم قبل الشرق والغرب و لكن  
 البر من امن بالله والیوم الآخر ملتزمین اهل البیت  
 ما و صیدنا که بالحق اهل تسکین فی ظل کان فی الامم  
 ممدودا **النبأ المذکور فی بیان ان شمس الحقیقه و مظهر**  
**نفس الله لیکون سلطانا علی من فی السموات و الارض**  
**وان لن بطیعه احد من اهل الارض و غمنا عن کل**  
**من فی الملك و ان لم یکن عنده دینا رد کن لک نظر**  
**لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة**  
**لتطیرن بجناحین الاقطاع فی الهوائ الذی کما**  
**عن الاضار مستورا لطائف و جواهر ان باب**  
 آنکه بر صاحبان نفوس زکیه و مرابای قدسیه همین  
 و واضح شود که شهود حقیقت و فرایای حیات  
 در هر عصر و زمان که از خیاام غیبیه عالم

ظهور میفرماید برای تربیت ممکنات و ابلایع فیض  
 بر همه موجودات باسلطنتی قاهر و سطوت غالب ظاهر  
 میشود چنانکه این جواهر مجزونه و کنوز غیبیه مکنونه  
 محل ظهور و یفعل ایشاء و حکم مایریند و بر او تو  
 العلم و افنده منیره و واضح است که غیب هویته و ذات  
 احدیه مقتدر از بروز و ظهور و صعود و نزول و  
 دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر چه  
 و ادراک هر مدد که کم بر لیدر ذات خود غیب بوده و  
 دلایزال بکینونت خود مستور از انبصار و انظار خوا  
 بود لا قدر که الانبصار و هویدرک الانبصار و هو  
 الخیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربی و فصل  
 و وصل و یا قرب و بعد و جهت و ایشاء و یطیحه  
 زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او  
 شدند و بار داده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی  
 بحت ذات بعرصه میشود و هسته قدم گذاشتند سبحان  
 الله بلکه میان ممکنات و کلمه او نیست و ربطی نیوی  
 و نخواهد بود و یحذر که الله نفسه را منطلب بها  
 واضح و کان الله ولم یکن معه من شیء و لیل است لا یخفا  
 جمیع انبیا و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء برعد

بلوغ

بلوغ معرفت ان جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و  
 ان حقیقه الخفایق مقرر و مدعند و چون ابواب  
 ذات ازل بر وجه ممکنات مسدودند لهذا قضاء  
 رحمت و اوسعیه سبقت رحمته کل شیء و وسعت  
 کل شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح و حیا  
 لهذا کل عز انسان در میان خلق ظاهر فرموده احکام  
 نماید از ان ذات از کیه و سادج قدمیه و این مرآت  
 قدسیه و مطالع هویته بتمامه از ان شمس وجودی  
 مقصود حکایت می نمایند مثلا علم ایشان از علم او  
 قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از  
 او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او  
 و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدی  
 و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لا یزال  
 میفرماید لا فرق بینک و بینهم الا بائناهم عبادا  
 و اینست مقام آنها و هو انما که در حدیث مذکور است  
 و احادیث و اخبار مدله بر این مطلب شایسته است  
 بند نظر با خصا و متعرج ذکر لغاتند در مملکت  
 انما لها و زمین است بحال بر و صفات و اسماء  
 الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی از شمس حقیقه

ظاهر و هویدا است که با بدون ظهور از تجلی در عالم  
ملکی هیچ شیئی تجلیست هستی مقرر نیاید و بوجود مشرف  
نشود چه افتاهای معارف که در ذره مستور است  
و چه جبرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه  
انسان که از بین موجودات باین خلق تخصیص یافته  
و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات اسماء  
الهی از مظاهر انسانی بجو اکل و اشرف ظاهر و هویدا  
و کل این اسماء و صفات را چه با و است اینست که فرمود  
الانسان سرری و اناسره و آیات متواتره که مدلل  
بر این مطلب دقیق و لطیف است در جمیع کتب سماوی  
و صحف الهی مرسوم و مذکور است چنانچه میفرماید  
سز یجیب اننا فی الافاق و فی انفسهم و در مقام دیگر  
میفرماید و فی انفسکم اظلال تصرون و در مقام  
دیگر میفرماید و لا تلو فوا کالذین نسوا الله فانی  
انفسهم چنانچه سلطان بقاروح من فی سرب  
الغمامه فراه میفرماید من عرف نفسه فقد عرف  
ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این  
عبارات تفکر و تاملی ابواب حکمت الهی و مضاربع علم  
نامتناهی را بر وجود خود گشوده یابی باری از این بیانات

معلوم

معلوم بند که جمیع اشیاء ظاکی از اسماء و صفات الهی  
هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلل و مشرف  
بر معرفت الهی بقسمیکه خاطر کرده است ظهور یافته  
و اسماء آئیه صریح و مشهور اینست که میفرماید بگو  
لغیرک من الظهور و ما لیس لک حتی یكون هو الظاهر لک  
عمیت عن لا تزاک و باز سلطان بقیام میفرماید ما را  
شیئا الا و قد رایت الله فیه او قبله او بعده و قد  
کسب نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیات کل النور  
اتاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشرف  
دلیل و اعظم حکایت است از سایر معلومات و احوال  
انسان و افضل و لطیف و مظاهر شمس حقیقتند  
ملکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و میفرماید  
با فاضله ایشان لولا انکما خلقت الافلاک بلکه کل  
در مساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود  
ملکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقتدر است  
وصف ایشان از وصف ماسوی و این هیات کل قدس  
مرا بای اولییه ازلیه هستند که حکایت نموده اند  
از غیب الغیوب و از کل اسماء و صفات او از علم و  
قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و قدرت

و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر  
 و هویدا است و این صفات مختص بعضود و در بعضو  
 نبوده و نسبت بلکه جمیع اندیای مفرقین و اصفا  
 مقدسین باین صفات موصوف و باین اقسام <sup>مند</sup>  
 نهایت بعضی در بعضی مراتب است ظهور و اعظم و  
 ظاهر میشود چنانچه میفرماید تلك الرسل فضلنا  
على بعض من معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز  
 این صفات عالی و اسمای غیر متناهی اندیای  
 او هستند خواه بعضی از این صفات در این هیات <sup>نیز</sup>  
 بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر  
 صفت بر حسب ظاهر از این ارواح مجرده ظاهر نشود  
 آن صفت از آن حال صفات الهیه و معدن اسماء  
 ربوبیه شود لهذا بر همه این وجودات منیر و طعنا  
 مدبیه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و  
 امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر <sup>طی</sup>  
 و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره بر هر ذی بصیری <sup>نات</sup>  
 و محقق است دیگر احتیاج برهان نیست علی بن عبنا  
 چون از عین صافی منیر علوم الهی تعامیر کلمات  
 قدسی را اخذ نموده اند لهذا تشنه و فشرده در واد

ظنون

ظنون و عقلمت ما اثرند و از بحر عذیبات معرفت  
 شده در حول ملح اجاح طائف شد چنانچه در <sup>صف</sup>  
 ایشان در قافیه بیان فرموده و آن بر و اسبیل  
 الزم شد لا یخذ و سبیل و آن بر و اسبیل الغی یخذ  
 سبیل ذلك ما هم کذبوا باقنا و کاتوا عننا علی  
 که ترجمه آن این است که اگر چه بینند راه صلاح <sup>شک</sup>  
 او را اخذ نمی نمایند و با اقبال نمیکند و اما اگر  
 باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند او را  
 برای خود راه وصول بحق قرار دهند و این اقبال  
 بی باطل و اعراض از حق ظاهر نشد باین ضلالت و  
 کراهی متلاشدند مگر بجزای آنکه تلذیب کردند با  
 ما را و بودند نذیر و آیات ما و ظهورات آن عقلمت  
 کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع  
 که درها آیات الهی از سماء قدرت و رحمت نازل شد  
 با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک <sup>باف</sup>  
 عبادی که بکفر از اولاد و انیمیند از این جهت است  
 که در امثال این مسائل واضحی مشبه نموده و خود را  
 از صفون علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نمود  
 باری راجع بطلب میشود که سوال از آن شده بود که

سلطنت قائم بانکه در حادث ما توره از آنج صفتیه  
 وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد  
 بلکه خلاف آن تحقق یافت چنانچه اصحاب و اولیا  
 آورد دست نامر مبتلا و محصور بوده و هستند و در  
 نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که  
 در کتب در حق قائم مذکور است حق و لایب فیها  
 ولیکن آن نه ان سلطنت و حکومتی است که هر نفسی  
 ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشا زنت  
 مردم را بطور و بعد هم ان مظاهر قیاد سلطنت ظهور  
 بعد از نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و این  
 تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع ان مظاهر قبل  
 و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت  
 محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع  
 اسماء الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه  
 مقصود از سلطنت احاطه و قدرت است حضرت است  
 بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر یا سیرا و ظاهری  
 شود یا نشود و این نسبت باراده و مشیت خود انحضرت است  
 ولیکن باغبان معلوم بوده که سلطنت و غنا و جو  
 و هویت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود

این

این نیست که اليوم این مردم احصا و ادراک مینمایند  
 بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور  
 هر یک از شوموس حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود  
 و ان احاطه باطنیه است که بان احاطه مینمایند کل  
 من فی السموات و الارض را و بعد با استعداد کون  
 و زمان و خلق در عالم ظاهر بطور و مینمایند چنانچه  
 حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است  
 و در اول امر حضرت ان بود که شنیدید که چه مقدار  
 اهل کفر و ضلال که علمای از عصر و اصحاب ایشان  
 باشند بر ان جوهر فطرت و سادج طینت وارد  
 آوردند چه مقدار خاشاکها و ظارها که بر محل عبور  
 انحضرت میروند و این معلوم است که ان اشخاص بظنون  
 خبیثه شیطانیه خود از تبت بان همیکل از لثیه را  
 سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای  
 عصر مثل عبدالله ابی و ابوجامر راهب و کعب بن  
 اشرف و نصر بن خازم جمیع انحضرت را تکریم  
 نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبت بانه  
 نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یجری علیه القلم  
 او یحمله لا و اح بله این نسبتها بود که سبب انداز



مردم نسبت با حضرت شد و این معلوم و واضح است  
 که علمای وقت اگر کسی را در و طرد نمایند از اهل ایمان  
 ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر آن بند  
 آمد و دیدند اینست که آنحضرت فرمود ما او را نبی  
نبی بمثل ما اودیت و در فرقان نسبتها که دادند نبت  
 که با حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه  
لعل انتم بمواقع الامر تطالعون حتی قسمی بر آنحضرت  
 شد که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معا  
 نمیمود و هر نفسی که خدمت آنحضرت میرسد کمال  
 از بیت را با و وارد میفود در این موقع ملک امیر ذکر  
 مینمایم که اگر خشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر  
 مظلومی آنحضرت نوحه و مذنبه نمائی و این لیه در وقت  
 نازل شد که آنحضرت از شدت بلا یا و اغراض  
 ناسر بغایت افسرده و دلشک بود چو پیل از شدت  
 المنتهی قریب نازل شد و این آیه تلاوت نمود  
وان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت  
ان تبغی نفقا فی الارض او سما فی السماء که ترجمه  
 آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معزین  
 و سخت است بر تو اذبار منافقین و ایدای ایشان

چس

بیر اگر مستطبی و میتوانی طلب کن نفوذ زرزار  
 یا نزد بان نبوی ایمان که نالوج بیان اینست که حاد  
 نیست و دست از تو بر نمیدارد مگر آنکه در زرزار  
 پنهان شوی و یا با سمان فرزند عثمائی و حال مرز مشا  
 نما که چه قدر از سلاطین با اسم آنحضرت تعظیم مینما  
 و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند  
 بنسبت با آنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر  
 کلدسته ها این اسم مبارک را بحال تعظیم و تکریم ذکر  
 مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل شدند  
 و قیصر کفر را بخندیدند بنموده اندایشان هم بزرگ عظمت  
 آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت  
 که مشاهد میکنند و این لابد است از برای جمیع  
 که یاد در حیوة و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی  
 ظاهر و ثابت میشود چنانچه البوم ملاحظه میکرد  
 ولیکن آن سلطنت که مقصود است از نزول آنزال  
 طائف حول ایشان است و هیئت با ایشان است  
 وانی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنی است که  
 احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و آن  
 سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد

ایانشیدی که ملک ابیه حکونه میان نور و ظلمت و  
 سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرود و جمیع  
 اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و شتر  
 و حساب و کتاب و غیره جمیع بتزویل همان ملک ابیه  
 هویدا شد و بر صه شهود آمد و هم چنین آن ابیه  
 منزله رحمت بود برای ابرار یعنی انصاف که در حشر  
 گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نعمت شد برای حجار  
 یعنی آنها بنیکه بعد از امتناع گفتند سمعنا و عصیانا  
 و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدید  
 از پیر چنانچه دیده اند که آنها بنیکه اقرار نمودند  
 با آنها بنیکه انکار نمودند در صد جان و مال هر برآمد  
 و چه پدیدها که از پیرها اعراض نمودند و چه عاشقها  
 که از معشوقها احتراز جستند و چنان خاد و برنده  
 بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود  
 و از یک همت ملاحظه فرمائید که چگونه وصل  
 مثل آنکه ملا حظرت شد که جمعی از ناس که سالها  
 شیطان نفس تم کینه و عدوان مانع ایشان را  
 بود و بسبب ایمان با این امر بدیع منیع چنان متحد  
 و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند

کذک

کذک تو لفت الله بین قلوب الذنیه انقصوا الیه  
 و امنوا باياته و کافر امن کافر الفضل با یاد و العز  
 مشرک و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید  
 مختلف المذهب و مختلف المراج که از این نسیم صواب  
 الهی و بطارستان قدس معنوی تشریح جدید و جدید  
 پوشیدند و از کاس نقره نوشیدند اینست  
 حدیث مشهور که فرموده کرد و میش از یک محل  
 و مشروب میشوند و حال نظر بعد معرفت از حقا  
 فرمائید که بمثل ام سابقه هوز منتظرند که کی این  
 حیوانات بر یکجوان مجتمع میشوند اینست در تفسیر  
 هرگز از ظام انصاف نپوشیده آمد و هرگز در رسید  
 قدم نکذاشته اند از همه کذاشته این امر و قوشر  
 چه حسی در عالم احداث میباید فغم ما نزل فی شأنهم  
 لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها  
 و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بتزویل همین ملک ابیه  
 منزله از سماه مشیت که چگونه حساب خلاق کشید  
 شد که هر کس اقرار نمود و اقبال حیات حسناات او  
 بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطای او و معفو  
 و معفو را مد کذک بصدق فی شأنه با نه سرت

الحجاب وكذلك تبدل الله التينات بالحسنا  
 لو انتم في افاق العلم والفضل الحكمة متفرسون ومجند  
 هرگز از جام حبت نصیب برداشت از جگر فوصا  
 سرمدیه و عمام رحمت ابدیه حیوة باقیه ابدیه  
 ایمانیه یافت و هر نفسیکه قبول نمود موت دائمه  
 مبتلا شد و مقصود از موت و حیوة که در کتب  
 مذکور است موت و حیوة ایمانی است و از عذر  
 ادراک این معنی است که عامه فاس در هر ظاهر  
 اعراض نمودند و بسم هدایت مصدی نشد  
 و حال ازلی را مقتدی نکشد چنانچه وقتی که  
 سراج محمدی در شکوه احمدی مشتعل شد  
 حکم بعث و حشر و حیوة و موت فرمود این بود که  
 اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب بسته از مقود  
 کشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین خبر داد  
 و لکن قلت انکم معبوتون من بعد الموت لبقون  
 الذین کفروا ان هذا الاسو مسبین مضمون از این  
 که اگر بگوئی باین مشرکین که شما معبوت شده اند  
 از مردن هر اینکه میگویند لھا انیکه کافر شده اند  
 و آیات و نسبت این مکر سحری ظاهر و آشکارا

وهویدا

وهویدا و در ظایر دیگر میفرماید ان تجب فحی قولهم  
 انما انکارا انما لخلق جدید که ترجمان این است  
 که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول  
 کافران و معرضان که میگویند که ای ما ترا ب بودیم  
 و از روی استهزاء می گفتند که ای ما تم معبوت شدیم  
 اینست که در مقام دیگر هر اهل میفرماید ان غیدنا  
 بالخلق الاول بل هم فی لیس من خلق جدید که مضمون  
 ان اینست که ای ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول  
 بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید  
 و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهی را  
 ادراک ننمودند و از مقصود اصلی سخن میمانند و لهذا  
 آمدند بقاصد و خواستند لایعقدند اذ که بر سر  
 در اید معنی مستقبل افاده میشود و بعد در کلماتی که  
 کلمه اذ انما از نکتته متخیر مانده است اینک میفرماید  
 و نفع فی الصور ذلك يوم الوعيد و جانت کل نفس  
 مع ما ساق و شم سید که معنی ظاهر ان این است  
 شد در صورت ان است یوم و عید که بنظرها  
 بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و  
 با او است داننده و گواه و در مثل این مواقع باید

کله اذ ارامقت رکفتند و یا مستدل شدند بر اینکه  
 چون قیامت محقق الوقوع است لهذا بفعل ما ضی  
 ادا شد که کویا کند شسته است ملاحظه فرمائید چه قدر  
 بی ادراک و تمیزند که نفخه محمدی را که با نوح میفرستند  
 از فاضله این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر  
 صور اسرافیل که یکی از عباد او است میشوند با اینکه  
 تحقق وجود اسرافیل و امثال او بیدیان خود انحضرت  
 شد قل استندون الذی هو خیر لکم من بعد استبد  
 یغیر حق و کتم قوم سوء احسین بلکه مقصود از صوفی  
 صور محمدی است که بر همه مکاتب دمید شد و قیام  
 قیام انحضرت بود بر امر الهی و عافین را که در قیام  
 احیاء مرده بودند همه را بخلعت جدید ایمانی خلعت  
 فرمود و بچون تازی بدیع زندم نمود این است و حق  
 که ان جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار  
 لغت و حشر و جنت و فاد و قیامت اظهار فرماید  
 جبرئیل روحی این آیه آورد فسیغضون الذی در قیام  
 و یقولون حق هو قال عسی ان یکون فریبا یعنی زود  
 این که همان وادی ضلالت سرهای خود را از روی  
 استیلا حرکت میدهند و میگویند چه زمان خواهد

این

این امور ظاهر شد و در جواب بگو که شما میدارید که نزد  
 باشد تلویح همین بیات ای همه مردم را کافی است که نظر  
 دقیق ملاحظه نمایند سلطان الله چه قدر رفیع است  
 حق دور بودند با اینکه قیامت بقیام انحضرت تمام  
 و علامات و اوقار و همه ارض را احاطه نموده بود مع  
 سحر چه مینمودند و معتکف بودند تماثلی که عکاس  
 عصر با فکر عاقل باطل حسته اند و از شمس عنایت  
 زبانی و امطار رحمت سبحانی غافل گشته اند بل  
 جعل از رواج قدس ازل محروم است و خفاش از  
 محلی افتاب جهان تاب درگزیر و امی طلب در عصر  
 در حین ظهور و مظاهر حق بوده چنانچه عیسی منقرضا  
 لامر لکم بان تولد و امرة اخرى و در مقام دیگر  
 سفیر ما میدهند که تولد من الماء و الروح لکن یقتدان  
 یدخل ملکوت الله لان المولود من الجسد جسد هو  
 المولود من الروح وهو الروح که ترجمان اینست که  
 نفسیکه زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح  
 قدوس عیسوی قابل ورود و دخول در ملکوت ربان  
 نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شد و تولد یافت  
 او است جسد و متولد شد از روح که نفس عیسوی است

پس او است روح خلاصه معنی آنکه هر بنیادی که از روح و نفحه مظاهر قدسی در هر ظرف و مولد و نطفه شدند بر آنها حکم حیوة و نبوت و ورود در جنت محبت الهی میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح و صحائف مردی که از جاهای لطیف معارف بچشیدن اند و از فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبیل آنستند و هم قلوب لا یفقهون بها چنانچه در مقام دیگر انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب علی علیه السلام و ائمه و اجداد حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود او را در قبر و کفن نمود راجع شود آن جوهر انقطاع فرمود دعای الوالی لیس فی الموت یعنی و اگر از مرده ها را تا دفن کنند مرده ها و هم چنین در و نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند یکی را بلیق بود اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن داده بودند که باطلوع آنحضرت این منبایع و وقوع یا بعد وقت المسحور

ان

ان مظهر امر الهی بکاتب فرمودند که بنویس قدری است عن میت بیتا محمد و اعد و اعد بعد من القبر و حد الى الحد و حد الى الصراط و حد الى الجنة و اما الى النار و حال اگر این دو نفر از صور حیوة علوی زنده شد بودند و از قبر غفلت محبت آنحضرت معشوق گشته بودند البته اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیوة و نبوت و حقیقت معصود انبیاء و اولیای نبوده و نبوت اگر قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از الحد و قبر صراط و جنت و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع ناس در الحد نفس محجور و غیر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت مرزوق شوید میدانید که حیوة حقیقی حیوة قلب است نه حیوة جسد زیرا که در حیوة جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیوة مخصوص است بصلحی افشده منیره که از بحر ایمان مشربند و از شرب ایمان و این حیوة را موت از عقب نیامشود و این بقا را فنا از بی نیامید چنانچه فرموده اند المؤمن حی فی الدار اگر مقصود حیوة ظاهری جسدی باشد که متاهد

میشود موت و از اخذ می نماید و همچنین بیانات دیگر  
 که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است این  
 مطلب عالی و کله متعالی و همچنین آیه مبارکه که در  
 حق حمزه سید الشهداء و ابو جهل نازل شد و بهائی  
 واضح و محقق است لایح که میفرماید او من کان میثاقاً  
فا حیدناه و جعلناه نورا یمسوحاً للناس کز مثله فی  
الظلمات لیس یخارج منها و این آیه در وقتی از زمانه  
نازل شد که حمزه بود ای معتز من ایمان مردی شده بود  
و ابو جهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر  
الوهیت کبری و مکن ربوبیت عظم حکم حیوة بعد  
از موت در باره حمزه شد و برخلاف در حق ابو جهل  
این بود که نافر در قلوب مشرکین مشتعل شد  
و هوای اعراض حرکت آمد چنانچه فریاد بر آوردید  
که حمزه چه زمان مرد و کی نندک شد و چه وقت این  
بر او عرضه گشت این بود چون این بیانات شریفه را  
ادراک نمی نمودند و باهل ذکر هم تمسک بجستند از  
از کور معانی بر ایشان مبذول فرمایند لهذا در  
فنا دهاد و عالم جریان یافت چنانچه الیوم می بیند  
که با وجود شمس مغلی جمیع ناس از اعمال او ادراک

بجملهای

بجملهای ظلمانی و مظاهر شیطان حسته اند و متصل  
 مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و  
 نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضروری بر  
 اسباب ظاهر ایشان زسانند و این معلوم و واضح است  
 که جعل خود فتمتی از نیم مشک بقا نبرده و برصوا  
 ریاحین معنوی قدم نکلان داشته با وجود این حکونه  
 میتواند راضی عطر عیشام دیگران رسانند لکن این  
 این عناد این بوده و خواهد بود و لن یفوز بنا الله الا  
الذین هم اقبوا الی الله و اعرضوا عن مظاهر الشیطان  
کذلک انبت الله حکم الیوم من قام العزرة علی الیوم  
التي كانت خلف سرادق العزرة ملکونا اگر ملتفت ما  
 بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن او بفرمائید  
 مسائل مشکله را که الیوم سدی شده میان  
 و معرفت یوم التشاء عارف متوی دیگر احتیاج بسوا  
 نخواهد داشت انشاء الله امیدواریم که از نشاط  
 لب نشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لا بزار  
 بی بهره راجع نشوید دیگر تأهت و مجاهدت نماید  
 باری مقصود از این بیانات واضح است اثبات سلطنت  
 ان سلطان السلاطین بود حال ایضا ف دهید که

این سلطنت که بیک طرف و بیان این همه تصرف و غلبه  
و همیشه داشته باشد که بزرگوار است یا سلطنت  
این سلاطین که بعد از امانت رعایا و فقرا ایشان را  
چند صباحی مردم بحسب ظاهر تکلیف مینمایند و بیکر  
بقلب همه معرض و مدبرند و این سلطنت بحرف عالم  
مخبر نموده و حیوة بخشیدن و وجود افاضه فرموده  
ما للشراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود  
که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس سلطنت و  
و اگر خوب ملاحظه شود حداد در که او سلطنت مینماید  
در همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شد و  
باری این است یک معنی از سلطنت باطنی که نظر  
با استعدادات و قابلیت نام ذکر شد و از برای آن  
نقطه وجود و طلعت محمود سلطنتها است که انشاء  
فان قادر بر افعال ارباب رتبه نبوت و خلق لا یقادر ان  
ان نه فیکان لله عما یصفون العباد فی سلطنته  
تعالی عظم ندگر و سوال مینمایم از آنجا که که مقصود از  
سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملک باشد که  
نام مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند تا در  
مستحق و معزز و دشمنان محذول و منکوب شوند پس در

در

دب العزّه که مسلماً سلطنت با اسم او است و جمع بظمت  
و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق است  
چنانچه مشاهده مینماید که اکثر ارض در تصرف مینماید  
او است و جمیع برخلاف رضای او حرکت مینمایند  
کافر و معرض و مدبرند از آنچه بان امر فرموده و قبل  
و فاعلند آنچه را الهی نموده و دوستان او همت در دست  
دشمنان مبتلا و مقهورند چنانچه همه اینها از نظر  
الشمس واضح است پس بدان ای سائل طالب که هرگز  
سلطنت ظاهر نزد حق و اولیای او معتبر نبود و حق  
بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت قدرت  
غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر اینجانب سخت مینماید  
مثل آنکه میفرمایند و ان جندنا هم الغالبون و در مقام  
دیگر میفرمایند بریدون ان یقطعوا انوار الله باقوا امام  
و یا لی الله الا ان تم نوره و لو که الکافرون و دیگرها و لغا  
فوق کل شیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این  
مطلب است و اگر مقصود این باشد که این همه رطاع عیب  
مفتری برای ایشان مینماید مگر آنکه جمیع این کلمات  
قدسیه و اشارات از لیس و زبانه نماید زیرا که جنید  
از حسین بن علی اعلی در ارض نموده که اقربالله باشد

و آنحضرت بر روی ارض مثل و شبی داشت اولاً  
 لم يكن مثله في الملكنا وجود این بشنیدید که چنانچه  
 مثل الالهة الله على القوم الظالمين حال اگر ظاهر  
 تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا وجود  
 بر حسب ظاهر صادق نماید چه که آنحضرت که خدایت  
 مثل شمس لا یح و واضح است در ضایع مغلوبیت و  
 مظلومیت در ارض طغی کاسر شهادت را نوشید  
 و همچنین در رایه مبارکه که میفرمایند بریدون ان  
 یطقوا نور الله بانوارهم و یا لی الله الا ان یتیم نوره و  
 کواکب وین اگر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق  
 نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر ضایع  
 و سرانجامی صمدانی را خاموش کردید مع ذلك غلبه  
 از کجا ظاهر میشود و منع در رایه شریفه که میفرمایند  
 یا لی الله الا ان یتیم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه  
 شد جمیع انوار از دست مشرکین در محال میمانند  
 و شربت راحتی نیامشامیدند و مظلومیت بر انوار  
 نقسی بود که نفسی بر این جوهر وجود وارد میاید  
 آنچه را ازاده میشود چنانچه هر را احصا و ادراک نمیاید  
 مع ذلك چگونه این مردم از عین معانی و بیان این

کلمات

کلمات الهی و آیات عزیمتانی بر میاید باری مقصود  
 نه چنان است که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه  
 و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلاً  
 ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آنحضرت را که بر  
 تراب ترشح غوده و شرافت و غلبه ان دم تراب چگونه  
 غلبه و تصرف در اجساد و ارواح فاسد فرموده چنانچه  
 هر نفسی بر او استشفاء پذیر از ان مرزوق شد شفا  
 یادت و هر وجودی که برای حفظ مال قدری از ان تراب  
 معتدس را بیعین کامل و معرفت ثابت ناسخ در  
 نگاه داشت جمیع ممالک محفوظ ماند و این مراتب تقریر  
 است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه ذکر نماید البته خواهد  
 گفت تراب در رب الارباب دانسته و ازین خدا الهی  
 خارج گشته و همچنین ملاحظه نمائید که بنهایت  
 آنحضرت شهید شد و احدی نبود که آنحضرت را در  
 نصرت نماید و یا اعلا دهد و کفن نماید مع ذلك  
 چگونه از اطراف و کفاف بلا در چه قدر از مردم کشید  
 و حال میمانند برای حضور در ان ارض که سر بر ان  
 نمالند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت  
 ربانی و همچو تصور نمائید که این امور بعد از شهادت



آنحضرت واقع شده و چه نثری برای آنحضرت مترتب  
 زیرا که آنحضرت همیشه حی است بجزوه الهی و در رزق  
 امتناع قرب و مسدود ارتفاع و صل ساکن و این جور  
 وجود در مقام انفاق کل قائم یعنی از جان و مال  
 و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و متعلق  
 و هیچ رتبه نزدستان احب از این مقام نیست عاشقا  
 جز رضای معشوق طلبی ندانند و جز لقای محبوب  
 منظوری نگویند دیگر اگر بخوایم رشی از اسرار شهادت  
 و ثمرهای آن را ذکر نمایم البته این الواح کفایت نهند  
 و با آنها نماند انشاء الله امیدواریم که نسیم حق  
 بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید بپوشد  
 تا با سر رحمت ربانی در بر و بعنایت او از عرفان  
 کثرت بی نیاز گردیم تا حال که نفسی مشغول و دلگشسته که با  
 مقام قائم آید مگر معدود و قلیل که هیچ معرفت نیستند  
 تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سران  
 امضا چه ظاهر شود کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا کذا  
 و ملقب علیکم من نعمات الفردوس و سر لعل انتم بمواقع العلم  
 نصلون و عن نرات العلم ترزقون پس بیقین باید  
 دانست که این مضمون عظمی اگر چه در نقطه قرابت  
 باشند

باشند

باشند بر عرش اعظم بنا کنند و اگر فلسفی نزدشان  
 نباشند بر در رف غنا طائرند و در حیثی که دوست  
 دشمنان مبتلا مید برین قدرت و غلبه سبک  
 و در حال ذلت ظاهر بر عرش عزت صمدانی جا  
 و متکبر در نهایت عجز ظاهری بر کرمی سلطنت  
 اقتدار فرائض است که عیسی بن مریم روزی بر کشته  
 جالس شدند و بنعمات روح القدس و یانانی فرمودند  
 که مضمون آن این است ای مردم غذای من از کجا  
 ارض است که بان مسدوع مینمایم و فراش من سطح  
 زمین است و سراج من در ششمار و شوق ماه است  
 و مرکوب من باهای من است و کعبت از من غنی تر  
 بروی زمین قسم بخدا که صد هزار ملکوت عزت طالبان عزت  
 این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالبان عزت  
 اگر شیخی از بحر این معانی شرب بشوی از عالم ملکوت  
 هستی در گذری و چون طیار در حول سراج هستی  
 جان بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که  
 شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود  
 آنجا لایزال فرمودند که تو غنی هستی و از شر غنا  
 اشامیدن آن فقیر از میان طلعت منیر متحیر شد که چو

غنی هستم که بفلسی محتاج آنحضرت فرمود که ای محبت  
 ما را نداری عرض نمود بلی یا ابن رسول الله فرمود ای  
 هزار دینار این را مباحی میفانی عرض نمود که جمیع  
 دنیا را آنچه در او هست بندگان حضرت فرمودند که  
 نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را عالمند  
 چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و  
 سلطنت و قدرت و طاعت و ان که نزد این هیچ رعایت  
 معتبر است در آن مساحت مذکور نیست چنانچه  
 میفرماید یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله <sup>هو</sup> والله  
 الغنی پس مقصود از غنا غنائی از فاسوی است و از  
 فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم الهود  
 خاطر نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید  
 بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن  
 حضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند آنکه  
 از خورشید مسماء معانی را در مجلس فیلاطوس  
 که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند و جمیع علمای  
 در آن مجلس حضور هم رسانند و جمع کثیری بر او  
 واستیزاء و لذت آنحضرت مجتمع شدند و هر چه از  
 استفسار نمودند که مثالی قرار بشوند حضرت گوید

فرمودند

فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه ملجونی  
 برخواست و آمد در مقابل آنحضرت و ضم داد آنحضرت  
 که ای ای تو تلفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوك  
 صاحب کتاب و منم مختر بوم است آنحضرت  
 را بر مبارکرا بلند نمود و فرمودند ما تری بان بن  
 الانسان قد جلس عن يمين العذرة والقوة بغیر ابی  
 که پسر انسان جالس بر عین قدرت و قوت الهی است حال  
 آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت  
 موجود نبود مگر قدرت باطنی که خاصه نموده بود کل  
 فی السموات و الارض را دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این  
 قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با سلوک نمود  
 بالآخره چنان در صده اید و قتل آنحضرت افتاد  
 که بفلک چهارم فرار نمود و هم چنین در انجیل یوحنا  
 مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر کوه ایستادند  
 که بعضی فلیعستادت بودند و بر سر افتاده خون این  
 حضرت را دیدن بقرائن شناخت آنحضرت را و استغاثه  
 نمود و آنحضرت فرمودند که تم عن سرک فالت عفو  
 خطایا که چند هود که در آن مکان حضور داشتند اعتراف  
 نمودند که هلم یکن لا حدان یغفر الخطا الا الله فان

المسح لهم وقال ايما اسمي ان اقول له قم فاحمل صليتك  
 اذ اقول له مغفوره خطاياك لتعلموا بان لا اله الا الله  
 ساطا نا على الارض لغفره الخطايا كما ترجمه ان بفارسيه  
 اينست كه چون انحضرت بان عاجز مسكين فرمودند  
 كه برخيز بديرسنيكه معاصي تو امر زنده مشد جمع از  
 لهود اعتراف نمودند كه يا جز پروردگار غالب قدر  
 كسي قادر بر عفران عباده هست انحضرت صلفه بايشان  
 شده فرمودند كه ايا كدام اسم است نزد شما از اينكه  
 بگويم باين عاجز فالح كه برخيز و برويا آنكه بگويم بر تو  
 كاهان تو تا آنكه بدانيد كه از براي پسران ساطا  
 در ارض براي امر زيش ذنوب مدن بان اينست <sup>سلطنت</sup>  
 حقيقي واقتدار اولياي الهي همه اين تفصيل <sup>مكذ</sup>  
 ذكر ميشود از هم مقام وهم خام مقصود اين است كه  
 وتلو طيات كلالات اصفياي الهي مطلع شوي كه مشا  
 از بعضي عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود  
 و بقدام يقين در صراط حق اليقين قدم گذارن  
 لعل نيم رضا از رضوان قبول الهي بوزد و از فناي ابر  
 مملوكوت جاوداني رسامند و عارف سوي <sup>سلطنت</sup> معاني  
 و امثال او كه در اخبار و ايات ذكر يافته و ديكر الله

بر انجذاب

بر انجذاب محقق و معلوم بوده كه انجذاب كه هود و نصا  
 بان تملك حسنه اند و بر جمال محمد اعتراف منتهو  
 بعينه در اين زمان اصحاب فرزان همچنان نشسته  
 و ببقظه بيان روح من في ملكوت الامر فداه عزرا  
 مينمايد اين در جزدان را مشاهده فرما كه حروف هود  
 اليوم ميگويند و شاعر نيسند فغم ما نزل من قبل  
 مشاهير ذرهم في حوضهم يلعبون لعمر الله هم مسكين  
 يعجبون چون غيب از تيه و ساذج هويه شمس محمد  
 از افق علم و معاني مشرف فرمودن جمله اعترافان علما  
 ميبودن بود كه بعد از موسي نبي مبعوث نشود طبع  
 در كتاب مذكور است كه فامد ظاهر شود و قروج  
 ملت و مذهب او را نمايد تا شريعه شرعيه مذكوره  
 در توريه همه ارض را خاطر نمايد اينست كه از لسان  
 ان خداوندگان وادي بعد و ضلالت سلطان اخذ  
 ميفرمايد و قالت الي هود يد الله معلوله غلقت ايدي  
 و لعنوا بما قالوا بل يداه مبيوضان كه ترجمه آن است  
 كه گفتند هود آن دست خدا بسته شده دست ياد  
 دستهاي خود ايشان و ملعون شدند با نجه افترا  
 بستند ملكه دستهاي قدرت الهي هميشه باز و مصفرا <sup>ست</sup>

می آید فوق آملی هم اگر چه شرح نزول این آیه را علی  
 تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود ناظر شو  
 که میفرمایند چنین است هیود خیال نمودند که سلطان  
 حقیقی طلعت هوسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری  
 و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست  
 ارسال رسول بعد از هوسوی ملتفت این قول در  
 شویید که چه قدر از شرعیه علم و دانش دور است و  
 ایوم جمیع این مردم با مثال این مخرافات مشغولند  
 و هزار سال پیش میگذرد که این آیه را تلاوت می نمودند  
 و بر هیود من حیث لایستخرا عراض می نمایند و ملتفت  
 و ادراک ننمودند باینکه خود سزا و جرم میگویند چرا  
 که هیود بان معتقدند چنانچه شنیدند آید که میگویند  
 جمیع ظهورات منتهی شد و ابواب رحمت الهی مسدود  
 گشته دیگر از مشارق قدم معنوی نفیسی طالع نمیشود  
 و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیاام  
 ربانی هیچکلی منتهی بود بنیاید نیستند را که این هر رطل  
 فیض کلیه و رحمت منبسطه که هیچ عقلی و ادراکی  
 انقطاع از جانب نیست خایز داشته و از اطراف  
 جوانب کر ظلم بسته و همت گاشته اند که نارسند

بنام

کتابخانه  
 مجلس شریعی  
 ۱۳۰۲

بنام ملخضون محمود نمایند و غافل از اینکه زجاج  
 سراج احادیث را در حصن حفظ خود محفوظ میداند  
 و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود  
 محروم مانده اند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند  
 لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شد  
 لقاء الله و عرفان او است که کل با و وعد داده اند  
 و این طایفه فیض ضایع قدم است برای عباد  
 و کمال فضل مطلق است بر او خلق او که هیچکس از  
 این عباد با و مرزوق نشدند و با این شرفت گرفتار  
 مشرف نگشتند و باینکه چه قدر از آیات مشرفه  
 که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است معذک  
 نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه  
 و الذین کفرو با آیات الله و لقائه اولئک ینسوا  
 رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و هم چنین میفرمایند  
 الذین یظنون انهم ملائقورهم و انهم الیم رهو  
 و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملائقور  
 الله کم من فئة قليلة غلبت فئة کثیره و  
 مقامی دیگر و من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا  
 و در مقامی دیگر و یرا الامر بقصص لآیات علمک بلقاء

۹۹

و کما یقولون جمیع این آیات مدله بر بقا و اکه حکلی محکمتر  
از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند  
و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمندتر خود را  
مخبر و مساخته اند و بعضی ذکر نموده اند که مقصود از  
لقا تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند  
تجلی عام مقصود است این در همه اشیا موجود است  
چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیا محل و مظنن تجلی  
از سلطان حقیقی هستند و تا در اشراق هم محل در  
موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان را بر  
معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ  
بی ظن و تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه ممکن است  
مخالفات را ملاحظه مینماید که خاکیند از ظهور و بروز  
نور معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده مینماید  
که در همه اشیا مفتوح گشته برای ورود طالبین  
مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در صلا  
علم و قدرت و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه  
که در عرفهای کلمات در نهایت فریب و لطیف  
خالسند و اکثر آیات قرآنی بر این مطلب دو خط مید  
و معر است و آن من یقوی لا یتجیح بحکم شاهد علی

ناطق

ناطق و کما یقولون جمیع این آیات مدله بر بقا و اکه حکلی محکمتر  
اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات نباشد پس  
جمیع نامس بلقاء طلعت لا یزال ان سلطان در مثال  
مشتربندد یک تخصیص بقیامت حیرا و اگر گویند مقصود  
تجلی خاص است انهم کرد در عین ذات است در حضرت  
علم از لاجنایچه جمعی از صوفیه این مقام را تعریف  
نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقائ  
نفسود را این مقام صادق بنیاید لاجل آنکه این رتبه  
در عین ذات محقق است و احدی بان فائز نشود  
السل مسدود و الطلب مردود افند مقربین با  
مقام طیران بنماید تا چیر رسد بعقول محدودین  
محبوبین و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر فیض  
شد این مسلمان در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور  
اولیه و بروز بدعته و این مقام مختص بانبیا و اولیا  
اوست چه که اعظم و اگر از ایشان در عوالم وجود  
نگشته چنانچه جمیع بر این مطلق مقرر و مدعیند و این  
محل و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و  
ایشانند مرابانی که تمام حکایت مینمایند و جمیع  
بایشان راجع است و حقیقه حضرت ظاهر مشو

راجع و معرفت مبدأ و وصول با و حاصل نمیشود مگر  
 معرفت و وصول این کینوات مشرق از شمس حقیقت  
 پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل  
 و از علشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از الوسیته  
 و از نیت و ظاهر نیت و باطنیت این جواهر مجرده نیت  
 میشود از برای انتمس حقیقت با نیت هو اول و اول  
 و الظاهر و الباطن و هم چنین سائر اسماء عالیه و صفا  
 متعالیه لهذا هر نفسیکه با این انوار مضینه تمتعه  
 و شمس مشرقه لایحه در هر خطور موقوف و فانی نشود  
 او بقاء الله فانی است و در مدینه حیوة ابدیه با  
 وارد و این لقامیتر نشود برای احدی الا در وقت  
 که قیام نفس الله است بطنی رکنیه خود و اینست  
 قیامت که در کل کت سطور و مدن گور است جمیع  
 نباتات داده شده اند بان یوم طالع ملاحظه فرمائید  
 که آیا یومی از این یوم عزیز تر و بزرگتر و معظم تر تصور  
 میشود که انسان چنین روز را از دست فلک دور  
 فیوضات این یوم که بمشایب بر نیسان از قبل حزن  
 در حرمان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه قیام  
 دلیل مدلل باشد که یومی اعظم از این یوم و امر

از این

از این امر چگونه میشود که انسان محروم متوجه بر خطا  
 از چنین فضل کبر و یوس کرد و بعد از همه این  
 دلائل محکمه متقنه که هیچ غافل را کز نری نه و هیچ  
 عارفی را مفری نه یا روایت مشهور را نشنیده اند  
 که میفرمایند اذ قام القام قامت القیامه و هم چنین  
 آمده هدی و انوار لا یطغی یوم یاقی الله فی ظلل من  
 الغمام را که مسلماً از امور است محدثه در قیامت صید  
 حضرت قائم و ظهور او بقیام عموده اند بر ای برادر  
 معنی قیامت و ادراک نما و کوش را از حرفهای مردم  
 مردود باک و زما اگر قدری بحواله لفظاع قدم گذارم  
 شهادت میدهید که یومی اعظم از این یوم و مهیقل  
 اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این  
 یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه بلکه استغفر  
 الله از این تجدید زیرا که مقتدر است عمل از یوم  
 از جزای محدود و این هیچ رعاع چون معنی قیامت و  
 لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از قبض او بالسر  
 محبوب مانند با اینکه مقصود از علم و زحمت از  
 و معرفت این مقام است مع ذلك همه مشغول اعمال  
 ظاهره شدند چنانچه از منفک نیستند از جوهر علم

و معلوم چشم پوشیده اند کویا محی از علم الهی نوشیده  
 و بقطره از کتاب فیض رحمانی فائز نگشتند حال آنکه  
 فرمایند اگر کسی در بوم ظهور حق ادراک فیض لافنا  
 و معرفت مظاهر حق را نماید ایاصدق عالم از پیش  
 اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم  
 محدود و ظاهر تیره را از خود نموده باشد و این بالبدیه  
 معلوم است که تصدیق علم در حق او نمیشود و لیکن  
 اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و این شرافت کبری  
 فائز شود البته او از علمای ربانی محسوبست زیرا  
 بغایت مقصوای علم و ظایب و صفتهای او فائز گشته  
 و این در تیره هم از علم ظهور است چنانچه میفرماید  
 يجعل اعلیٰ که اسفلکم و اسفلکم اعلیٰ که هم میفرماید  
 و زبیلان من علی الدین استضعفوا فی الارض بحکم  
 اثمه و بحکم هم وارثین و این مشاهده شد که  
 الیوم چه مقدار از علماء که نظر با عراض در اسفل  
 اراضی جهل ساکن شده اند و اما امیستان از دفتر علم  
 و علماء محوشده و چه مقدار از جهال که نظر باه آن  
 با علی الحق علم ارتقا جستند و این همان در الواح علم  
 بقلم قدرت ثبت گشته که آنک بحواله ما آینه آ

وینبیت

وینبیت و عده از کتابین است که گفته اند طلب  
 الدلیل عند حصول المدلول قبح و الاشتغال بالعلم  
 بعد الوصول الی المعلوم مذموم فلایا اهل الارض  
 هذا حق باری بر کس فی بریه الروح و بیشتر که کس  
 الله و یونیکه بالامر الذی کان عن حق القدر فی  
 العراق تحت حجبات التور بالستر مشهود ای دوست  
 اگر قدری در سهوات معانی فرقان طیران فرمائی و در  
 ارض معرفت الهی که در او مبسوط گشته نقرح نمائی  
 بسیار از ابواب علوم بر وجه انجذاب مفتوح شود  
 و خواهد یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم  
 این عباد را منع مینمایند و در در شاخی بحر از لایه  
 بعضیها در ظهور نقطه فرقان هم مردم از عصر را منع نمود  
 از افرایان شمس و ذعان با و وهم چنین بر اسرار  
 رجعت و بعثت مطلع شوی و با علی عرف یقین  
 و اطمینان مقرر باین از جمله بنده روزی جمع از مجلس  
 ان مجال همثال و محرومان از کعبه لا یزال از روی  
 عرض نمودند ان الله عمده لاینا ان لا تؤمن لرسول  
 حق یا قتنا بقربان تا کماله التا که مضمون از این است  
 که پروردگار عید کرده است بلکه ایمان نیاید

رسول مکرانکه مجزه هابیل و قابیل را ظاهر و قبا  
 یعنی قربانی کند و انقی از آسمان بیاید و او را <sup>باید</sup>  
 چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور  
 آنحضرت در جواب فرمودند خدا جانکه رسل من قتل  
 بالبینات و بالذی قلم فلم قلم قلمو هم ان کتم ضما  
 که ترجمه این است که آنحضرت فرمودند ما مدسوی  
 شما پیش از من رسوهای پروردگار با بینات ظاهر  
 و با بینه شما میطلبید پس چرا گشتید ان رسل پروردگار  
 اگر گشتید از است کویان حال انصاف دهید  
 ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده اند که  
 در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال  
 بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا ان حویر  
 صدق نسبت قتل هابیل و انبیای دیگر را بعباد  
 زمان خود فرمودند چاره نداری یا اینکه بخود یا  
 نسبت کذب و با کلام لغو با آنحضرت بدی با کوی  
 ان استغیا همان استغیا بودند که در عصر <sup>نبوت</sup>  
 و مرسلین معارضه می نمودند آنکه بالاخره همه را <sup>شهادت</sup>  
 نمودند و دست در این میان نغز فرمائید تا ان <sup>خود</sup>  
 از مصر رخن بوزد و جان را از میان خوش خانان <sup>بند</sup>

عرفان

عرفان و ساندان بود که مردم غافل چون معانی این  
 بیانات نالعه کامله را درک نمی نمودند و جواب  
 بجان خود مطابق سوال نمی یافتند لهذا نسبت عدم  
 علم و جنون بان جواهر علم و عقل میدادند و همین  
 در ایندیکه میفرمایند نحر صابا اهل زمان و کافر <sup>قبل</sup>  
 یستفقون علی الذین کفروا فلما خابهم ما عرفوا <sup>الفرا</sup>  
 به فلعنه الله علی الکافرین میفرمایند این گروه  
 که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب  
 فتح می نمودند برای نصرت امر الله پس چون آمدن <sup>ایشان</sup>  
 ان کسیکه شناخته بودند کافر شدند با و پس لعنت  
 خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از این چنین  
 مستفاد میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردم <sup>دند</sup>  
 که در عهد انبیای قبل برای ترویج ان شریعت و بیان  
 امر الله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد <sup>عیسو</sup>  
 و موسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه <sup>ان</sup>  
 کسوزا که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب <sup>تور</sup>  
 و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا ان حضرت  
 میفرمایند چون آمدن <sup>ایشان</sup> ان کسیکه او را شناخته  
 بودند که عیسی باشد یا موسی با و کافر شدند و حال



آنکه آنحضرت نظر بظاهر موسوم با اسم دیگر بود بلکه بختر  
 باشد و از مدینه دیگر ظاهر شد فلذا و طبعان دیگر  
 و شرع دیگر آمدند مع ذلك چگونه حکم آیه قاتلین  
 و ادراک میکرد حال حکم رجوع را ادراک فرما که بجه  
 صریح در خود فرقان نازل شد و احدی تا اليوم  
 ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید اگر میفرمائید  
 که آنحضرت رجعت اندیای قبل بود چنانچه از  
 مستفاد میشود و هم چنین اصحاب او هم رجعت صحابا  
 قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکور هم رجعت  
 عناد قبل واضح و واضح است و اگر انکار کنند خبر  
 حکم کتاب که محبت اکبر است قاتلین اند پس همین  
 حکم رجوع و رجعت و حشر را ایام ظهور و مظاهر هو  
 ادراک نماید رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صفا  
 منیر بعین داس ملاحظه فرمائی و عناد صافی  
 و نفس ظلماتی در باب دعوت علم و حمان پاک و منزه  
 نمائی که مشایخ نبوت یزدانی و هدایت حکان و غیر  
 نوزانی بسبیل صحیح هدایت را از نشام ضلالت بخت  
 دهی و فرقی گذاری و دیگر معلوم انتخاب بوده که  
 حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم حد  
 و امر

و امر

و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیاء عرش باقی از  
 تمام مشیت الهی نازل میگردد و جمیع برادر مرزبان  
 قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را از  
 چه جمیع از کاس محبت الهی مشروبند و از انوار شجره  
 توحید مرزوق و این مظاهر هر چه داد و مقام مقربان  
 یکی مقام صرف تجرد و جوهر تقریب و در این مقام  
 اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی با  
 نیست چنانچه میفرمائید که تفرق بین احد من ربه  
 زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمائید  
 مگویند فیض و فضل نامتناهی نبیارت میدهند و کل  
 تجلج نبوت فائز و زرد آء مکرمت مقرر نیست کقطه  
 فرقان میفرمایند لما التبین فانا و هم خیر صفرنا  
 من دم اولی و نوح و موسی و عیسی و همین صفت  
 طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که  
 بتوحیدان موافق تخریب است از نظاری بیانات از  
 و حازن نشانی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته  
 و این طلعات واقع حکم و مطالع امرند و موقدان  
 از حجابات کثرت و عوارضات تعدد است این است  
 که میفرمایند و ما امرنا الا واحد و چون امر واحد

البته مظاهر امر هم واحدند و هم چنین ائمه دین و  
 سرحدات یقین فرمودند اولنا محمد و آخرنا محمد  
 و اوسطنا محمد باری معلوم و محقق انتخاب بوده  
 که جمیع انبیاء هیاکل امر الله هستند که در قیامت  
 ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی هر یک  
 در یک رضوان مآکن بینی و در یک هوا طائر و در  
 یک ساطع الس و در یک کلام ناطق و در یک امر امر  
 اتحاد ان جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدوم  
 پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع  
 کل انبیاء هستم صادق و هم چنین ثابت است در  
 ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل رجوع <sup>انبیاء</sup>  
 موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا  
 ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از آن است که  
 تبدیل و برهان محتاج شود مثلا ملاحظه فرمائید  
 از جمله انبیاء نوح بود که چون معجوت نبوت شد  
 و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسیکه با او مؤمن و با  
 او مدعن شد او فی الحقیقه حیوة جدید مستوف  
 شد و در حق او صادق میامد حیوة بدیع و در  
 جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و از غان بظهور

نفس

نفس و کمال علائق را با موال و اسباب منعلقه مبد  
 از قبیل ذن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال آن <sup>نشسته</sup>  
 بقسمیکه اوقات لیل و نهار از مصرف برآید خوار  
 و اسباب بعیش داشته و همّت در تحصیل اشیا  
 فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قلد از ورق  
 در لجه ایمان بحدودات اباء و احباب و اتباع ادب  
 مشایخ ایشان چنان واضح و محکم بود که اگر حکم بقصد  
 او میشد کاهست رضامیداد و راضی بر اینیکه  
 از امور تقلیدی که در میان قوم بود تغییر مینماید  
 چنانچه هر قوم نداء انا وحدنا ابا سنا علی آتیه و انا  
علی آتیه بقصد و ن برآوردند و همین گروه با همه  
 این حجات محدود و محدودات مذکور بجز  
 اینکه صهنای ایمان و از کاس ایقان از ایادی  
 مظاهر سبحان مینوشیدند بالمره تقلید میشدند  
 بقسمیکه از ذن و فرزند و اموال و ائفال و خان و  
 ایمان بلکه از کل ماسوی میکرد شدند و بقی غلبا  
 شوق الهی و حدیثات ذوق صمدان ایشانرا اخذ  
 مینمودند که دنیا و آنچه در او هست بپرگار مینداشته  
 حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود و همچنین در <sup>حظه</sup>

شد که این نفوس قبل از فوز بعنایت مبلع حلال  
 الهی خان خود را بصدر رحیمه و تدبیر از موارد هلاک  
 حفظ می نمودند بقسمیکه از خاری احتراز می جستند و از  
 رو باهی و التماس فرار می نمودند و بعد از شرف نفوس  
 کبری و عنایت عظمی صدره از خان را یکبار انفا  
 می فرمودند بلکه نفوس معتدستان از قفس تن بیرون  
 و یکنفر از این جنود در مقابل کوهی مقابله می نمودند  
 مع ذلک چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس  
 قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات بشر  
 و معانی هوای جسمانی است از ایشان ظاهر شود  
 باری اینمطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیلی  
 الهی محال است این قسم آثار و افعال که بهیچ وجه نسبت  
 با آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در  
 عرصه کون وجود اینچنانچه اضطرار ایشان باطنیان  
 بتبدیل می شد و ظن یقین تغییر می یافت و خوف  
 بجزئتمبادل می گشت اینست نشان اکبر الهی که در طبع  
 عباد را تقلیب می فرماید مثلاً در ماده نظامی محله  
 فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ  
 بماند و مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی میرسد اگر چه

خود خام را ذهب میدانند که بواسطه غلبه بیوست  
 مرخص شده و بمقام خود نرسید باری بر هر حالت  
 اکسیر که ماده نظامی را درانی بمقر ذهبی میرساند  
 و منازل هفتاد ساله را بانی طی نماید یا ان ذهب را  
 بعد می توان گفت که خام است و با بعالم ذهبی رسید  
 و حال آنکه محال در میان است و صفات ذهبی را در نظام  
 معین و واضح می نماید چنان این نفوس هرگز اکسیر  
 در این عالم قرآنی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند  
 و بعد می از مکان محدود به بلا مکان الهیه و اصل  
 جمعی باید تا با این اکسیر فائز شوی که در میان مغرب  
 جمل را بمشرق علم رسانند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح  
 نوزانی فائز گردانند و بعید صحرائی طری را بچشمه قرب  
 و یقین دلالت کند و هینا کل فانیه را بوضوای  
 مشرف و فایده حال اگر در حق این ذهب حکم خایسته  
 صادق میاید در حق این عباد هم حکم عباد قبل از فوز  
 با ایمان صادق و محقق است ای مراد را از این بیانات  
 نشانیه کافیه و افیه اسرار خلق جدید و رجوع و  
 بیخواب و نقاب ظاهر و هوید است انشاء الله بتامین  
 غیبیه نظام مکنه را از جرم و جان دور کنی و بخلع حلال

باقیه مقرر کردی اینست که در هر ظهور بعد انقضای  
 سبقت یافتند ایمان از کل من علی الارض و شریعت  
 زلال معرفت از جمال حدیث نوشیدند و با علو  
 معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند  
 حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل با بنیرت با نرسند  
 بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماء و رسماً و فعلاً  
 و قولاً و امر از مرتبه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد  
 بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخه از  
 در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر  
 کل ظاهر شود اطلاق کل بر او میشود دیگر در اینمقا  
 نظر مجردات شاخه و هیئت از نسبت بلکه نظر بر  
 راسخه و عطری است که در هر دو ظاهر است پس نظراً  
 از حدودات ظاهر و ظاهر و منزه کن تا هر دو یک  
 و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نما  
 و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملای  
 فربانی قدری تفکر در اصحاب عجم نقطه فرقان نما  
 که چگونه از جمیع جنات بشریه و مشیتیان نفسی  
 و دنیسی انحضرت پاک و مقدس و منقطع گشتند  
 از همه اهل ارض بشری لفا که عین لقاء الله بود

شدند

شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیدند  
 که در مقابلان مظهر ذوالجلال چگونه جان نثار میفرمودند  
 و حال همان ثبوت و در سوخ و انقطاع و بعینه ملای  
 و فریاد و اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملای  
 فرموده اند که چگونه این اصحاب از بدایع خود روش  
 علم انقطاع بر رفوف امتناع برافراشتند باری انوار  
 از یک صبح ظاهر شدند و این ائمه از یکسره روئیدند  
 فی الحقیقه در ملکوت و تغیری مشهودند کل  
 من فضل الله یؤتی من یشاء من خلقه انشاء الله  
 ارض نفی اخر از جویم و بجز اثبات در ائمه ناعوم  
 و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تخریل طی را  
 بصری که مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده  
 کنیم و با علی افق و تریب و قدر حضرت معانی بر روز  
 نمایم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر  
 طلعتی میاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر او  
 اول لا اول هر ایست صد طلعت اول بر طلعت  
 زیرا که طلعت اخر لا اخر قیام نمود همان امر که طلعت اول  
 لا اول بران قیام نمود اینست که نقطه بیان در  
 ما سواه فراه قیوم احدیه را بشمر مثال زنده اند

که اگر از اول لا اول الاخر لا اخر طوع نماید همان بهر است  
 که طالع میشود حال اگر گفته شود این شمس همان  
 اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع شمس  
 ایضا صحیح است و همچنین از این بیان صادق میاید  
 ختمیت بر طلعت بد و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم  
 بران قیام می نماید بعینه همان است که حال بد بر  
 قیام فرمود و این مطلب با اینکه چه قدر واضح است  
 شاربان صحنای علم و ابطان مع ذلک چه مقدار  
 از نفوس که بسبب عدم بلوغ باین مطلب بدگرا<sup>تنبیه</sup>ند  
 محبت شد از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع شده  
 با اینکه خود آنحضرت فرمود اما النبیین فانوا  
 فرمودند من ادم و نوح و موسی و عیسی و آنچه ذکر شد  
 مع ذلک تفکر نماید بعد از آنکه بر بحال از لیا  
 میاید با اینکه فرمودند من ادم اول همین قسم صادق میاید  
 که بفرمائید من ادم اخر و هم چنانکه بدی انبیاء که اد  
 باشد بخود نسبت دادند همین قسم قیام بان  
 جمال الهی نسبت نمیشود و این بسی واضح است که  
 بعد از آنکه بدی النبیین بر آنحضرت صادق  
 همان قسم ختم النبیین صادق میاید و باین مطلب جمیع  
 اهل

ارض

ارض در این ظهور مختص نباشد چنانچه اکثری همین  
 تمسک بسته از صاحب قول معترضند اند و نمیدانند  
 این قوم از اولیت و آخریت حق جل ذکره چاره اندیشی  
 اگر معصود از اولیت و آخریت اولیت و آخریت  
 هموز که اسباب ملکی بلخرز رسیده پس چگونه آخرت بر  
 ذات احدیت صادق میاید بلکه در این رتبه اولیت بر  
 آخرت و آخرت بر اولیت باشد طریقی همان قبلی  
 اول لا اول صدق آخرت بران مرتبه غیبی و در میان  
 همان قسم هم بر مظاهر او صادق میاید و چنانکه  
 صادق است همان حین اسم آخرت صادق و در حینیکه  
 سر بریدیت جالسند همان حین بر عرش ختمت تا که  
 بصرف عیادت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیت  
 آخرت و ظاهریت و باصنیت و بدیثیت و ختمیت  
 مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند و اگر در  
 قدس مکان لله و لم یکن معه من غیر طائر شوی جمیع  
 امثال و ادران ساحت معدوم صرف و مفقود  
 بیفوق دیگر هیچ با این حجابات و اشارات و کلمات  
 نشوی چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل  
 بدلیل سبیل بخوبی و طیر قدس و امانت غیبی

نتواند حال قول حضرت امیر ادراک نماید که فرمود کشف  
 سبحات الجلال من غیر نشانه و از جمله سبحات مجلله  
 علمای عصر و فقههای زمان ظهورند که جمیع نظر بعد  
 ادراک و اشتغال و محبت و ریاضت ظاهر تسلیم امر الله  
 نمینمایند بلکه کوشش نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بلکه  
 بجعلون اصابعهم فی اذانهم و عباد هم چون ایشانرا  
 من دون الله و لی خود اخذ نموده اند منتظر رد و قبول  
 ان خیمهای مستند هستند زیر از خود نصیب هیچ  
 و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میان خود و  
 با اینکه هم دنیا و اصغیا و اولیا من عند الله از خود  
 که بحیثیم و کوشش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع  
 معنی بصر انبیاء نکشته تابع علمای خود بوده و  
 خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که غاری از  
 لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین  
 جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاضت  
 ظاهر و لباس مضعه لطیفه نفهمیدند و خود  
 از باطل ادراک نموده اند و قوامثال بوادراک  
 نموده اند و نهایت تعجب مینمایند از چنین قولی  
 اینکه ام سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اکثر است و لباس

سبب

سبب و علت علم صدق باشد البته امر سابقه  
 اولی و اسبقند و با اینکه این فقره هم معلوم و روشن  
 که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عهد  
 مردم را از تسبیح حق منع مینمودند چنانچه در جمیع  
 و صحف بناموی مذکور و مسطور است و احدی  
 از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار  
 ورد و سبب علما گشت قائلیم الله بما فعلوا من قبل  
 و من بعد کا تو بفعلون حال کدام سبحات جلال  
 اعظم از این هیاکل ضلال است و الله کشفان عظم  
 امور است و خرقش اگر فعل و فقتنا الله و یا کعب  
 معشر الروح لعل انتم بذلك فی ذن الاستغاثه  
 و من لقاء الله فی یامه لا یحجبون و هم چنین ذکر  
 النبیین و امثال او از سبحات مجلله است که کشف  
 اعظم امور است نزد این هیچ رطاع و جمیع باطن حجاب است  
 و سبحات مجلله عظیمه محبت مانده اند یا نغمه طهریه  
 نشنیدند که عنین فایده فاضله نکاح نمودم که هم  
 بنت محمد بن عبد الله خاتم النبیین بود و نظر اولی  
 که چه قدر از امر ارد و سرادق علم الهی مستور است و  
 مقدار جواهر علم او در خزان عصمت مکنون است

ثانی که صنع او را بدایت و ضایق نبوده و نخواهد بود  
 و فضای قضای او اعظم از آن است که بدیان بخند  
 شود و یا طیر افند او را طی نماید و تقدیرت قدرتی  
 او کبر از آن است که با دراک نفسی منتهی شود خلوا  
 از اول لا اول بوده و آخری او را خذ کرده و مظاهر  
 جمال او انضایه لا ضایه خواهد بود و ابتدای او را  
 ندیده حال در همین میان ملا حظت و فنا که چگونه  
 حکم آن بر جمیع این طغایب صدق می نماید و همین  
 نغمه جمال ازلی حسین بن علی را در آن نمائند بلسان  
 میفرمایند که مضمون آن این است بودم بالفراغ  
 که فاصله هر دم با دم بعد خمسین الف سنه بود  
 و با هر یک و لایت پدیدم را عرض نمودم و تفصیله  
 ذکر میفرمایند تا آنکه میفرمایند الف مرتبه سجاده نمودم  
 در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه مثل غزه خیر بود  
 که پدیدم با گفتار محاربه و مجادله نمود حال سر از ختم و  
 رجوع و لا اولت و لا آخرت صنع همه را از این دور و  
 ادراک فرمایند با روی ای حبیب من مقدس است نغمه که  
 که با مستماع و عقول فاسوت محدود شود عمل وجود  
 تواند بر عرصه معبود قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه

از عدم

از عدم ادراک این بیانات معضله را افکار نمایند  
 و امثال این حادث را نفی کنند بلای عرف ذلک الا  
 اول و الا لایاب قل هو الحکم الذی لیر له ختم فی الامواج و  
 مدیه له فی الاخرع اذ ایا ملام الارض فی ظهورات الید  
 تجلیات الختم تشهدون بسیار نخب است که این  
 قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان  
 متمسک بایه منتره در فرقان و حادثات اولی الانقیاب  
 میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است باز  
 اعراض می نمایند قل او منون بعض الکتاب و تکفرون  
 بعض ما لکم کیف تخلون فالاشعرون مثل انکه  
 در کتاب حسین رب العالمین بعد از ذکر ختمت فی  
 تعالی و لکنه رسول الله و خاتم النبیین جمیع نام را  
 ببقای خود وعده فرموده چنانچه آیات مدیه ببقای  
 ان ملک بقادر کتاب مدکور است و بعضی از  
 ذکر شده و خدای واحد مشاهده مقال است که هیچ  
 امری اعظم از لقا و اصرح از او در فرقان ذکر نیست  
 فهتبت ان فاذبه فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما  
 انتم تشهدون و مع ذلك حکم اول الامر ثانی مع  
 کشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام مضمون است

در کتاب و قیامت مبداء تل واضح ثابت و محقق  
 که مقصود قیام مظهر اوست و امر او هم چنین از  
 نقالقای جمال اوست در هر یک ظهور اولاد آنند  
 الابصار و هویدرک الانصار و جامع از مطالبین  
 و بیانات واضحی من حیث لا یشرک فیهم تمسک حبه  
 و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محض <sup>ان</sup>  
 و لوقا خدا لله الناس بها کسوا ما ترک علی مظهر <sup>ان</sup>  
 و لکن تو حرم الی اجل صافی و از هر ان مرآت <sup>ان</sup>  
 اگر این قوم بقطره از چشمه لطف بعلق مایه است و حکم  
 مایه برید مشرب همیشه ندهیچ امیکونه اعتراضات غیر  
 مرضیه بر محل امر نمینمودند امر و قول و فعل در قبضه  
 قدرت اوست کل شیئی فی قبضه قدرتک اسیر <sup>ان</sup>  
 ان ذلک علیک تسهیل کسیر فاعل است انچه از او  
 نماید و عامل است انچه میل و نماید من قال له و <sup>ان</sup>  
 کفر و اگر این عباد قدری بشعور بیایند از انچه <sup>ان</sup>  
 شده اند هلاک میشوند و بدستهای خود خود  
 بنار که مقرر و مرجع ایشان است راجع مینمایند  
 نشنیدند که میفرمایند لا یستل عم فی فعل و این  
 بیانات چگونه میتوان حسارت نمود و بر خار و قیل

مشغول

مشغول شد سبحان الله حمل و فاد انی عباد لیسر حدیث  
 رسید که بعلم و اراده خود مقربانند از علم و اراده  
 حق جل و عزت محرز گشته اند حال انصاف و هدایت  
 این عباد موقن با عن کلمات در تیه و مشارک <sup>ان</sup>  
 شوند و حق را بفعل مایه است بدانند دیگر چگونه <sup>ان</sup>  
 مرزقات تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه  
 انچه بفرمایند بجان اقرار نمایند و مدعی شوند <sup>ان</sup>  
 عباد که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه <sup>ان</sup>  
 نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم مینمود و  
 توخر ذلک الی صیقات یوم معلوم باری هر از <sup>ان</sup>  
 هشتاد سنه از نظر و نقطه فرقان گذشت و جمیع <sup>ان</sup>  
 هیچ رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند <sup>ان</sup>  
 بحرفی از مقصود فایز نشدند و خود قرابت <sup>ان</sup>  
 بعضی اوقات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر <sup>ان</sup>  
 عز صدقیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده اند <sup>ان</sup>  
 مدت اینقدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت <sup>ان</sup>  
 و قرابت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و باوع <sup>ان</sup>  
 بمخارج اسرار اوست و الا تلاوت در معرفت <sup>ان</sup>  
 فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر



بحر معانی حاضر بود و ذکر می از علاقه قیامت و حشر  
و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار می نمود که خاستا  
خلایق در نظر بدیع چگونه شد که احدی اطلاع  
نیافته بعد قدری انصوح علمیه و شئون حکمتیه  
بگذرد و آنرا و فهم سامع القاشد و بعد ذکر شد که  
این قدرت مکرر و موت مرقن بنموده و امیدوار که را که  
میفرماید میومئذ لا یسئل عن ذنبه انزل الایمان را  
ندیده امید و مقصود ملتفت نشد امید که معنی سؤال  
چنان نیست که ادراک نموده امید بلکه سؤال بلسان  
و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلل بر این است  
و بعد میفرماید تعرف الیهمون بیایم فیوخذوا  
و لا قد ام ایست که از وجه حساب خلایق کشیده میشود  
و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم  
مشهور است که بیایم اهل ضلالت از احضار هدایت  
معلوم و واضحند و اگر این عباده خالصان الله و طلبا  
لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع اینها را که  
میطلبند البته ادراک مینمایند بقسمیه که جمیع امور  
واقع در این ظهور از کلی و جزئی در آیات او ظاهر میشود  
ادراک مینمایند حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را

از اوطان

از اوطان و اعراض و اغماض ملت و دولت را و سلوک  
و استقرار مظهر کتبه در ارض معلوم محض و لکن  
لا یعرف ذلك الا اولو الالباب اتم القول عما نزل  
علی محمد من قبل الیون ختامه السک الذی هدی  
الناس الی رضوان قدس منیر قال وقوله الحق والله  
مدعو الی دار السلام و هدی من یتاء الی صراط استقیم  
لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیم هم با کافوا یعلمون  
لیسبق هذا الفصل علی العالمین و الحمد لله رب العالمین  
میافزاد هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و  
ادانی از این میانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب  
و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیان دیگر  
مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس مشیون  
بجد که این حمامه نزل الی را غیر این نعمات لغزها  
و جز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدس است  
از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی  
همه وقت گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر  
روحانی قدم ظهور بعرصه قدم کند از بند و میان  
امر الابدان زنده و منامن قدره الایحواله و قوته و بیان  
اله الایهوله الخالق و الامر و کل با مره منطقون و

اسرار الروح یکگون از قبل و مقام از برای شهور  
 مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم بگو مقام توحید  
 و رتبه تفرید چنانچه از قبل ذکر شد لا تفرق بین احد  
 منهم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه  
 حد و ذات بشریه است در این مقام هر کدام را یکی  
 معین و امری مقرب و ظهوری معتد و وحد و وصی  
 مخصوص است چنانچه هر کدام با نامی موسوم و بوصف  
 موصوف و بامری بدیع و بشری جدید مامور و جنا  
 میفرمایند تلك المرسل فضلنا بعضهم على بعضهم  
من كما نزلناهم و رزق بعضهم درجات و اتينا عيسى بره  
البنات و اتينا ناه بروح القدس نظر باختلاف این  
درجات و مقامات است که بیانات کلمات مختلفه از این  
بنا بر علوم سبحانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه  
عارضین معضلات مسائل الهیه جمع در حکم یک کلمه  
مذکور است چون اکثر نام اطلاق بر مقامات مذکور  
نیافته اند اینست که در کلمات مختلفه از هیا کل  
مضطرب و متزلزل میشود باری معلوم بوده و هو  
بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافی تقاربا  
اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق و یوحی

و الوهیت

و الوهیت واحدیت صرفه و هویت بجه بران جوهر  
 وجود شده و میشود بر آنکه جمیع بر عرش ظهور الله کنا  
 و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهور  
 ظاهر و جمال الله از جمالشان با هر چنانچه نعمات توق  
 از این هیا کل احدیه ظاهر شد و در مقام تازی که مقا  
 تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه  
 عبودیت صرف و فقرت و فنا ی بات از ایشان  
 ظاهر است چنانچه میفرمایند انی عبد الله و ما انا  
تشر و مثلکم و از این بیانات محققه مثبتة ادراک فما  
مسائل مسؤل خود را که سوال نموده بودی تا درین المرسل  
شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصغیان منزل  
و اگر شنیده شود از مظاهر جامعہ انی انا الله حق است  
دیی در این نسبت چنانچه مکررات مبرهن شد که نظیر و  
و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در  
ظاهر اینست که میفرمایند و طار میت از میت و لکن  
الله رمی و هم چنین ان الذین یبایعونک انما یبایعون  
الله و اگر بخواه انی رسول الله و ارنان نیز صحیح  
و شلو دران من جناسه میفرمایند ما کان محمدا با احد  
من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند

از نردان سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمع ندی  
 انا خاتم النبیین بر ارندان هم حق است و بشی بر ارندی  
 و بسپله نه زیر که جمیع حکم بکذات و بکنفس و بیک روح  
 و بیک جسد و بیک ارد و بیک مظهر و بدیته حقیقت  
 و اولیت و اخوت و ظاهریت و باطنیت آن روح  
 الازواج حقیقی و سادج التواذج از لیسند و هم چنین اگر  
 بفرمایند سخن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است  
 بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند که اخذ  
 یاری آن نه که بان بخواد عبودیت در امکان ظاهر شود  
 اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در خارج  
 قدر صمدی و استیلاغ معارج معانی سلطان حقیقی  
 از کار ربوبیه و الوهیه از ایشان ظاهر شد اگر درست  
 ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیست و فساد خود  
 مشاهده نموده اند در مقابل حق مطلق و بقای حق  
 که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را  
 در آن ساحت شکر شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در حقیقت  
 دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان <sup>خطا</sup> بر  
 چه حای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان  
 ذکر خابان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید

و با کوشش

و با کوشش غیر نغمه او شنود و یا رجل بجزیر سبیل او مشوقا  
 در این زمان نسمة الله و زیاده روح الله احاطه نمود  
 قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطع کشته باری  
 نظر با این مقام ذکر ربوبیت و اعمال خلت از ایشان ظاهر  
 شده و در مقام رسالت آنها در رسالت فرمودند  
 هم چنین در هر مقام با اقتضای آن ذکر می فرمودند  
 همه را نسبت بخود داده اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم  
 ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند  
 ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت  
 و ولایت و امامت و عبودیت هم حق است و <sup>شبهه</sup>  
 در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات که استدل  
 شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال ظاهر غیبیه و <sup>مطابق</sup>  
 قدسیه احدی را اضطراب و ترس از دست ندهد  
 در کلمات شמוש حقیقت باید تفکر نمود و اگر در آن  
 نشد باید از واقفین مخازن علم سوال شود تا بیان  
 و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه  
 تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نمایند  
 و اعتراض کنند چنانچه ایوم علما و فقهائے عصر  
 بر مسند علم و فضل نشسته اند و محار و علم نام گذاشته

و ظلم را عدل نامیده اند اگر محجولات خاطر خود را از  
 شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فرمود  
 و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده اند نشوند البته محو  
 علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمان  
 این واقع شده است امیکه مذکور شد در رساله رسول  
 که از سید وجود نمودند و آنحضرت با الهی جواب دادند  
 که هو مو اقیلت للنا س بعد از استماع نفعی علم از آن حضرت  
 نمودند و هم چنین در آیه روح که میفرماید و <sup>سئل</sup>  
 عن الروح قال الروح من امر ربي و چون این جواب  
 شد کفر زیاد و او را بر آوردند که جاهل که نمیدانند که  
 روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الو  
 چون علمای عصر با اسم آنحضرت مقررند و بای خود را هم  
 مدعی ندیدند اندک تقلید احکمش را قبول دارند چنانچه  
 انضات نامند و الیوم در جواب امثال این مسأله  
 چنین جواب بشوند البته رد نمایند و اعتراض کنند  
 سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند باینکه از هر  
 وجود مقدسند از کل این علومهای محجوله و منزه  
 از جمیع این کلمات محدود و متغایرند از ادراک هر  
 مدرک کل این علوم نزد آن علم که بصیرت است و جمیع

ادراکات

ادراکات افلک محض بلکه هر چه از آن معادن حکمت الهی  
 و مخازن علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است و علم  
 نقطه کثرها الخاهلون دلیل بر آن و العلم نور و نور  
 الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان ناری چون  
 معنی علم را ادراک نموده اند و افکار محجوله خود را  
 که ناشی از مظاهر جهل است اسم آن را علم گذاشته  
 منبع علوم وارد آورده اند آنچه دیدید و شنیدید  
 مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم و فضل است  
 خود را از سناد دیدم شمرده و جمیع علمای دانشمندان  
 رد و سب نموده چنانچه در هر جای از کتاب او تلو حکای  
 و تصریحاً مشهور است و این بند چون ذکر او بسیار  
 شنیده بودم ازاده نمودم که از رساله او قدری <sup>حظه</sup>  
 نمایم هر چند این بند اقبال بلا حظه کلمات غیرند  
 و مدارم و لکن چون جمیع احوال ایشان سؤال نمود  
 و مستغنی شده بودند لهذا لازم گشت که قدری  
 در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از  
 و بصیرت داده شود ناری کتب عربیه او بدست مفتیان  
 تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان <sup>مستغنی</sup>  
 با بر تاد العوام است در این بلد یافت میشود اگر جزا

اسم دانشه کبر و عز و است تمام شد که مردم را عوام و خود را  
 عالم فرض نموده و جمیع مراتب اوقی الحقیقه از همین اسم  
 معلوم و مبهرن شد که در سبیل نفس و هو و سائل کند  
 و در تیه حمل و عویس آن کو یا حدیث صفت و در اثر او  
 نموده اند که میفرماید العلم تمام العلوم و القدر <sup>کبر</sup> <sup>کبر</sup>  
 تمام الخلق با وجود این کتاب را طلب نموده چند روز  
 معدوم فرزند بنده بود و کویا و مرتبه در او ملاحظه  
 از قضا مرتبه ثان جانبی بدست آمد که حکایت معراج  
 سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بیت علم  
 او از بند شرط معرفت معراج نوشته آمد و همچو مستفاد  
 شد که اگر نفس او این علوم را درست ادراک ننموده  
 باشد معرفت این امر عالی متعالی فاخر نکرده و از جمله  
 علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نکرده  
 و ادراک این علوم فانیه مردود در شرط ادراک علوم  
 باقیه قدسیه شمرده سبحانه الله با این ادراک <sup>صاحب</sup>  
 و همینها که هبیا کل علم نامتناهی الهی وارد آورده فغم  
 مانال مهمم داری کشانیر که حق کرد امین مخزن  
 هفت طبق و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صفا  
 علوم و عقول ملققت این مزخر فام نشد با اینکه بر

صاحب

صاحب بصیرت واضح و هویدا است که اینگونه علوم با  
 لم نزل مردود حق بوده و هست و چگونه علوم میگردند  
 نزد علمای حقیقی ادراک ان بشرط ادراک معراج  
 میشود با اینکه صاحب معراج حقیقی از این علوم محروم  
 مجوبه حمل نفرموده و قلب عزیز سید لولاک از جمیع  
 این اشارات مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید  
 جمله در کات بر خضای لیل حق سوار باد بران جوز خلد  
 والله هر کس بخواد سر معراج را ادراک نماید و یا قطر  
 از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم فرزند او باشد یعنی  
 مراتب قلب او از نفوس این علوم غبار گرفته باشد  
 البته نباید پاک و منزه نماید تا سر این امر در مراتب قلب  
 او تجلی نماید و ایوم متعینان بحر علوم صمدان و مساکنا  
 فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم محروم میگرداند  
 و صد و منیر نشان بحمد الله منزه از این اشارات  
 و معتدس از این عجیبات حجاب اکبر را که میفرماید العلم  
 حجاب اکبر بنا بر محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر فرا  
 و با این افتخار میهایم که الحمد لله سجات جلال را بنا  
 جمال محبوب در دیدیم و خر مقصود در قلب و دل جا  
 ندایم نه علمی جز علم با و ما تمسک و نه معلومی جز تجلی انوار

متشت باری بسیار منجیب مردم در این بیانات نذر  
 مکر اینکه میخواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد  
 ایشان است با وجود اینکه قسم بخوانی از زبان علم  
 الهی نشنید و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیاب  
 بلکه اگر معوق علم گفته شود البته مضطرب بشود و حجب  
 وجود او مندرک گردد با وجود این اقوال بخفیه بی معنی  
 چه دعویهای زیاده از حد نموده فسخان الله چه قدر  
 منجم از مردمی که باور و دید آمد و نافع چیز شکر گشته  
 بتربیت قناعت نموده و اقبال حسنه اند و از زینت آرزو  
 معزز گشته اند و از نعمه طبل و جمال کل بنعیب  
 زاع و جمال کلاغ قناعت نموده اند و در یکسر چه  
 چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب که  
 فی الحقیقه حیف است که قلم بجز بزرگان مطالب  
 مشغول بشود و یا اوقات مصروف بان کردند و لیکن  
 اگر محکم یافت میشود حق از باطل و نور از ظلمت شهر  
 از ظل معلوم میآید از جمله علوم سیه این مردم  
 بان شد صنعت کیمیا است بسیار طاله که سلطان  
 و یا نفسیه معتقد باشند ظهور این علم از عالم  
 لغام بشود و از قول بفعل از ایشان طلب نمایند و این

بی علم فانی راهم که دعوی اینگونه علوم نموده و بلکه کن  
 این علوم و فقدان آن را علت علم و جهل نمیدانم با آن  
 مردم در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم  
 شود ولیکن چه فائده از ناس این زمان جز زخم سنا  
 ندیدیم ام و غیریم قائل چیزی بخشیدیم هنوز اثر حد  
 بر کردن باقی است و هنوز علامت جفا از تمام بد نظار  
 و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان اود و کتاب ذکر  
 نشد از او امری ذکر شد اینست که میفرماید از صحیح  
 الترقوم طعام الاقیم و بعد بیانات دیگر میفرماید تا  
 اینکه منتهی میشود باین ذکر ذوق ائمت العزیز الکبری  
 ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف اود در کتاب  
 محکم مذکور شد و این شخص هم خود را در کتاب خود از  
 باب خفض جناح عبد الله ذکر نموده است فی الکتاب  
 بین الانعام و کره فی الاسم تفکر در این معنی که نموده تا  
 معوق و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین درست  
 لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد اند  
 و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسیار جهل  
 بسته اند و از شمس معانی که در معانی الاثر الا الهی  
 معزز گشته اند و کان لم یکن انکاشته اند با رعایت

من لسانی علم ربانی جز از معدن الهی نیست نیاید و در  
 ریحان معنوی جز از کله در حقیقی است تمام نشود و در  
 کله نای علوم احدیه خراز مدینه قلوب صافیه نور  
 والسبله الصبیح خرج نباته باذن ربه والذی حیث  
 لا یخرج الا فلدا و چون مقوم کشت که تغنیات قد  
 هویه را احدی ادراک ننماید الا اهل سطره ابرو نفس  
 لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات  
 اشارات مطالع قدسیه را بر صاحبان افتد منیره  
 و خاملان امر احدیه عرضه دارد تا بتاییدت ربکا  
 و افاضات الهی حل مسائل نشود نه بتاییدت علوا  
 اکتسابی فاسئلوا اهل الذکر ان ینکم لا تعلمون و لیکن  
 ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود که قدم خلیف  
 سلوک در مسیله معرفت سلطان قدم گذارد باید در ریبه  
 امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی امر و غیب الهی است  
 جمیع غیارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهیر  
 شیطانی پاک و منزه و نماید و صد در که سر و رو  
 و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف  
 و هم چنین دل را از علائق اب و کل عیون جمیع نفوس  
 شبحیه و صور طلبیه مقدر کر داند بقسمیکه آقا

حبت و بغض در قلب نمایند که مبادا رحمت او را بجهت  
 بیدلیل میل دهد و با بغض او را از حق منع نماید  
 چنانچه الیوم اکثری با من دو وجه از وجهه باقی و در قر  
 معانی باز مانده اند و بی نشان در صورهای صلابت  
 و نسیان میچرخند و باید در کل چنین توکل بخواهد  
 خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بکسله  
 و عربت الازباب در بند و نفس خود را واحدی  
 نهد و انتظار و استکبار را از لوح طلب بشوید و بصیر  
 و اصابه دل بند و صمت را شعاع خود نماید و از  
 تکلم بی فائده احتراز کند چه زبان فارسی است افتر  
 و کثرت بیان سخی است هلاک کننده فار ظاهر  
 اجساد را محترق نماید و فادلسان ارواح و افند را  
 مکلذذ اثران فارسی عاق فانی شود و اثر این طایفه  
 باقی ماند و غیبت را ضلالت شمارد و با آن عصر  
 قدم مگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلبی است  
 و حیوة دل را عمیر اند بقلیل قانع باشد و از طلب کبر  
 فارغ مصالحت منقطعین را غیبت شمارد و غیبت  
 از متسکین و متکبرین را لغت شمارد در امکا و  
 مشغول شود و بتمام همت و اقتدار در طلب انکار شود

غفلت زانبار حبت و ذکر بسوزاند و از ماسوی الله  
 چون نرون در گذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد  
 و از محرومان عطا و احسان در بیغ ندارد و غایت  
 حیوان را منظور نماید تا چه رسد با انسان و اهلیا  
 و از جانان جان در بیغ ندارد و از نعمات مخلوق از حق  
 احترام بخوبید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر پسند  
 و نکوید آنچه را وفا کنند و از خاضان در کمال استیلا  
 در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو  
 در کشد و بحقاوت فکر در زرا حسن خانه محمول است  
 ای بسا غاصر که در حین موت بجز هر ایمان موقوف شود  
 و عمر بقا چند و بملا اعلی مشتابد و بسا مطمع و مومن  
 که در وقت ارتقای روح تقلب بشود و با سفار و کما  
 نیزان مقرر یا ببناری مقصود از جمیع این بیانات  
 متقنه و انشورات محکم ان است که سالک و طالب  
 باید خرد از افناد اند و غیر موجود را معدوم شمرد  
 و این شرایط از صفات عالیین و بجهیه روحانیین  
 که در شرایط مجاهدین و مشوقین است لکن در مناظر علم  
 البقیین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات هر  
 سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره

صادق

صادق میاید و چون بعل و الذین جاهدوا فینا مؤ  
 شد البته بشارت آن ندیدیم بسببنا مستبخران  
 شد و چون سراج طلب و مجاهد و ذوق و قوت  
 و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد  
 و نسیم محبت از شطر احدیه و زید ظلمت ضلالت  
 و ریب زائل شود و انوار علم و یقین هر ارکان وجود  
 احاطه نماید در ان حین بشیر معنوی بشارت  
 روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود  
 و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت  
 بیدار نماید و عنایات و قایمات روح القدس  
 حیوة تازه جدید میدول دارد بقسمیکه خود را صا  
 چشم جدید و کوش بدیع و قلب و قواد تازه می بیند  
 و رجوع بایات واضحه افاقیه و خفیات مستوره<sup>الفسنه</sup>  
 می نماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بانی مفتوح  
 مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین البقیین  
 البقیین و نور البقیین و در جمیع انشاء اسرار خلی  
 وحدانیه و آثار خلی صمدانیه ملا حظت کند فیض  
 که اگر سالک بسبیل هدی و طالب معارج تقویان  
 مقام بلند اعلی واصل کرد در اخر حق را از سرنگی



بعید است شاق نماید و صبح نورانی هدایت را  
 مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیئی او را  
 دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان تمیز شود  
 که حق را از باطل چون تمس از ظلمت روزگنارد مثلا  
 اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب خورشید  
 نماند البته است تمام کند و هم چنین جمیع آثار حق را از  
 کلمات مدیحه و اعمال صنیه و افعال لمیحه از افعال  
 اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل اول و اولاد  
 از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت  
 و دماغ خان چون از زکامه کون و امکان پاک شده  
 البته رانحه جانان را از صنایع عبید نماید و از اثر  
 آن را نحه بمصر ایقان حضرت منان و لود شود و بدین  
 حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده  
 کند و جمیع علوم مکنونه را از احوار و رقه شجره از منته  
 استماع نماید از ترابان مدینه تسبیح و تقدیرت  
 الاذباب مگویش ظاهر و باطن بشود و اسرار رجوع  
 و ایاد و بچشم سر ملاحظه نماید چه ذکر نماید از آثار  
 و علامات و ظهورات و تجلیات که با هر سلطان  
 اسماء و صفات در آن مدینه مقدسه در آن

عطر

عطر نماید و بی نار حرارت محبت الله بنیفراید در هر  
 کجای حکمت بالغه معنوی مستور است و در شاخا  
 هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله ها  
 مدیحه ستر ناز موسوی ظاهر و از نغمه قدسیه اش  
 روح القدس عیسوی با هر ذره غنا بخشد و فی  
 بقاعطا فرماید در هر درختش نبی مکنون و در هر  
 صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از  
 انقطاع از ماسوی چنان بان مدینه انز کبریا  
 الی از ان منفک نشوند لاله لاله قطعیه را از سنبل  
 از مخمک شوند و در این واحده از جمال کل و فوی  
 اخذ نمایند و این مدینه در داس هر ارسنه او از بد  
 تجدد شود و تزیین نماید پیرای جدید نماید  
 نمود تا بان مدینه و اصل شوم و عنایت الهیه و تقدا  
 ربانیه کشف سبحات جلالت نماید تا با استقامت  
 خان پر مرده را در ره محبوب تازه نشان نماید و صد  
 عجز و میا زانیم تا بان فوز فائز شویم و ان مدینه  
 الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد موسوی  
 بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد  
 الله فرقان و در این عصر میان و در عهد

کتاب او که رجوع کل کتب با او است و مهمین است <sup>جمع</sup>  
 کتب و در این مدائن از آن معتد است و نعم <sup>بانه</sup>  
 مقرر عذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چنان  
 بر اهل تحریر بدعت توحید عطا فرماید و نصیبان  
 نصیب کرم نماید و اوارگان محرابی و کاس علم  
 عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و  
 ایمان و یقین کل من فی السموات و الارض در این  
 مدائن مکنون و مخزون گشته مثل فرقان از برای  
 امت رسول خصم محکم بوده که در زمان او هر نفسی در <sup>حل</sup>  
 او نشاند و شیاطین و روح مخالفین و ضلوفات مجتبه  
 و لثارات مشرکانه محفوظ ماند و هم چنین مرزوق  
 شد بقوا که ضیبه احدیه و آثار علم شجره الهیه و از آنها  
 مآء غیر اسن معرفت نوشید و حر اسرار توحید و <sup>تفصیل</sup>  
 چشید چنانچه جمیع مایحتاج آن امت در احکام دین  
 و شریعت مسیله رسیدن در آن رضوان همین <sup>چو</sup>  
 و معین گشته و او است حجت باقیه برای اهلش بعد از  
 نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم او و محقق الوقوع است  
 امر او و جمیع مامور با اتباع او بوده اند تا ظهور بدیع  
 در سنه ستمین و او است که طالبان را بوضوای <sup>صاف</sup>

میرساند

میرساند و مجاهدان و مهاجران را بسراوق فریب فائز  
 فرماید دلیل است محکم و حجت است اعظم و غیر او را از  
 روایات و کتب و احادیث این فخر نه زوال حدیث <sup>صاف</sup>  
 حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقق شد  
 و دیگر افکند را احادیث اختلاف بسیار است و شبهه  
 بیست و نهم چنانچه نقطه فرقان در اخر امر فرمودند که <sup>ان</sup>  
 تَارِكُ فَيْكُمُ التَّقْلِيْنُ كِتَابُ اللهِ وَعَتْرَتِي بَايْنَكُمُ احَادِيْثُ  
 بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده  
 بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و او را  
 سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند  
 که هادی عباد باشند تا بوم معاد حال عظیم انصاف  
 و قلب ظاهر و نفس زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب  
 خدا که مسلم بین طرفین است از اهل عامه و خاصه  
 چه حاجت برای معرفت عباد قرار فرموده باشد  
 و شما و کل من علی الارض بنور او تمسک جستند <sup>خود</sup>  
 از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهید و فرق  
 گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و یکی  
 عترت عترت که از منان رفته پس منحصر شد بکتاب و  
 کتاب میفرماید اَللهُ ذَلِكُ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى

للتقین در حروف مقطعه فرقان امر الهویه مستور  
 کشته و لنا الی احدیه در صدق این حروف مخزون  
 که این مقام محال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود  
 خود انحضرت است که با و خطاب میفرماید یا محمد این  
 کتاب بمنزله از سما آحادیه نبیت ربیبی و مشک در او  
 هدایتی است برای پر هیز کاران ملاحظه فرمائید  
 که همین فرقان مقرر و مقدر فرموده برای هدایت  
 کل من فی السموات و الارض و بینه ان ذات احدی  
 و عیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه  
 او نبیت که هادی عباد است الی یوم معاد یا انصاف  
 هست که ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقیقت او  
 داده و حکم بر حقیقت او فرموده این عباد در او شک  
 نمایند و یا مشبه کنند و یا امری که او سبب هدایت  
 وصول بمخارج معرفت قرار فرموده از او اعراض نمایند  
 و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف فرخوف ناس تشکیک  
 نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشد  
 و حال آنکه اگر امری و یا احدی غیر کتاب الهی علت  
 دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور  
 میشد نادی نماید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدره

محمد زنی

محمدانی که در آیه ذکر یافت بخا و ز نمایم و کتب بدیعه  
 مصدق و شوم چه اگر تصدیق این کتب را ننماییم تصدیق  
 این آیه مبارکه نشد چنانچه این واضح است که هر کس  
 تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل  
 از فرقان هم نبوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد  
 میشود و اگر معانی مستوره او ذکر شود و اسرار مکتوبه او  
 بیان کردد البته زمان باخر زو ساند و کون حمل نماید  
 و کان الله علی ما نقول شهیداً و هم چنین در جای دیگر  
 میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقوا  
 تسوره من مثله و ادعوا شهیداً من دون الله ان کنتم  
 صادقیه که ترجمه ظاهر این است اگر بودید شما  
 در شک و شبهه در آنچه که ما نازل فرمودیم بر عبد  
 محمد پس بیارید سوره بمثل این سوره منزله و بخوانید  
 شهیدی خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما  
 در انزال سوره اگر هست ید از راست گویند حال آنکه  
 فرمائید چه مقدار عظیم است نشان آیات و نور آن  
 قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرتی  
 و مسیبت نافذ را با و ختم فرموده و هیچ شیئی را از سلطه  
 احدیه در آنها رجحان خود با و شریک نفرموده چه

حج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سواى او بمنزله نجوم  
 و او است حجت باقیه و برهان ثابت و نوره صیقل  
 جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضیله باو  
 و هیچ امری بر او سبقت نکند که نشان الهیه است  
 مخزن اسرار احدیه و او است حقیق محکم و جبل مستحکم  
 و عروه وثقی و نور لایطوفی مترجمه معارف الهیه  
 او در جریان است و ناز حکمت بالغه صمدانیه از او  
 فوران این ناری است که در یکین دروازه از او ظاهر  
 در مقابلین حرارت حبت احدیت نماید و در مخصیض  
 برودت غفلت او ردای رفیق باید از او نگیرد  
 و با نچه حجت خود قرار فرموده راضو شویم و مستقیم  
 خلاص حجت و برهان این ایه منزله اعظم از آن است  
 که این علیل تواند قامه دلیل نماید و الله تعالی  
 الحق وهو طهرى السبيل وهو الفاهر فوق عباده  
 وهو العزيز الحميل وهم جنین میفرماید تلك آیات  
 الله تتلوها عليك بالحق قباى حدیث بعد الله  
 و آیاتة یؤمنون میفرماید این است آیات منزله  
 از شما آهوه و تله میخوانیم بر شما پس بگم سخن بعد از  
 حق و قبول آیات او ایمان میاوردند اگر تلویم این

ایضا

ایه و املتفت نشوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از این دنیا  
 نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر  
 نشد بلکه اعظم از این حجت حجتی ممکن نه الامان است  
 و کتب و در جای دیگر میفرماید و یل لکل انک یاتیه  
 آیات الله تتلى علیه ثم بصر مستکبر کان الیه  
 بعد اب الیم یعنی وای بر اهل کفایت که کار که میشنو  
 آیات نازل از شما آه مشیت الهیه را که خوانده میشود  
 پس استکبار میفماید که گویا نشنیده ان را پس بشارت  
 او را بعد از در دنیا اشارات همین ایه کل من فی السموات  
 و الارض را کفایت میکند لو کان الناس فی آیات هم  
 بتفرسون چنانچه ایوم میشود که اگر از آیات الهیه  
 قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا است قرین اجزا  
 نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری  
 نبوده و نخواهد بود بگو بایشان ای بخبر ان میگویند  
 آنچه را قبل پدیدان شما گفتند اگر ایشان ثمری از  
 اعراض خود دیدند تمام خواهند دید و عقرب  
 با ابای خود در ناره مقرر خواهند یافت فالتار متوکم  
 قبش متوفی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا  
 علم من آیاتنا شیئا اتخذها همزوا اولئک هم عذاب

مهین بعضی در وقتیکه عالم شود از آیات ماشینی را  
 اخذ مینماید و از زوری استمراء و از برای ایشان  
 عدائی خار کننده از جمله استمراء این بود که میگفتند  
 دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیار آن یکی سقط علینا  
 من السماء میگفتند دیگر آن گان هذا هو الحق من عندنا  
 فامطر علینا حجارة من السماء مدن کوره میداشت مثل  
 هیودان عهد موسی که تبدیل نمودند مانند سماوات را  
 خبیثه سیر و پیازان قوم لهم طلب تبدیل مینمودند  
 منزله را بطوفان خبه کشفه چنانچه الیوم مشاهده  
 میشود که مانند معنوی از سماوات رحمت الهیه و غمگین  
 سبحانیه نازل است و بحور حیوان در رضوان جهان بنا  
 خالق مکر فکان در موح و جربان و جمیع چون کلاب بر آ  
 میته مجتمع آمده اند و بر بر که شور که ملح اجاج است  
 قانع گشته اند سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عجا  
 که بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینماید  
 و بعد از نظیر و شمس معلوم با مشاهدات علمت که حبه  
 مثل آن است که از افتاب در انبساط نور او طلیند  
 و یا از ناران نیسان در انبساط فیضش برهان خود  
 محبت افتاب نور او است که اشراق نموده و عالم را  
 گرفته

گرفته

گرفته و برهان نیسان خود او است که عالم را بر ذای  
 حد میدن آن فرموده طی کور از افتاب جز کریمی حاصل  
 نداند و ارض جز از رحمت فیضان فیض احسان تمام  
 عجب نبود که از قران نصیبی نیست جز نقشو که از خود  
 جز کریمی نیاید چشم نابینا و در جای دیگر میفرماید  
 و اذ اتل علیهم آیاتنا آیتات ما کان یحتمل الا ان قالوا  
 اننا با با با ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرد  
 میشود بر ایشان آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه  
 بگویند بیارید پد رهای ما را اگر هستی در دست کوی  
 مشاهده نما که چه حجتها بران رحمتهای کامله و سعید  
 بایاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق به موت و ارض  
 مردگان وادی نفس و هوای را بروح ایمان زنده مینماید  
 استمراء مینموندند و میگفتند پد رهای ما را از قران  
 از این بود اعراض و استتکار قوم و هر کدام از این آیات  
 برای کل من علی الارض محقق است محکم و برهان است  
 که جمیع ارض را کفایت میکند لوانه فی آیات الله تفکر  
 و در همین آیه مذکور لئالی امر او مکنون است اگر چه  
 دردی یافت شود و او میرسد گوش بجز خنای فرعون  
 عناد مدهید که میگویند کتاب و آیات از برای عوام

حجت نشود زیرا که نمی فهمند و احصا نمیکنند با اینکه  
 این قرآن حجت است بر مشرق و مغرب عالم اگر حق  
 ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد  
 از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و از  
 زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کاتبان است و عوام  
 استعداد ادراک مزارنداری این سخن بغایت لغو و غیر  
 مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم  
 از مواضع رضای الهی دور کنند و زمان آنها را لحاظ نکنند  
 با اینکه نزد حق این عوام از علمای ایشان که از حق اعراض  
 نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده ترند و هم کلمات  
 الهیه و درک بیانات حقایق محسوسه بود و ظاهر  
 ظاهری ندارد این موطد بصفا و قلب و تزکیه نفس  
 و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند بود  
 که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفوف علم خالصند  
 و از خطاب فیض الهی ریاض قلوبشان بکلمات حکمت و کلام  
 معروف تفرین یافته فتونی لخلصین من انوار نورا  
 عظیم و هم چنین میفرماید و الذین کفروا با ما  
 ولقمان اولئک بنسوا من رحمق و اولئک هم عند ربنا  
 و محضین میفرماید و یقولون اننا لارکوا الهتنا لاشاعر محضون

مضمون

مضمون این آیه واضح است مشاهده فرمائید که بعد  
 از تشریح آیات چه میگویند یا ما ترک کنند ایم خدا را  
 خود را برای شاعری مجنون که انحصار شاعر مینامیدند  
 و با آیات الهیه میفرمودند و میگویند این کلمات  
 اولی است یعنی کلماتی است که قبل گفته شده و محض آن  
 کلمات در ترکیب عوده میگویند از خدا است چنانچه ابوی  
 مثل همان دانسته اند که نسبت با این امر میدهند  
 میگویند که این کلمات را با کلمات قدس ترکیب نمود  
 و با کلماتی است مخلوط قدس کبر و قوهم و صغیر شاعر  
 اینست که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور  
 شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب نبی  
 نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد معوث شود یا  
 شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد این آیه مبارک  
 که مشعر بر جمع مطالب الهیه و مدلل بر عدم انقطاع  
 فیوضات رحمانیه است نازل شد و لقد جاءنا نورا  
 من قبل البیتات نازلت فی نزلت مما خاتم بحیوانها  
 قلتم ان بعث الله من بعدة رسولاً كذلك یضل الله  
 من هو مسرف مرتاب و تحقیق آمد شمارا یوسف از  
 بابینه هاپس پیوسته بودید در سنت از انچه آمد

بان تا چون هلاک شد کفیند معجوت نمی کردند  
 خدا بعد از او رسولی را هم چنین اصلا نمی کند کسی را  
 که او است اسراف کننده و شک او رفته بیرون کار خود  
 پس از این آیه در آن فرمائید و یقین کنید که در هر عصر  
 ام آن عهد بابه از کتاب تمتل جسته از اینگونه حرفها  
 مزخرف می گفتند که دیگر نمی نباید در ابداع بیاید  
 آنکه آیه انجیل را که مذکور شده علمای آن استدلال  
 نمودند که هرگز حکم انجیل منقطع نمی شود و پیغمبری مستقل  
 معجوت نکردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری  
 از ممالک بتلی بان مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقا  
 می بینی که چگونه مثل ام قبل منکر خاتم النبیین محمد  
 کشته اند با اینکه خود مقررند بر اینکه لا یعلم تا و بینه الا  
 والذین یحون فی العلم بعد که در اینج در علوم و اتمها و نفسها  
 و ذاتها و جوهرها بیان میفرمایند که قدری مخالف  
 هوای ایشان واقع می شود ایست که می شنوی که چه  
 میگویند و چه میکنند و نسبت اینها مکر از و سنا و نا  
 در دین یعنی آنها بنیک الهی بحرف هوای اخذ کرده اند و غیر  
 ذهب مذهبی نیافته اند و بحجایات علم محقق گشته اند  
 و بصلاکات او گمراه شده اند چنانچه بصریح تمام در

الانام

الانام میفرمایند از آیت من اتخذ الله هوبه واصله  
 الله علی علم و حکم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره  
 عشا و قن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنون  
 دیدی ان غافل را که گرفت خدای خود خواهشهای نفس  
 خود را و اصلا ل کرد او را خدا بر علی و مخرها در بر کورت  
 و دلش و کرد انید بر چشمش برده پس که هدایت میکند  
 او را از بعد خدا ایامند نمی کرد در معوق واصله  
 علی علم اگر چه در ظاهر آن است که ذکر شده و لیکن نزد  
 فانی مقصود از آیه علمای عصمد که اعراض از جمالت  
 نمودند در معلوم خود که از نفس و هوای ناشو گشته متمسک  
 شده بر دنیا الهی و امر او احتیاج می نمودند قل هو سنا  
 انتم عنه معوضون و هم چنین میفرمایند و اذ انتم  
 یا ایها النبیاات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم  
 عما کان یعبدا بانکم و قالوا ما هذا الا افک مقتر  
 و الحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر  
 کفر فخره آیات قدسیه احدیه گویند انشکاز انجیل  
 نیست این رسول پروردگار مکر مدیکه میخواهد منع  
 شما را از آنچه که میپرستید فلان را بیدهای شما  
 و دیگر گفتند نیست این مکر کنی افتر کرده شده بشنو

ندای قدر الهی و نغای خوش صمدانی که چگونه در  
 انذار فرموده مکتب بین آیات و بیزاری جسته منکر  
 کلمات قدسیه را و بعد ناس را ملا نظر و نما از کثر  
 و تریب و اعراض و استبکادان محرومان را بران جماع  
 قدر با اینکه ان جوهر لطف و کرم هیا کل عدم را  
 بعرصه قدم هدایت میفرمود و از فقیران حقیقی را  
 بشریعه قدسیه عناد کالت مینمود مع ذلك بعض  
 میگفتند این مردی است افترا کننده بر پروردگار تعالی  
 و بعضی میگفتند این منع کننده است ناس را از شرعیه  
 دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال  
 ذلك چنانچه ایوم مشاهده میکنید که بعضی نغای لغو  
 بان جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها که بان  
 منع و معدن عصمت داده اند با اینکه در کتاب الهی  
 لوح قدر صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده  
 مکتب بین و معضین آیات منزله را و اشارت فرموده  
 مقبلین از با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات  
 منزله از سموات قدسیه بدعتیه نموده اند و حال آنکه  
 چنین امکان چنین فضیله ندید و قوه سمع کوان چنین  
 عنایق نشنید که آیات بمشابه غیث نسیانی از عماد

رحمان

رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که  
 عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و  
 مفتح نشدند هر کدام بیکباری که در دست هست و مشا  
 شده و آیات ان احصا کشته و از این غمام رحمت رحمت  
 ایستد و نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه  
 نیست مجلد الان بدست میاید و چه مقدار که هنوز  
 بدست نیامد و چه مقدار هم که تا راج شده و بدست  
 مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند ای برادر  
 باید چشم کشود و تفکر نمود و ملتجی عظام الهی شد که  
 شاید از عواظ واضحی کتاب پند گیرید و از مضایح  
 مدن کوره در الواح متنه بشویم اعتراض بر منزلت آیات  
 نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمت را تمام جان و  
 قبول نمائیم و مدعن بشویم که شاید در فضایی رحمت  
 وارد شویم و در مشایخ فضل مسکن بیاییم و از عبادت  
 بچشم و هم چنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تسفون  
 منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل  
 و ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضح است مقصود در  
 این آیه و چه مبهر است حجیت آیات منزله و این آیه در  
 نازل شد که کفار با سلام اذیت مینمودند و نسبت کفر



میدادند چنانچه نسبت میدادند با خطاب حضرت که  
 بخدا کافر شده اید و بنا بر کتب مؤمن و موقر کشته  
 و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت  
 در هر مقام و مکان که دوستان آنحضرت املات می نمودند  
 تضایق ذاتی و زجر و رحمت و سب بران مقبلین <sup>الله</sup>  
 معمول میداشتند در اینوقت این آیه مبارکه از <sup>احد</sup> <sup>اوست</sup>  
 نازل شد بر هانی واضح و دلایل واضح تعلیم فرمود  
 آنحضرت را که بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت  
 میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد  
 مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و با یاقی که نازل شد بر ما  
 از لسان محمد و هم چنین آیاتی که نازل شد بر انبیای  
 از قبل که مقصود اینست که تقصیری نداریم مگر آنکه  
 آیات جدید بدیعیه الهیه را که بر محمد نازل شد  
 قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله  
 دانستیم و صدیق و اذعان نمودیم و این دلیل است  
 سلطان احدیه تعلیم فرموده عناد خود را مع ذلالت  
 جان است این آیات بدیعیه که خاطر فرموده در فرج  
 از او معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند و آنکه  
 مؤمن نشوند منزل آیات را با این استدلال که خود فرموده

مقرن

مقرن را از اهل ایمان محسوب نفرمائید خائشان شما  
 که مقبلین و مقرن آیات حدیث را از ابواب رحمت خود  
 برانند و متمسکین بحجت مثبتیه را هدر فرمائید  
 انه متبیت الحق با آیه و محقق الامر بکلماته و انه المقدر  
 المهبین القدر و هم چنین میفرمائید و لو فرغنا عملنا  
 كما باقی قرطاس فمسوه بایدیم لقال الذین کفروا ان  
 هذا الاصحح مبین و اکثری آیات فرقانیه مدلل  
 بر این مطلب است و این بند اختصار نمودم با این آیات  
 مذکوره و طالب ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب حدیث  
 آیات را که تحت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال  
 خود دیگر امری ذکر نشده تا بان متمسک شوند و اثر  
 نمایند بلکه در همه موارد بر مسکین آیات دست نهاده  
 ان وعده فار فرموده اند چنانچه معلوم شد حال  
 اگر کسی بیاید بگوید درها از آیات و خطب و صحاح  
 و مناخات نبی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد یا آنچه  
 دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض کبر محروم  
 شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج رو  
 از جسد ظلمانی آیا متمسک میشوند که بعد از ان  
 حدیث تمسک جستیم و چون معنی او را بظاهریستیم

لهذا بر مظاهر اعتراض نمودیم و از شرایع حق دور  
 کشیم آیا شنیده اید که از جمله علت اینکه بعضی از انبیاء  
 اولوالعزم بودند نزد کتاب بود بر آنها و این مسأله  
 با وجود این چگونه حائز است که بر صاحب کتب که حیدر  
 مجلدات از او ظاهر شده بحرفهای فلان مرد که از روی  
 جمل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع  
 و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال  
 فی البلاد پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی  
 کردند و از همه این مرتب گشته یا از این نفس فاسد  
 و نفس رحمانی احتراز جویند و در غایت غیبت  
 مکه تمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند و لکن  
 وجهه هو مولیها فقد هدینک السبیلین و هد  
 المنجین تم امش علی ما تخننا و تفکرت و هذا حق  
 الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله ادله بر اثبات  
 این امر آنکه در هر عصر و عصر که غیب هویت در  
 بشریه ظاهر میشود بعضی از مردمی که معروفند  
 و علاقه بدنیای و محقق ندانسته اند بضمیمه شمس نبوت  
 مستضی و با او قرهدایت مهتدی میشوند  
 بلقاء الله فافر میکنند لهذا این بود که علمای عصر

واعنیای

واعنیای عمی ملتزم تر می نمودند چنانچه از لسان آن  
 کرامت ان میفرمایند فقال للذکر من کفر و امن قوله  
 ما نزلک الا بشر امثلنا و ما نزلک الا نزلک  
 اذ لنا ابادی الرئی و ما نزلک الا نزلک  
 فضلکم کاذبین اعتراض می نمودند و بان مظاهر  
 می گفتند که متابعت شما نکرده مگر از اول امر که اعتقاد  
 بشان آنها نیست مقصود نشان این بوده که علماء و  
 اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و بان  
 دلیل و امثال و استدلال بر بطلان من له الحق میگویند  
 و اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی جمع از علماء  
 راشدین و فضیلهای کاملین و فقهای بالغین از  
 کاس قرب و وصال میسر و بشدید و بعنایت عظمی  
 فایز گشتند و از کون و امکان در بسیل جانان گشتند  
 بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید مستحق  
 انفس مضطر به و نفوس غیر مطبوعه شود از آنجمله  
 جناب علامه حسین است که محل اشراق شمس ظهور  
 شدند و لوله ما استوی الله علی عرش رحمانیت و  
 استقر علی کرسی صمدانیت و جناب ابوسعید خدری  
 که وحید عصر خود و فرید زمان خود بودند و ملا

محمد علی زخانی و ملا علی پستامی و ملا سعید یار  
 و ملا نعمة الله مانند زانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا  
 مهدی خونی و آقا سید حسین قریشی و ملا محمد  
 کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق بزرجی  
 و ملا علی برقانی و امثال ذلك که فریب چهار صد  
 بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شد  
 هر این نام سندی و مقدر و مدعی گشتند و برای آنکه  
 ظهور بقسمیکه اکثری از مال و عیال گذشتند و  
 ذوالجلال پیوستند و از مرجان برای جانان برخواستند  
 و اتفاق نمودند بجمع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه  
 سینه هاشمیان محل تیرهای مخالفین گشت و سینه  
 زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نامند مگر آنکه  
 از دم آن ارواح مجرّمه مشروب شد و سیغی نماید  
 آنکه بگردن هاشمیان مسح کنند و دلیل بر صدق  
 قولشان فعلشان بر ایام شهادت این نفوس قدسیه  
 که باه یضرب جان در راه دوست دادند که هر عالم از  
 ایشان دل و جانشان متخیر گشتند کفایت نمیکند برای  
 عبادی که هستند و آنکه بعضی عباد که در دنیا بدو  
 دادند و بقارایع نامتدیل نمودند و کوفتند بر آنچه

شود معارضه کردند و بجز اخذ اموال فاسر مرادی بخوبند  
 چنانچه مشاهده میشود که کل فرخارف دنیا مشغول  
 شده اند و از رت اعلا دور مانده حال انصاف و هدیه  
 که شهادت اینها مقبول و مسوع است که قولشان و  
 فعلشان موافق و ظاهر نشان و باطنشان موافق  
 ناهت العقول فی اعظام و تحیرت النفوس اصصفا  
 و بما حملت احبادهم و یا شهادت این معرضین که  
 بجز هوای نفس نفسی بر نیارند و از نفس طوفانات  
 باطله بخالی نیافته اند و در یوم سر از فراتش بر نهند  
 مگر چون خفاش ظلانی در طلب دنیا ی فانی گشتند  
 و در لیل راحت نشوند مگر در بدیرت امور آن  
 گویند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی  
 خافز شده اند و زبجان در تلاطم معاشند و شب  
 در ترنین اسباب فراتش اباد رهیب شرع و ملت جانان  
 که باعراض این نفوس مجرّمه متمسک شوند و از آقا  
 و صدیق نقومی که از جان و مال و اسم و رسم و نیک  
 و نام در رضای حق گذشته اند غفلان نمایند باین  
 که از قبل مرستید الشهدا را اعظم امور و اگر چنانچه  
 انحضرت میشمردند و میکفتند در عالم چنین آری

انفاق و بیعتاد و حقیق با این استقامت و نظور ظاهر  
 نشد با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد  
 نیافت و لکن این انوار مقدسه همچون سنبل سحر  
 که بلا یا از جمیع جهات مثل باران بر آنها تابانید  
 عشق و محبت و ذوق که جان را بجان در  
 سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح  
 و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را مایل شمرند  
 ایاد و هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و یا اگر  
 این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد  
 خواهد بود و یا اینها طالب عزت و مکتب و ثروت بود  
 و یا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه  
 اصحاب با این آثار عجبیه و اضلال غریبه باطل باشند  
 دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخورد که  
 همین فعلشان برای جمیع من علی الارض محبت کافی  
 دلیل وافی است لو كان الناس في اسر الاثر يتكلموا  
وسيعلم الذين ظلموا اني مغلوب بقلوبهم و این همه  
 گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مبرهن  
 با مدار غاود غاوی کل عباد با این محکم الهی زدند  
 تا صادق را از کاذب تمیز دهد نیست که میفرماید

الموت

الموت ان كنت صادقاً حين خال ملائحة فرمايد با این  
 شهادی صادق که نصر کتاب شاهد بر صدق قول  
 ایشان است چنانچه دیده ام که هر طایفه و مال و زن  
 و فرزند و کل ما عیالک را انفاق نموده اند و با علی  
 رضوان عروج و فرودند شهادت این طلعات عالی  
 و انفس منقطعه بر صدق این امر عالی متعالی مقبول  
 بنیت و شهادت این گروه که برای ذمه از منند  
 گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اول تا صدر  
 آخر از جسته اند بر بطلان این بوز لایع جائز و مبرهن  
 با اینکه جمیع مردم ایشانرا شناخته اند و انقدر یاد  
 نموده اند که از ذره از اعتبار ظاهر و ملک در سبیل  
 دین الهی نمیکند و تاجر رسد بجان و مال و غیره جا  
 ملائحة فرمايد که چگونه محکم الهی بنصر کتاب تفصیل  
 نمود و خالص را از غش تمیز داده و مع ذلك هنوز شهادت  
 نشدند و در نوم غفلت بکس دنیا و فانی دریا  
 ظاهر چه مشغول شده اند با این الانسان قد مضى  
عليك ايام و امتغلت فيها بما توى به نفسك من  
الظنون و الاوهام الى متى تكون راقد اعلى باطك  
فارفع رأسك عن النوم فان الشمس قد ارتفعت في

وسط الزوال بعد یشرق علیک من انوار الجمال  
 والسلام ولکن معلوم باشد که این علماء وفقهائیکه  
 مد کور شد هیچیک ریاست ظاهر نداشته اند  
 محال است علمای مقتدر معروفی از آن که بر صدق  
 جالسند و بر سر امر ساکن تابع حق شوند الا من شاء  
 ربک چنین امری در عالم ظهور ننماید مگر قلبی و قلبی  
 من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از  
 علمای مشهور که زمام فاش در قضیه حکم ایشان بود  
 اقبال نخستند بلکه تمام بعضی و انکار در دفع کوشید  
 بقسمیکه هیچ کوشی نشنید و هیچ چشمی ندید و  
 اعلی روح ما سوخته اند و در آن خصوص جمیع علمای  
 توفیقی صادر فرموده اند و مرتب اعراض و انعام  
 در توفیق او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبر و یا ای  
 الابصار و مقصود از ذکر آن بود که مباد اهل مباهات  
 در ظهور مستغاث فی قیمة الاخری اعراض نمایند  
 در ظهور بیان جمیع علماء موقر کشته اند و چراغ  
 ظهور شدند و لغو ذنوب با الله متمسک با نیکو خرف  
 شوند و از جمال الهی محروم شوند بلی این علماء که مد  
 شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست

ظاهر

ظاهر و زخرف فانیه جمیع مقتدر و منزله بوده اند  
 ذلک من فضل الله یؤتیة من یشاء و دلیل و برهان  
 دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت  
 ان جمال از است بر امر الهی که با اینک در من مشایخ  
 بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع تضرع  
 و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود  
 با وجود این قیام بران امر فرمود چنانچه کل استقامت  
 نمودند و از هیچیک و هیچ نفس خوف ننمودند و عینا  
 نفرمودند یا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مشیت  
 ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید  
 فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش  
 دهی باز جبارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی  
 باشد و قلبش متصل بفیوضات رحمانی و نفس مطهر  
 بعنایات ربانی از این رایچه حرام میکند یا بجنون است  
 میدهد چنانچه با نسیای قبل دادند و یا میگویند بر  
 ریاست ظاهر و جمع خارف دنیای فانیه این امور را  
 متعرض شد اند سبحان الله در اول از کتب خود که او  
 قیوم اسماء نامید و اول واعظم و اکبر جمیع کتب است  
 اخبار از شهادت خود میدهند و در مقام این امر را

فرموده اند یا بعتی الله قد فذیت بكل النور ضیئت  
 الشیء بسبیلک وما تمذبت الا القتل فی محبتک  
 وكفی بالله العلی معتصما قديما وهم خیر در تفسیر  
 تمنای شهادت خود را فرموده اند کانی سمعت صادقا  
 ینادی وصری فذاحت الاشیاء الیک فی سبیل الله  
 كما فدی الحسین علیه السلام فی سبیله ولو لا کنت  
 بذلک السر الواقع فوالذی نفسی بیدک لو اجتمعت  
 الارض لزیقت روان یاخذ وامتی حرقا فکیف عبد  
 الذی لیس لهم شان بذلک واهم مطرودون ان  
 قال لعل الکلم مقام صبری ورضائی وذلک فی  
 سبیل الله ای صاحبین میان را میتوان نسبت داد  
 که در غیر صراط الهی مشغول میگردید و یا بغیر رضای او امری  
 طلب نموده در همین امر نسیم انقطاعی مکنون شد که  
 اگر بوزد جمیع هیات کل وجود خان را اتفاق نماید و در  
 در گذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناسن است  
 و بعنایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیدند  
 و بعقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال و سلا  
 میآید مید وند با وجود این چه نسبتیهای غیر از آنکه  
 بمطالع قدسیه میدهند کذلک مذکور است

ایدی

ایدی الذین بهم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القيمة  
 و عن بهم الله بنار شرکهم و احد لهم فی الآخرة عذابا عزر  
 به اجسادهم و ارواحهم ذلک قائلانم قالوا ان الله لم یکنز  
 قادر علی شیء و کانت علیه عن الفضل مغاولا و استقیما  
 بر ارحم حتی است بزک و ربها فی است عظیم چنانچه خاتم  
 انبیاء فرمودند شیبتی الایتین یعنی میر نمود مراد  
 که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است چنانچه میفرماید  
 فاستقم كما امرت طال ملاحظه فرمائید که این سوره  
 رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بنلیغ امر الله فرمود  
 و چه قدر استقامت از ان جمال احدیت ظاهر شد که  
 جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند خاصیت  
 آنچه ایدل بر ان سدره طوبی وارد میاوردند نشو  
 بیشتر و نار حلیش مشعل تر میشد چنانچه این فقره  
 واضح است و احدی نکار ندارد تا آنکه بالاخره جا  
 در باخت و رفیق علی شتافت و از جمله کلا نل ظهور  
 غلبه و قدرت و خاطر که بنفسه از ان مظهر و جو  
 و مظهر معبود در اکان و واقطار عالم ظاهر شد چنانچه  
 ان جمال زری در شیراز در سنه ستین ظاهر شد  
 و کشف عطاء فرمودند مع ذلک طیفک زمانی انا

غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر حجاب  
و بحر الجود در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمیکه از هر طریقی  
اثار و امثال و کلمات و علامات آن شمس را هو  
هوید اکت و چه مقدار قلوب صافی و رقیقه که از  
شمس از لایه حکایت نمودند و چه قدر شگفت علی از  
مجر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر  
و مدینه جمیع علماء و اعزّه بر منع ورد ایشان <sup>بستند</sup> خوا  
و کفر و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه نفوس  
قدوسی را که خواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشند  
چه هنیا کل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر  
بود بیدترین عذاب هلاک نمودند مع کل ذلک هر  
از آن وجود قادم جز مذکر ذکر الله مشغول بودند و  
در هوای تسلیم و رضا طائر و بقسمی این وجودات را  
تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مراد  
نخواستند و بجز امرش امری نکریدند رضا بر ضایق  
و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر نمایند یا چیز  
تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده جمیع  
این قلوب منزه و نفوس مقدسه بکمال رضای و <sup>صفا</sup>  
شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان ظاهر

و در مواضع

و در مواضع ملاخر رضا از ایشان مشهوده و این رسم  
معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غسل و <sup>بغیر</sup>  
و عدل و تباين اصحاب دانستند چنانچه از تیت و اید  
ان طلعات قدوسی معنوی را عدالت فوز و دستکار  
و سبب فلاح و نجات ابدی میدانستند یا با هر کز در  
بهرج تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد  
واقع شد و یا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر  
گشت و با این همه ایذاء و اذیت محل این جمیع ناس <sup>بستند</sup>  
و محل ملامت جمیع عباد و کویا صبر و طاعت <sup>بستند</sup>  
ظاهر شد و وفاداران عالم از فعلشان موجود <sup>گشت</sup>  
ناری در جمیع این وقایع حادثه و حکایات در ده <sup>تفکر</sup>  
و نمایند تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردیدند تا  
در حین روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سر  
ایقان مسترح و جالس شوند بخدای واحد شاهدا  
که اگر فی الحقیقه تفکر نمایند عکال و بر همه این مطالب <sup>تفکر</sup>  
و دلایل مذکور همین رده دست و لغز اهل ارض  
بر این هوار بر میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و  
اکبر حجت و حقیقت ایشان است و در هر آن که تفکر  
در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلا <sup>و بحال</sup>

زمانی در این امر محکم و در استقامت و ثابت تر میشود  
 که جمیع آنچه واقع شده از قبل معادن علم لذت و سعادت  
 احکام از آن برداشته اند که چه این بند اراده ذکر احکام  
 قبل از نامت و لیکن نظر بجهت انجام چند وقت  
 که مناسب این مقام است ذکر می نمایم با اینکه فی الحقیقه  
 احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و وقت  
 علیه ناکافی است و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار  
 در این مختصر ذکر شده بقسمیکه اگر کسی قدری تأمل  
 نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن مساطا  
 حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولیکن چون همه  
 ناس بر یکسان و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر  
 مینمایم تا بسبب استقامت انفس مترکز نشود و اطینا  
 عقول مضطربه گردد و همچنین بحسب الهی بر عالمی است  
 عباد نام و کاما کرد از جمله احادیث اینست که میفرماید  
 اذا ظمرت دایة الحق اعلمها اهل الشرق والغرب حال باه  
 قدری از همینها و انقطاع نوشید و بر روز امتناع  
 مقرر کن بد و تفکر ساعت خیر من عبادة سبعین سنة  
 منظور داشت که از سبب این امر شایع چه میشود  
 که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل

اینها را بسبب آنکه در این  
 کتب و اسرار  
 لایح القادر  
 اورد و در کتب

حوزا  
 رتبه  
 کتب  
 اینها را بسبب آنکه در این

اینها را بسبب آنکه در این  
 کتب و اسرار  
 لایح القادر  
 اورد و در کتب

حق را عن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود  
 واضح است که بسبب این قواعد و رسوم و عادات  
 اداب است که همه ناس بان محدود گشته اند و الا اگر  
 مجال رحمت بر همان رسوم و اداب حرکت نمایند  
 که مردم را در آنچه با مشغولند دیگر جز این همه اختلا  
 و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدق و مشدد این  
 حدیث شریف قوله تعالی یوم بدع الذاع الی  
فکر باری چون منادی واحدی از روزی حیات قد  
مردم را با انقطاع تمام میخوانند از آنچه که در دست دارند  
و این مذای الهی چون مخالف هوی است لهذا این  
افتتان و امتحان درو میدهد و حال مردم را ملایم  
نما که هیچ ذکر این احادیث حکم را که جمیع ظاهر شد  
ولیکن این احادیث دلک حجت و سقیم معلوم نیست  
تمسک باها حجت اند که بر ظاهر نشد و حال آنکه اینها  
که تعقل نموده اند ظاهر شد و با هر کس و آثار عملا  
حق بمثل بنمرد و وسطیما لا یخ مع ذلك عباد در  
جمله و نادانی صر کردن مانده اند با اینکه چه قدر از  
ایات فرقانیه و روایات محققه که جمیع دل مستقیم  
و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود

اینها را بسبب آنکه در این  
 کتب و اسرار  
 لایح القادر  
 اورد و در کتب

حوزا  
 رتبه  
 کتب  
 اینها را بسبب آنکه در این



در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

فرقان حکم در مایه چنانچه بود و تضاد می بین حرفت  
 می گویند و در جمله کلمات مدله بر شرع جدید و در بیان  
 فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المذکر  
 لتجدید الفریض والسنن و این المذکر لاعادة الملة  
 الشرعیة و در زیارت میفرماید السلام علی الخیر  
 مندل ابو عبدالله عن سیره المهدی کف سیره قال  
 نصح ما صنع رسول الله وهدم ما کان قبله كما  
 هدم رسول الله حراب هاشمیه حال ملاحظه فرمائید  
 که با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم  
 احکام میفمایند با اینکه مقصود از هر ظواهر و غیر  
 و تبدیل است در ارکان عالم ستر و حیرت و باطن  
 چه اگر هیچ چه امورات از تغییر نیاید ظهوره ظاهر  
 کلیه لغو خواهد بود و با اینکه در عوالم که از کتب  
 معتبره است میفرماید نظیر من بنی هاشم صبی و کما  
 و احکام جدیدی از آن قال و اکثر اعداء العلماء و در  
 دیگر از صادق بن محمد ذکر میفمایند که فرمودند و لقد  
 یظهر صبی من بنی هاشم و یا غیر الناس تبعته و هو  
 ذو کتاب جدید یمایع الناس بکتاب جدید علی العرب  
 مشدیدا فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه حیث  
 صدق

در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

امته دین و سرچ بقین را عمل نمودند با اینکه میفرمایند  
 اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخوا  
 مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی شناساید  
 بسوی او مع ذلك جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بان  
 سید امکان دادند و فرستد بسوی آن نورها شعله  
 و ظهور سبحانی مکرها شمشیرهای کشیده و قلبهای بر  
 و دیگر ملاحظه عدوت علما نمائید که بچ صریحی در  
 کتب مدکور است با وجود هر این احادیث ظاهره  
 و اشارت واضحه محققه جمیع ناس از جوهر صافی  
 و بیان معرض شده و بمظاهر صلاله و طغیان اقبیا  
 نموده و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند  
 اینچو نخستان بان مایل است و اگر چه صریح مایلان  
 که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور  
 نمایند و میگویند این مخالف قول امته دین و انوار است  
 قد در شرع متین چنین لری و حکمی صادر نشده چنانچه  
 اليوم امثال این مضحکهای بیفانده از این هیاکل فینه  
 ظاهر شد و میشود حال این روایت را ملاحظه نمائید  
 که چگونه از قبل جمیع امورات قرآن خیار فرموده اند در آن  
 ذکر فرموده بظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام جدید

در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره  
 در بیان این که در کتب معتبره

فندعو الناس ولم يجبه احد واكثر عدائه العلماء  
 فاذا حكم بشيء لم يصعوه فيقولون هذا خلاف ما عندنا  
 من ائمة الدين الى اخر الحديث جنانا اليوم جميع همين  
 كلما تراغاده ميفمايند و شاعر برين نشد كه انخسر  
 بر عرش يفعل مايشاء جالسند و بركت تو بحكم  
 ماويد ساكن و هيچ ادراك مسبق نيابد و كيعتق  
 او و هيچ عرفاني خاصه نماند بر كيتي امر او و جميع فطحا  
 مقصديق او موقوف است و تمام امور باهر او محتاج و  
 مانسواي او باهر او مخلوقند و بحكم او موجود و او است  
 مظهر امر الهي و مبين حكمتاي غيب صمداني جنانچه  
 بخارا لا نوار و عوالم و درين سوع از صادق بن محمد وارد  
 شده كه فرمود العلم سبعة وعشرون حرفا فجمع ما خلا  
 ما التسل حرفان و لم يعرف الناس حق اليوم غير حرفي  
 فاذا قام قائمنا اخرج الحجة والعشرون حرفا حال صلا  
 و فرمايد كه علم رببيت و هفت حرف معين فرموده و جمع  
 انبياء از آدم الى خاتم دو حرفان را بيان فرموده اند  
 اين دو حرف معجوت شده اند و ميفرمايد قائم ظاهر  
 ميفرمايد جميع اين نسبت و پنج حرف را از اين بيان قدر  
 و در شبه انحضرت را ملاحظه فرما كه قدش اعظم از كل

و اكثر

و امرش اعلى و ارفع از عرفان و ادراك كل اولياء و امرها  
 كه انبياء و اولياء و اصفياء بان اطلاع نيافته و با با  
 مبره الهي اظهار نداشتند اين همچو رعايع يعقول و علوا  
 و ادراك ناقص خود ميزان ميكند كه مطابق نيايد  
 ميفمايند ام بحساب ان اكثر هم يسمعون و يعقلون  
 الا كالا لانهم اهلهم اصل بسبب ايا اين حدوث مذکور  
 چه حمل ميفمايند كه صريح بر نظ و رمطال غيبه و امور  
 بدعيه جديد است در ايام انحضرت و اين امور  
 بدعيه سبب اختلاف ناس ميشود بقبه سبب علم  
 و فقهاء حكم بر قتل انحضرت و اصحاب او كند و همه  
 اصحاب مخالفت قيام نمايند جنانچه در كافي در حد  
 خامر در لوح فاطمه در وصف قائم ميفرمايد عليه السلام  
 موسى وهارون و هارون و صبر و توب فيند اوليائه  
 في زمانه و نه هادي رؤسهم كانه هادي رؤس الترك  
 و الذليل فيقتلون و يحرقون و يكونون خانقار منجورين  
 و جلين تصنع الارض يد ما انهم و يقفوا و اوليائه  
 في نسائهم اولئك اوليائي حقا حال ملاحظه فرمائيد  
 كه حرفي از انحضرت باقي نماند مگر آنكه ظاهر شد جنانچه  
 در اكثر ما كن دم شريفشان ريخته شده و در هر طبع

ایشان را سیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند  
 و بعضی را سوختند و مع ذلك هیچ نفسی فکر ننمود که  
 اگر قائم موعود بشریعت و احکام فتنه بعوث و طاعت  
 شودد بگذرد این احادیث بر او چه شده و چرا این  
 اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را و  
 دامن و اذیت این ارواح الهیه را بسبب وصول بخت  
 قرب بشمرند و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این  
 وارده و افعال نازل را احادیث قبل ذکر شده چنانچه  
 در روئنه کافی در بیان زوراء میفرماید و در  
 الکافی عن معویه بن وهب عن ابي عبد الله  
 قال تعرف الزوراء قلت جعلت فداك يقولون  
 انها الخلد قال لا اتم قال دخلت ارضي قلت نعم قال  
 اتيت سوق الدواب قلت نعم قال رأيت جمل الامو  
 عن عيينة بن ابي ابي طالب الزوراء لقتل فيها ثمانون  
 رجلا من ولد فلان كلهم يصلحون لخلق الله قلت من  
 يقتلهم قال يقتلهم اولاد العم اميت حكم والمراحم  
 انضرت که از قبل بیان فرموده اند و حال آنکه  
 فرمائید که زوراء موافق این روایت از روی است  
 و این اصحاب را در آن مکان بدترین عذاب بقتل

رسانیدند

رسانیدند و جمیع این وجوهات قدسی را بکشم  
 نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیدند آن  
 و بر همه عالم واضح و مبهن است حال چرا این خراطین  
 ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس در وسط  
 سماء ظاهر شد تفکر نمائید و قبالت حق نمیبند  
 و بعضی احادیث که معنی آن را در آن فتموده اند از  
 ظهور حق و جمال الله اعراض جستند و بسبب معرفت  
 نیست این امور و مگر از اعراض فتنای عصر و علمای  
 امیت که صادق بن محمد میفرماید فتناء ذلك الزوراء  
 شرف فتناء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و الامم  
 تعودوا زوراء و علمای بیان استغناصیام که چنین  
 مشو فتمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف از  
 و مسدود منتهای مظاهر عمودی در من مستغاث وارد  
 میا و زندان خود را این کور وارد شد و بعقول و ادراک و  
 علم متمسک نشوند و بان مظلم علوم نامتناهی ربانی  
 فتمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شیطان  
 که از روشی قوم است در نهایت مغایرت مغایرت  
 و هم چنین در هر بلدی بر نفس انجمن قدسی بر خیزد  
 اسلطان وجود و جوهر معضود در کوه با و صحرانها

نمایند و از دست ظالمین مستور میشوند و برخی توکل  
نمایند با کمال انقطاع جان در بازند و گویا مشاهده  
میشود نفسی به کمال زهد و تقوی موصوف و معروق  
بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم  
امرش را لازم دانند بخاربه بان اصل شجره الهیه قیام  
نماید و بمنتهای مجده و اجتهاد بمخارضا عرض جز این  
مشان ناس باری امید داریم که اهل بیان تربیت  
و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح  
ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و طلیس باطل را  
بدین بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام در انحصار  
و زینده که قسم بمرقی وجود از غیب و نه بود که از او  
بنای وجود عالم نمایند که او را اولیة تاخال چنین غل  
و حسد و بغضاتی ظاهر نشد و نخواهد شد چنانچه  
جمعی که رابطه انصاف انشید و اندکی با نفاق از اولیة  
و بر مخالفت این عبد انفاق نموده اند و از هر چه  
اشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه با حدی در  
افتکار ننمودم و بنفسی برتری نخستیم مع هر نفسی  
بودم در نهایت مهر نان و رفیقو رعایت برد بار و  
را میکان با فقر آه مثل فقر بودم و با علما و عظام در

تسلیم

تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا اله الا هو که با  
ان همه مبتلا و با مسأ و مضراً که از اعداء و اولوالکفار  
وارد شدند نزد آنچه که از اجتهاد وارد شده مردم صبر  
و عفو و سحت باری چه اظهار نمایم که امکان از انصاف  
باشد طاعت این میان نه و این عبد در اول و در این  
ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع با  
از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بنایانهای ضرب  
ضادم و در سال واحد در صحراهای همسر بردم و از  
عیون عیون بخاری بود و از قلم بجوردم ظاهر لیا  
که قوت دست مدله و چه ایام که حسد و اجتناف  
و با این بلا یای فزانه و در ایای متواتره فوالذی نفسی  
میده کمال سرور و وجود بود و نهایت فرح مشه بود  
که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخو  
مشغول بودم و از ما سوسی غافل و غافل از اینک کند  
فضای الهی اوسع از خیال است و غیر تقدیر او تقدیر  
از تدبیر من را از کندش منجات نه و جفائش را جز رضا  
چاره نه قسم بخدا که این مهاجرت را خیال مرخصت نبوی  
و مسافر تمام امید موصلت نه و مقصود جز این  
نبود که محل اختلاف اخبار بشوم و مصدر انقلاد

احیاب نکردم و بسبب ضراحتی نشوم و علت خرن قلبه  
 نکردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه  
 اگر چه هر نفسی محلی است و هوای خود خیالی نمودن  
 تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لا بد است  
 نمودم و راجع نشدم دیگر قلم غاخر است از ذکر آنچه بعد  
 از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد که اعداء  
 در اهلاک ابن عبدالقانی بنیهایت سعی و اهتمام دارند  
 چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلك نفسی از احسان  
 نصرت ننموده و بهیچوجه امانتی منظور نداشته بلکه  
 از عوض نضر خرها که متولی و متواتر قولاً و فعلاً مثل  
 هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان خود  
 حاضر که نشاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حشر  
 مذکور مشهور در بسبیل نقطه و کلمه مستوره فدا شود  
 و جان در فایز و اگر این خیال نبود فالذی یحق الرزق  
 بامر آن در این بلد توقف نمیکردم و کفی بالله شهید  
 اختم القول بلا حول ولا قوة الا بالله ان الله وانا اليه  
 راجعون صاحبان هون که از صیبهای حجت نوشیده  
 و کلامی بکام نضر ننشسته اند لا ظل و در همان محبت  
 که جمیع شعر این امر بدیع در ظهور منبع الهی است ظاهر

از شمس

از شمس در فلک چهارم مشاهده نماید حال اعراض  
 از جمال الهی و اقبالشان هوای نفسان ملاحظه فرمائید  
 با همه این آیات متعنه و اشارات محکم که در نقل کبر که  
 و در بجه ربانیه است در میان عباد و این اخادث  
 که اصرح از میان و تبیان است از همه غافل و مغرور  
 و چند حدیث که با دراک خود مطابق نیافته اند  
 معنی آن را در دراک ننموده اند متمسک بافتاشده و از  
 سلسال حذر و الحلال و زلال بی زوال جمال انوار  
 محروم و مایوس مانند اند و ملاحظه فرمائید  
 دو اخبار سنه ظهوران هویه نور را هم ذکر فرموده اند  
 و مع ذلك شاعرانند و در نفسی از هوای نفس  
 منقطع نکشته اند فی حدیث الفضل سئل عن الصادق  
فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنه الستین  
یظهر امره و یعلو ذکره ناری یخیر امت از این  
 عباد که چگونه با این اشارات و اوصاف لایحه از خود  
 نموده اند مثلاً ذکر خرن و بعضی و ابتلاء که بر از خرن  
 فطرت الهی وارد شد در اخبار و قیافه کشیدن فی الجاه  
 ان فی قائمنا اربع علامات من اربعه نبی موسی و  
 عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی و یوسف

والانتظار ولما العلامة من عيسى ما قالوا في حقه  
 العلامة من يوسف السجستاني والتقية والعلامة من  
 محمد بن خنيزر باا ومثل قران با ايضاً في بيان محلي كجميع  
 امورات دامطابق ايجه واقع مشد ذكر فرموده اند مع  
 ذلك احدي متنبه نشد و كان فلام كه بعد منته  
 شوندا الامن نشا عرتك ان الله مسمع من نساء واما  
 بسمع من في القبور ووايضا معلوم بوده كه طيا  
 هويته وحمائم از لثيه راد و بيان است بيا في حجب  
 ظاهر في رمز و نقاب و حجاب فرموده و ميفرمايد  
 تا سر احوال هديت كند و نوري له نماينده تا  
 سا لكن راجع فدر رسا ند و طالبين را بيطا  
 انز كشا ند چنانچه من كور شد از روايات مكتومه  
 روايات واضح و بياناتي با حجاب و ستر فرموده و ميفرما  
 تا مغلين ايجه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و  
 حقايقشان با هر كرد اينست كه صادق في حجب مفرقا  
 والله ليحصن والله ليغير بل ان است ميزان الهي  
 محلي صمداني كه عباد خود را بان امتحان ميفرمايد  
 في معاني اين بيانات نيز مكر قلوب و طمئنه و تقوى  
 مرضيه و اشد حجده و مقصود در امثال اينگونه

بيانات



بيانات معاني ظاهره كه مردم ادراك ميفرمايد  
 و نيست اينست كه ميفرمايد لكل علم سبعون و حجاب  
 وليس بين الناس الا واحد و اذا قام القائم يثبت يا  
 الوجه بين الناس وايضا قال عن نكاح بكلمه  
 منها احدي و سبعين و حجاب و لنا اكل منها الخ و بار  
 ذكر اين مراتب و اى از است كه از بعض روايات و بيانات  
 كه در عالم ملك اثاران ظاهر نشد مضطرب نشوند  
 و حمل بر عدم ادراك خود نمايند و بر عدم ظهور معاني  
 حديث زيرا كه نيز اين عباد معلوم نيست كه مقصود  
 ائمه دين چه بود چنانچه از حديث مستفاد ميشود  
 بايد عباد با بيكونه عبارات خود را از فيوضات  
 نيازند و از اهلهش سوال نمايند تا اسرار مستور  
 بلا حجاب ظاهر و واضح شود وليكن احدي از اهل  
 مشاهده نميشود كه طالب حق باشد تا آنكه در ماضي  
 غامضه رجوع بمظاهر احديه نمايد بلكه در نسيان  
 ساكن و باهل بغي و طغيان مشع و لكن الله يفعل  
 هر كاهم يعملون و بسا هم كاسوا الطائفه في ايامه و لكن  
 قضى على الذين كفروا و يقضى على الذين كانوا با  
 يحدون و اختم القول بقوله تعالى و من يعش عن ذكر

كتابخانه  
 مجلس شمس راسي مي  
 ۱۳۰۲

۱۸۴

الرحمن يقضله شطانا فهو لقرين ومن اعرض عن  
 ذكرى فان له معبئة ضنكا وكذلك نزل من قبل  
 ان انتم لعقلون

من الطائفة السنية

المنزلة من الباء والها. والسلام على من هم مع نعمة  
 الورق في سدره المنتهى فنبجان ربنا الاعلى

ذبح

من كتابته

كاتبه المسكين

حرف الزاء في يوم

العدل يوم العاشر شهر

الكلية من سنة الوهاج من الواحد

الثاني من ظهور نقطته

لسان روحه من اسوة

فداءه مطايعه البو

الاربعاء

الحادي

والعشرين من شهر رجب من سنة ۱۲۹۴

اربع وعشرين ومائة بعد الف من الهجرة

التبوية على مهاجرها الف سلام وتحت هذه

هي النسخة الخامسة والثلاثون لوقوفه لله كما

تحت ذلك الحين في الحرفاء والحمد لله كما هو

100

100

100

100

100

100

100

100

100

100

2

1



کتابخانه عمومی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
۱۳۲۷  
۲۷۶  
۲۷۶

